بنام خدا

دانش و هنر

نگارش ابوالحسن بهار همدانی

تهران فروردین ماه

۲۵۳۵

این کتاب در پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی

انتشار یافت

ازاین کتاب دو هزار جلد در چاپخانهٔ بهمن چاپ شده

شمارهٔ ثبت دفتر مخصوص کتابخانهٔ ملّی ۱۳۱ / ۳۵/۲/۸



شرم آید از بضاعت بی قیمتم ولی — در شهر آبگینه فروش است و گوهری

(نویسنده کتاب)

دانشکده ادبیات وعلوم انسانی

از بهترین کتابهائی که درگوشه و کنارکتابخانه های ایرانی توان یافت جُنگ ها و دستنویس هائی است که مردمان روزگارما درهنگام فراغت و به میزان و مقیاس و معیار ذوق خود فراهم آورده اند .

این مجموعه کتب معمولا نام خاص ندارد و در بارهٔ موضوع و مطلب خاصی هم نوشته نشده است .

صاحب جُنگ و رساله معمولا از هرشعر یا داستان یاروایت و حدیث و افسانه و نوشته ای که خوشش آمده و در آن مطلبی قابل توجه و تعمق یافته آنرا یادداشت و گردآوری کرده و درمجموعه ای خاص فراهم نموده است این جُنگ ها علاوه بر آنکه معمولا

بهترین آثار گذشتگان است حاوی وقایع و حوادث
تاریخی گوناگون نیز هست علاوه برآن حاکی از میزان ذوق
و رقت طبع و عاطفهٔ جمع کنندهٔ آن نیز تواند بود. بسیاری
از قطعات کم نظیر و نایاب شعرای فارسی را درمیان
همین جنگ ها و مجموعه ها توان یافت و اگر روزی همهٔ
مجموعه ها و نسخه های خطی کتابخانه های ما بطرزی
صحیح فهرست برداری و منتشر شود آنوقت خواهیم دید
که چه مقدار و تا چه تعداد آثار دلپذیر فرهنگ فارسی را
از نو خواهیم شناخت.

وسائل مدرن و تازه برای چاپ و انواع واقسام
عکسبرداری ها و نمونه گیری از آثار گذشتگان و فیلم ها
و اسلاید ها و میکروفیلم ها هیچکدام مانع از آن نشدند
که جنگ نویسی و گردآوری مجموعه ها هم چنان ادامه

یابد . زیراکسی به هرحال درایام فراغت خود بــه

سرگرمی خاصی مشغول است وچه سرگرمی بهتر ودلپذیر تر

از این که آدمی بتاریخ وفرهنگ وادب گذشتهٔ خــود

مستغرق شود و ازآن خرمنهای پربرکت خوشه چینــی

کند .

آقای ابوالحسن بهار که روزگارخودرا بیشتــر

درخدمات سپاهی وارتشی گذرانده اند درطــول

مدت خدمت به‌سابقهٔ ارادتی که به فرهنگ وادب

مملکت خود داشته اند چنین یادداشتهائی فراهم‌آورده

و سپس آنها را باخط خوش خویش نوشته اند .

خوشبختانه درسالهای خدمت ایشان آرامش

وآسایش ازدر و دیوار مملکت می‌باریده است آقــای

بهار نیز مثل بسیاری‌از همکاران خود فرصت کافــی

بدست آورده و بجای میدانهای نبرد که خوشبختانه

در اثر امنیت عمومی وجود نداشته است در میدان ادب و

ذوق امکان صف آرائی وفرصت میداندارى یافته اند ودر

روزگار بازنشستگی به جای اینکه به عوالم مادی و امور

دنیائی بپردازند ثمره کوششهای معنوی ایام سپاهیگری

خود را چیده اند وهم اکنون این دسته گل دماغ پرور را

تقدیم ارباب معرفت نموده اند که از خرمن صد گیاه بهتر و

خوشرنگ و بوتر است .

آقای بهار علاوه بر ذوق سرشاری که در انتخاب

اشعار و آثار داشته اند دارای خطی خوش نیز هستند

و این فن ظریف را که امروز کمتر کسی بدان رغبت نشان

میدهد به شیوائی آموخته و در تدوین کتاب خود بکار

برده اند .

علاوه براین دوفضیلت ایشان درنقاشی نیز استادی تمام دارند ومن سالها پیش درایام تحصیل نمونهٔ نقاشی ایشان‌را درکتابهای درسی دیده بودم اینک این کتاب فصل فصل و به مناسبت های عدیده با نقاشی ها و تصاویر دلپذیری‌که اثرقلم خودایشان است نیز زینت یافته و درواقع گل بوده به سبزه نیزآراسته شده است وهمهٔ اینها راازبرکت انفاس استادبی بدیل مرحوم کمال الملك غفاری دارند .

شك نیست که مباحث و فصول این کتاب را از چشم تحقیق و موشکافی درحوادث و وقایع تاریخی نباید نگریست آقای بهار هرموضوعی را که پسندیده اندو درخورنقل دانسته اند از کتب و مجموعه های‌قدیم و جدید فراهم آورده اند که‌درحکم یك دایره المعارف

کوچك ایرانی و درحقیقت ازهر بدایعی که بخواهی
در واثری هست منتهی بهسبکی ساده و روالی عادی ،
نه برسبیل اهل تحقیق و روش پژوهندگان و از این
جهت چه بسا که گاهی شعری نقل شده باشد که در
خارج از این کتاب صورت های گوناگون دیگر هم از آن
دیده شده باشد و بساکه حادثه ای تاریخی دراینجادیده
شود که بعضی کتب تاریخی درباب آن ریوایات گوناگون
و نقل قولها ی ضد ونقیض ثبت کرده باشند بنابراین
آنها که این کتاب دلپسند را دردست دارند طبعا
بیشتر باید ازچشم ذوق و هنر وعاطفه و شوق ورضا درآن
بنگرند ، وعین الرضا عن کل عیب کلیلة .

آقای ابوالحسن بهار که خود ازمردان خلیق
و صاحب خلق حسن است در انتخاب قطعات کتاب

منتهای ذوق و سلیقه ودرعین حال حد اعلای احتیاط

وپرهیز رابکاربرده و بنابراین آنچه نقل کرده اند از

شمیم جان پرور فرهنگ اسلامی و روحیه اخلاق وبرکات

خوی انسانی و ملکات فاضلهٔ ایرانی برخوردار است

و مجموعه ایست که باید گفت به قول سعدی هم متکلمان

را به کارآید وهم مترسّلان رابلاغت افزاید .

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۵۳

باستانی پاریزی

دانشیاردانشکدهٔادبیات

انون افسران ودرجه داران بازنشسته

یروهای مسلح شاهنشاهی

تاریخ ۱۳۵۲/۱۱/۹

شماره

پیوست

تلفن : ۶۶۹۸۰۰

مطالعه این مجموعه که‌وسیله اقای ابوالحسن بهار باتصاویر زیبا
باراتی ساده وروان باقلم خود وی تحریر وترسیم شده وشامل مطالب
نوع وآموزنده هم پند است وهم حکمت وحاوی قصص انبیاء شرح احوال
اد شاهان دادگستر ـ سرداران جانبازان نامی ایران وخدمات انان
ویدادهای تاریخی وبسیاری مطالب سود مند دیگر گرد آوری شده براء
موم بویژه جوانان ادبجو حائز نهایت اهمیت واطلاع ذیقیمت میباشد .

سپهبد شاهرخشاهی

(از کلیله و دمنهٔ رودکی)

تا جهان بود از سر آدم فراز — کس نبود از راه دانش بی نیاز

دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشن است

تفحص و مطالعه در زندگی مشاهیر و بزرگان علم و ادب درس عبرت و یکی از مراتب لازم برای کسانیکه به تاریخ و ادبیات دوران گذشته علاقه دارند میباشد.

این مجموعه حاوی تفسیر و شان نزول قسمتی از آیات قرآن - قصص انبیاء - مختصری از زندگی رسول اکرم - امیر مؤمنان - خلفا - پادشاهان ایران مبداء و معاد - تعریف معجزه - حکما و دانشمندان - شاعران نامی - وزرا - افکار و عقاید فلاسفه - عرفا و متصوفه - سرداران و جانبازان خوشنویسان - نقاشان و سایر هنرمندان - رویدادهائی از تاریخ - گلچینی از ابیات شیوا و آموزنده از دواوین شعرا - معانی لغاتی چند.

— همه این مجموعه و تصاویر با قلم نویسنده تحریر و ترسیم شده —

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس معبودی را جلّت قدرته که آفرینندهٔ مخلوقات عالم است

کریمی که خوان نعمتش را بر مطیع و عاصی گسترده .

رحیمی که از دیوان رحمتش در گوش جان هر گناهکار در شب تار ندا میرسد

هَلْ مِنْ تائِبْ — هَلْ مِنْ سائِلْ .

بخشایندهٔ ای که تار عنکبوت را عصمت دوستان قرار داده .

جبّاری که نیش پشهٔ ای را قهر دشمنان مینماید .

آدمیان را به فضیلت نُطق و مرتبت عقل از دیگر حیوانات ممیّز گردانیده

نه از معصیت عاصیان صمدیّت او را نقصان و نه از اطاعت مُطیعان

عظمتش را سودی که .

اِنَّ اللهَ غَنیٌ عَنِ العالَمین .

آفریدگاری که از کمال موجودات در دریای وجود انسانی سفینه

ای پر دفینه ساخته و هرچه در اوصاف واصناف وجود مختلف دنیوی

واخروی داشته همه را در این سفینه تعبیه فرموده تا در دریای بیکران

لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمْ .

به ساحل نجات رهنمون گردد .

گاه سلیمان را به موری پند میدهد — وگاهی محمّد(ص) را به حمایت عنکبوتی میبرد

زمانی پناه نوح را سفینه میسازد — وروزی یونس را در کام ماهی میاندازد

وبانگ میدهد .

اِنّي دَعَوْتُ قَوْماً لَيلاً وَنَهاراً .

ودر پیشگاه جلالش تُرک وهندی وحبشی وقُرشی یکسان است

آیه ۱۳ سورهٔ حجرات .

يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنْثىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ

شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ خَبیرٌ .

ای مردم ما خلق کردیم و بوجود آوردیم شما را از زن و مرد و شعبه ها و قبائل مختلف برای شناسائی یکدیگر و بدانید بزرگوارترین شما نزد خداوند باتقوی ترین شما هستند و خدا به نیک و بد رفتار همه آگاه است .

رسول اکرم میفرمایند .

خَلَقَ اللّٰهُ النّارَ لِمَنْ عَصاهُ وَلَوْ کانَ سَیِّداً قُرَشِیّاً

وَخَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ اَطاعَهُ وَلَوْ کانَ عَبْداً حَبَشِیّاً

قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ جمال القرآن البقرة وآل عمران ﴾

علی (ع)

آیه ۴ سوره مزمل

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

قصه های قران بسی شیرین وشنیدنی است آنها را بشنوید اما نه بصورت قصصی که ازگوش شما فرو رود وازگوش دیگر خارج شود — حکایات قران

همه پُر از عبرت و حکمت است که نیکبختان را دوراندیش و عاقبت بین مینماید .

قرآن را همچون حکیمان به آهستگی و دقّت مطالعه کنید تا جهانی فراخ دامن در این چند ورق بیابید .

قرآن مجید دارای علوم خاصه ای است که باید روی هر خط و آیه وحتی کلمهٔ آن دقّت شود .

در قرآن کریم ۳۲۳ هزار حرف ۷۸ هزار کلمه ۶۲۶۲ آیه و ۱۱۴ سوره آمده است .

در این دائرة المعارف بزرگ آسمانی ۹۶۶ بار کلمهٔ - ربّ ربّنا - ربّی - تکرار شده و همهٔ انبیا خداوند بزرگ را با همین نام خوانده اند .

برحسب نزول سوَر و آیات قرآن در - مکّه - ویا - مدینه -

بر رسول اکرم (ص) آنها را مکی و یا مدنی میخوانند

در کتاب آسمانی ما مسلمانان ۱۱۵ اسم خاص و در دو آیهٔ ۲۹

از سورهٔ فتح و ۱۳۵ آل عمران تمام حروف فارسی از - الف

تا - ی - گنجانیده شده است .

در ابتدای بعضی از سوَر قرآن کلماتی مانند - الم - المص

الر - طس - کهیعص - آورده شده که ظاهراً بترتیب

اشاره به یکی از نامهای مبارک خداوند و در حقیقت رمزی است

فیمابین پروردگار و رسول اکرم (ص)

نظیر - الله - مالک - صبور - لطیف - کافی - هادی

و قسم به درخت طوبی و سدرة المنتهی

در حقیقت هر سوره از قرآن بمنزلهٔ درّی مستحکم و هر آیهٔ آن عبرتی بزرگ

است .

تعریف شان نزول آیات

در

قرآن مجید

درک معانی وفهم قسمتی از آیات قرآن مستلزم علم واطّلاع بر محلّ نزول وسبب آن است زیرا موقعیّت ومحلّ نزول در فهم مطلب تاثیر بسیار دارد .

سوره عنکبوت ۲ آیه

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ .

گروهی از مردم تصوّر میکنند همینکه گفتند ما ترک و توبه کردیم و به خدا ایمان آوردیم دیگر امتحانی در بین نیست

آیه ۶ از سوره اعراف

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

البتّه ما هم از اعمال امّت و هم از پیامبران از آنها پرسش خواهیم کرد

آیه ۱۱ سورهٔ حج

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ عَلَى حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

و بعضی از مردم کسانی هستند که خدا را به ظاهر و زبان می پرستند نه از روی حقیقت زیرا چون به خیر و نعمتی برسند اطمینان پیدا می کنند و

شکر و سپاس بجا میاورند و چنانچه به شر و فقر و آفتی برخورد نمایند از دین خدا روی برمیگردانند البتّه ایندسته دورو و منافق و از زیانکاران دنیا و آخرت میباشند

آیه ٢ سورهٔ صف

یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای کسانیکه بازبان ایمان آورده اید چرا در مقام عمل خلاف آنرا عمل میکنید

آیه ٤٤ سورهٔ بقره

اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ

مردم را به رفتار نیک پند و دستور میدهید ولی خود را فراموش می کنید

چه بجا گفته

واعظیم امّا نه بهر خویشتن | از برای دیگران بر منبریم
خود سراپا غرق جرمیم و گناه | پردهٔ های عیب مردم میدریم

آیهٔ ۸ سورهٔ بقره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

و دسته ای از مردم میگویند که ما ایمان به خدا آورده ایم ولی دروغ میگویند

— خداگو با خداجو فرق دارد. حقیقت با هیاهو فرق دارد

آیهٔ ۲۰۳ سورهٔ بقره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ

بعضی از مردم دیگران را با چرب زبانی و ادعای خلاف گول زده و خود را مؤمن و خداشناس معرفی میکنند و حتی خدا را هم شاهد صدق گفتار خود قرار میدهند در حالیکه از بدترین دشمنان اسلام و شما هستند

ای بس ابلیس آدم رو که هست ـ پس بهر دستی نباید داد دست

آیه ٩ سورهٔ بقره

يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ایندسته از مردم تصوّر می کنند که میتوانند گذشته از خلایق خدا را هم فریب دهند ولی سخت در اشتباه هستند و نمی فهمند .

گیرم که خلق را به تقلب فریفتی — با دست انتقام الهی چه میکنی

آیه ١ سورهٔ ممتحنه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا

أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

ترجمه - ای کسانیکه ایمان آورده اید با دشمنان من که بدخواه شما هم هستند دوستی نکنید که آنان با مؤمنین دوست نمیشوند واگر قصد جهاد و یا گسترش ایمان دارید نیّات خود را از آنها پنهان کنید و خدا بهتر آگاه است که این جماعت دشمن را از قصد شما باخبر میسازند.

شأن نزول - در خبر است چون - حاطب بن ابی بلتعه که یکی از مهاجرین بوده وقتی از نیّت پیغمبر اطّلاع پیدا می کند که میخواهند به - مکّه - حرکت کنند نامه ای وسیله یک زن میفرستد و آنان را خبر میدهد که رسول خدا قصد حرکت بطرف - مکه - را دارند و جبرئیل - نیز محمّد (ص) را باخبر کرده و پیغمبر نیز - علی (ع) را با چند نفر از اصحاب دنبال آن زن که نامه حاطب را در سر خود پنهان کرده بود

روانه فرمودند ولی زن بودن چنین نامه ای را در پیش خود انکار میکرد تا آنجا که علی(ع) تهدید به قتلش نمود و زن نامه را که پنهان کرده بود تحویل داد و در مراجعت به مدینه نامه را به رسول اکرم رسانیدند و روی این عمل ناشایسته مقرر فرمودند حاطب - را از مسجد بیرون کنند اما باز چون طلب بخشش کرد ویرا امر به توبه فرمودند و از تقصیرش صرفنظر شد .

آیه ۱۱۵ سوره بقره

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه - و از برای خدا است مشرق و مغرب پس بهر کجا توجه شود روی بطرف خدا است و خدا بی نیاز و رحیم و آگاه است .

شان نزول - خبری ست که چون قوم یهود مخالف بودند

که قبلهٔ مسلمین از بیت المقدّس بطرف - کعبه - برگردد

این آیه نازل گردید و در ردّ خواستهٔ آنان تذکّر داده شده که بهر طرف

رو کنید و توجه نمائید خدا آنجا و حاضر است .

و در روایت دیگر از - ابن عباس - نقل شده که همراه پیامبر

در شبی تاریک در منزلی فرود آمدیم و هر کس رو بطرفی نماز میکرد چون

روز روشن شد معلوم گردید که هر یک بر خلاف جهتی نماز گزارده

چون از رسول خدا سؤال کردند این آیه نازل شد .

و امّا - خبر دیگری که همهٔ مفسرین تائید کرده اند این استکه چون

پیغمبر به - مدینه - مهاجرت کردند تا مدّت ۱۶ ماه قبلهٔ یهود

و مسلمین - بیت المقدّس بوده درحالیکه دائم پیغمبر از خدای خود

درخواست تغییر قبله را بطرف - کعبه - میکرد تا زمانیکه این آیه

مبارک نازل گردید .

آیهٔ ۱۷۶ سورهٔ بقره

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَاْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَاْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ .

ترجمه — نیکی و خوبی تنها این نیست که رو کنید به سوی قبله و شرق و مغرب و نیکو کار کسی است که ایمان آورد به خدا و پیامبر و آنچه در کتاب آسمانی گفته شده و انفاق کند به نزدیکان و درماندگان

و پرسش و رسیدگی به حال آنان و ضمن بجاآوردن نماز و پرداختن

ذکوٰة به عهد و پیمان خود نیز وفادار باشد و در شدائد و سختی ها

هم بردباری نشان دهد البتّه اینگروه از مردم نیکوکار و پرهیزکار هستند

شأن نزول آیه .

بنابر روایتی چون قبله از بیت المقدّس بطرف کعبه تغییر کرد مردم تصوّر

کردند دیگر وظیفهٔ ای ندارند جز خواندن نماز و پرداختن ذکوٰة .

درصورتیکه قصد و هدف اصلی تنها نماز نیست بلکه مؤمن به خدا و

رسول باید ضمن اجتناب از فساد و مناهی نسبت به سایر دستورات

شرعیّه و مصالح معنوی و تذکیهٔ نفس و صفای باطن و بالاخره رسیدن

به روح حقیقت باشد که ذیلاً و بطور خلاصه به آن اشاره میشود

۱- ایمان به خدای یگانه

۲- بخشش مال به نزدیکان و آنان که استحقاق داشته باشند

۳ـ بجا آوردن نماز .

۴ـ پرداختن زکوة .

۵ـ وفای به عهد .

۶ـ بردباری در حال فقر و مسکنت .

۷ـ صحت اعتقاد - و حسن معاشرت و معامله - و تهذیب و تذکیهٔ نفس .

آیه ۱۳ سوره حجرات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى - تا آخر آ

شأن نزول

در مورد این آیه داستانی که مناط اعتبار و شخصیت در اسلام آورده شده ذیلاً نقل میشود .

داستان - نوشته اند مردی اعرابی دکریه المنظر و زشت رو

بالباسی کهنه و فرسوده خدمت پیغمبر (ص) آمده و عرض میکند

یارسول الله آیا مرا با این زشتی صورت و کراهت منظر از دخول در

بهشت منع نخواهند کرد میفرمایند .

أَنْتَ مُسْلِمٌ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ .

البته تو از مسلمین هستی و هرچه برای آنان هست برای تو هم خواهد بود

اعرابی - میگوید پس چرا همهٔ مؤمنین از دادن دختر به من خودداری

می‌کنند پیامبر اسلام به اطراف مسجد نگاهی فرموده و می پرسند

آیا - عمرو ابن وَهَبْ در مسجد حاضر است میگویند خیر

نوشته اند این شخص مردی بسیار سخت گیر و متکبّر بوده است میفرمایند

تو خانهٔ این مرد را می شناسی جواب میدهد آری میفرمایند برو و از

طرف من بگو - محمد (ص) دختر تو را به زنی به من داده اند اعرابی

به خانهٔ آن مرد مراجعه و امر رسول خدا را به وی ابلاغ کرد ولی عمرو

مرد اعرابی را به علّت زشتی صورت و تنگدستی از خانهٔ خود
بیرون کرد امّا دختر که بامشاهدهٔ رفتار پدرش سخت برآشفته شده
بود اعتراض کرده گفت پدر چرا دستور رسول اکرم را انجام
ندادی عمرو بن وهب باشنیدن تذکّر دخترش دنبال مرد
اعرابی بخدمت پیغمبر شرفیاب و از اینکه از امر فرستادهٔ خدا سرپیچی کرده
استغفار نمود پیامبر نیز رو به سوی اعرابی کرده میفرمایند برو و وسائل
عروسیت را فراهم کن .
اعرابی عرض میکند یا رسول الله من مردی غریب میباشم و شرم دارم
بادست تهی نزد زن خود بروم نبیّ اکرم به ۳ نفر حاضرین در مسجد .
۱ـ علی بن ابیطالب (ع) ۲ـ عثمان بن عفّان ۳ـ عبدالرحّمن بن عوف
دستور میدهند تا هر کدام مبلغی پول به او بدهند و آنان نیز در امتثال امر
امر نبیّ اکرم هر یک صد درهم به او میدهند تا به بازار رفته و وسائل

عروسی خود را فراهم نماید وچون به آنجا رسید متوجه شد که منادی

پیغمبر ندا میدهد :

یا خیل الله ارکبی وابشری (ای مردم سوار شوید وبشارت دهید)

و دریافت که پیامبر عزم جهاد دارند اعرابی بدون درنگ با همان پول

به عوض جهیز ولوازم عروسی اسب وشمشیر ونیزه خرید و در صف

مهاجرین درحالیکه روی خود را بسته بود دکسی او را نمی شناخت با

سپاهیان اسلام به میدان کارزار رفت وهمراه مسلمین در صف مقدم

دلاوری بسیار از خود نشان داد وازچپ وراست شمشیر میزد تا بالاخره

در اثر اصابت نیزه های دشمن از اسب به زمین اُفتاد ودرهمین حال

رسول خدا به بالین او آمده ونقاب از رویش برگرفت وفرمود :

ما اَطیَبَ واَحسَنَ وَجهَکَ (ای سعد چقدر بوی تو

خوش وروی تو زیبا است) آنگاه پیغمبر بگریست وسپس بخندید

وبعد روی از او بگردانید و گفت

دَرَدْ الحَوْضَ بِرَبِّ الکَعْبَة (بخدای کعبه قسم داخل حوض شد)

یکی از اصحاب می پرسد یارسول الله چرا گریستی و چرا خندان شدی

و پس روی از او بگردانیدی فرمو گریستنم از مفارقت او بود و

خنده و شادمانیم از این جهت بود که دیدم خداوند مقدمش را گرامی

میدارد و امّا روی گردانیدم به اینجهت است که می بینم حوریان

بهشتی برای تصاحب و ربودن او بریکدیگر پیشی گرفته اند و من از دیدن

حوریان ساق برگشته و برهنه شرم کردم آنگاه دستور دادند تا اسب

و اسلحهٔ او را برای زوجه اش دختر عمرو بن وهب ببرند و به او بسپارند

آیهٔ ۵۸ سورهٔ نساء

وَاِذا حَکَمْتُم بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ ۔

در حکومت و قضاوت بین مردم همیشه عادل و بی نظر و غرض باشید

آیهٔ ۴۲ سورهٔ بقره

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و هیچگاه حق را با باطل نپوشانید در حالیکه میدانید نباید حقیقت را کتمان کنید

آیه ۱۲ سورهٔ حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا تا آخر آیه

ای کسانیکه ایمان آورده اید دوری و اجتناب کنید از گمان بد دربارهٔ یکدیگر و آگاه باشید که تصوّرات ناروای شما دربارهٔ دیگران گناه است و همچنین از غیبت و تجسّس دربارهٔ مردم بپرهیزید .

داستان افک

آیهٔ ۱۱ سورهٔ نور

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ

مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ان کسانیکه متهّم کردند عایشه را گروهی از شما هستند شاید این اتهام

را خوب می پنداشتند ولی خدا مُکافات این تهمت را به آنها خواهد داد

مخصوصاً عبدالله بن سلول که مقدم برهمه بوده به عذاب بزرگی دُچار

خواهد شد .

شان نزول آیه - در سال پنجم هجری که به (سنة الاحزاب)

معروف شده هنگامی که پیغمبر از غزوهٔ - بنی المصطلق - مُراجعت

میکردند دربین راه گردن بند عایشه زوجهٔ حضرت رسول مفقود شده

وچون به جستجو پرداخت از کاروان مسلمین دور افتاد وکجاوه بان

که مهار شتر عایشه را می کشید تصوّر کرد عایشه در کجاوه نشسته و پردهٔ

محمل نیز افتاده بود به این لحاظ همراه قافله حرکت کرد امّا عایشه

در مراجعت متوجه شد که کاروان رفته است و ناچار و بلاتکلیف .

در همان محل توقف نمود و اتفاقاً در آنموقع صفوان ابن مَعَطَل

عقب دار کاروان میرسد و چون عایشه را تنها می بیند او را سوار

شتر خود کرده و به مدینه میرساند و پس از ورود عایشه و صفوان

عده ای از مُغرضین از جمله - عبدالله بن سلّول - مِسْطَح پسر خاله ابوبکر

و رحمنه دختر جحش - به عایشه در نهایت بی شرمی تهمت ناروا زده

و عقب ماندن او را از کاروان دست آویزی ملیمایانند تا آنجا که

این افترا به پیغمبر اکرم میرسد و خاطر مبارکشان را مکدر میسازد و به همین

لحاظ در سوره نور از آیه ۱۱ در پاکی دامان عایشه آیاتی.

نازل میشود و نبی اکرم تهمت زنندگان را تنبیه مینمایند.

و هم در مورد اینکه مردم گمراه و بی ایمان است که خداوند در قرآن مجید

آیات متعددی نازل فرموده است.

آیه ۱۷۱ سوره بقره

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

و این دسته از مردم بی ایمان درست شبیه حیوانی هستند که چیزی درک نمی کنند بلکه تنها صدا می شنوند و مشتی کر و لال و کور هستند و از فهم و عقل بهره ای ندارند .

آیه ۹ سورهٔ بقره

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

در دل های آنان مرضی است و خدا عذاب آنها را زیاد کند تا روی رستگاری نه بینند

با سیه دل چه سود گفتن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ

آیه ۲۷۸ سورهٔ بقره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ای مردم چنانچه به خدا ایمان دارید از رباخواری پرهیز کنید

آیه ۱۳۰ سوره آل عمران

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ای گروه مسلمین به طمع زیادی ثروت و سرمایه رباخواری نکنید اگر طالب رفاه و نجات در آخرت هستید.

چون در تمام فرق اسلام وطبق نص صریح قرآن رباخواری حرام مشدّد و به منزلهٔ جنگ با خدا و رسول محسوب شده است

آیه ۱۱۴ سوره نحل

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ .

پس بخورید ای مؤمنین از آنچه خدا به شما روزی حلال داده و شکر

گذار باشید .

شان نزول

نقل از امام محمّد باقر - ولید بن مُغیره

پول خود را به ربا میداد و پس از فوت او پسرش این پولها را از مدیونین مطالبه

میکرد و پس از اطلاع پیغمبر و شکایات بده کاران این آیات نازل گردید .

و فرمودند رباخوار مانند حیوانات طفیلی از ریشهٔ هستی و وجود دیگران

زندگی میکند و شبیه آفات نباتی و زراعی است که ساقه و ریشهٔ نباتات

و حتّی درخت را مکیده و آنها را خشک میکند .

آیهٔ ۲۶۴ سورهٔ بقره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى

نیکی و بخشش های خود را با آزار مردم و منّت به آنان ضایع نسازید

ازپیغمبر روایت می کنند که فرمود اگر کسی منّت گذارد بر شخصی که به او انفاق

کرده خدا از او روی میگرداند و رنج و درد آزار دهنده ای به او خواهد رسید

آیه ۲۳ سوره حدید

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

نه برگذشته افسوس بخورید و نه نسبت به آینده زیاده از حد شادمان باشید چون

خداوند فخرفروشان و متکبّرین را دوست نمیدارد .

آیه ۱۹ سوره حدید

اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَ

تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ .....

و بدانید که دنیا سراسر بازیچه ای بیش نیست که شما اینقدر در گرد آوردن مال

تلاش بیهوده می کنید .

مشو به ملک سلیمان و مال قارون شاد – که ملک و مال بود در ره حقیقت باد

به پیره زال جهان دل مده که در همه عمر – نبوده است دمی پور زال ازاو دلشاد

بیا و برگ سفر ساز و زاد ره برگیر – که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد

آیهٔ ۴۶ سورهٔ فصّلت

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ .

بد و نیک هر عملی که هر کس مرتکب شود بهره و نتیجه اش متوجّه خود او است

خداوند ظالم نیست .

بدی مکن که در این کشتزار زود زوال – به داس دهر همان بدروی که میکاری

چو نکه بد کردی برو ایمن مباش – زانکه تخم است و برویاند خداش

سیلی خوری زدهر اگر بدکنی به خلق — درکیفر فلک غلط و اشتباه نیست

آیه ۹۱ سورة النمل

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها ....

هرکس عمل نیکی انجام دهد پاداش نیکو خواهد گرفت .

تونیکی میکن و در دجله انداز — که ایزد در بیابانت دهد باز

قال رسول الله .

پس از نزول این آیه رسول اکرم (ص) از باریتعالی تقاضا میکند خدایا

پاداش و مزد نیکوکاران را زیاده فرما رَبِّ زِدْنِي

سپس این آیه مبارکه نازل میشود .

آیه ۱۶۰ سورة انعام

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها ....

هرکه کار خوب و خیری انجام دهد خدا به او ده برابر عوض خواهد داد

بازهم رسول خدا تجدید تقاضا مینمایند دب زدنی

وآیه زیر را نازل میفرمایند .

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَيُضَاعِفَهُ اللّٰهُ اَضْعَافاً كَثِيرَةً

کسیکه عمل نیکی انجام دهد خداوند به او اجر و مزد بی حساب خواهد داد

آیه ۴۵ سورهٔ مائدة

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ .....

و نوشتیم و دستور دادیم بجای کشتن یکنفر فقط یکنفر را بکشند و در مقابل چشم چشم دماغ دماغ گوش گوش و دندان دندان خلاصه هر عمل و جنایتی را مثل خود آن عمل کیفر دهند .

آیه ۱۹۴ سورهٔ بقره

فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ .....

هرکس هر عملی نسبت به شما انجام دهد همان عمل را نسبت به او انجام دهید

با بدان بد باش و با نیکان نکو — جای گل گل باش جای خار خار

آیه ۴۰ ــــــــ سورة الشوریٰ

وَجَزٰاؤُا سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهٰا فَمَنْ عَفٰا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ اِنَّهُ لٰا یُحِبُّ الظّٰالِمِینَ .

پاداش و جزای بدی همان بدی است مثل آن بدی و اگر کسی ببخشد و صرفنظر نماید خداوند به او پاداش نیکو خواهد داد چون خداوند ظالمین را دوست نمیدارد

با آنکه انتقام ز دشمن حرام نیست — در عفو لذتی است که در انتقام نیست

البته اگر کسی انتقام بگیرد مورد مواخذه واقع نمیشود

آیه ۱۷۳ سوره بقره

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

به تحقیق حرام کرده است خدا خوردن مردار - خون - و گوشت خوک و هر حیوانی

که بنام خدا کشته نشده باشد مگر در موردیکه به خوردن آنها احتیاج مبرم پیدا کنند

نه بطور عادت و خدا بخشنده و مهربان است

سوره - یوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - ۱ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - ۲ - نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ .

آیات این کتاب حقایقی است روشن و آشکار ــ قرآن آسمانی را

ما به زبان عربی فصیح نازل کردیم به منظور تعلیم و همینطور با تدبیر و تعقل بیشتر

و حالا ای محمد (ص) ما داستانهائی مخصوصاً از قصص انبیاء گذشته

برایت نقل میکنیم که تو قبلاً هیچگونه خبری از آنها نداشتی

آیهٔ ۱۲ سورهٔ لقمان

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.

و ما به لقمان حکمت آموختیم و یادآور شدیم هر که خدا را شکر گذارد به سود

او است و هر که ناسپاسی کند به زیان خود او است که خداوند بی

نیاز و ستوده است.

آیهٔ ۱۶ سورهٔ لقمان

یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمٰوٰاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

ولقمان به پسرش میگوید ای فرزندم اگر عمل بدی مرتکب شوی ولو بقدر یک خردل و در زیر سخت ترین سنگها و یا در آسمان و یا قعر زمین در هر کجا باشد خدا عمل شما را زیر نظر دارد و خدا بر اعمال همه کس آگاه است

آیهٔ ۱۸ سورهٔ لقمان

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

با مردم به نیکوئی رفتار کن و از تکبر و خودخواهی جداً پرهیز کن

ای مشت گِل این غرور بیجای تو چیست - یکبار به خود نگر که معنای تو چیست

یک حبهٔ استخوان دو پیمانهٔ خون - پنهان تو چیست آشکارای تو چیست

آیه ۲۲ سورهٔ لقمان

وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

هرکس روی رضا و تسلیم به سوی خدا آورد به محکمترین رشتهٔ پیوند الهی چنگ زده است

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای — که بر من و تو در اختیار نگشاده است

آیه ۱۶۰ سورهٔ آل عمران

إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

اگر خدا یاور شما باشد هیچ قدرتی بر شما غالب نمیشود و اگر شما را به خواری واگذارد کسی را یارای کمک کردن به شما نمی باشد پس باید تنها به خدا امیدوار بود

زندگینامهٔ

پیامبران

حضرت آدم

آیه ۱۱ سوره اعراف

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ .

همانا شما آدمیان را آفریدیم و بصورت کامل آراستیم و فرشتگان
را به سجدهٔ آدم مامور کردیم جز شیطان که سجده نکرد .

خداوند در بدو خلقت پس از آفرینش زیبائیها و ملایک و فرشتگان
و بهشت - آدم - را آفرید .

مدّتی آدم و فرشتگان از دیدن یکدیگر تعجّب میکردند تا روزی
که آدم از فرط گریه بسیار بی تاب شده بود - **فرشتهٔ**
بسیار زیبائی را دید که از سایر فرشتگان ممتاز تر بود و پس از

سلام گفت من جبرئیل هستم خداوند تو را از خاک

و فرشتگان را از نور خلق کرده است و تو باید خدا را ستایش

کنی و در عوض ملایک هم تو را سجده خواهند کرد - آدم به عبادت

و نیایش پروردگار پرداخت و از آن روز - جبرئیل - میکائیل

اسرافیل - و عزرائیل آدم را سجده میکردند تنها دسته ای

از ملایک با رنگ و نور مخصوص که از آتش خلق و بنام - ابلیس

خوانده میشدند به علت عدم اطاعت از امر آفریدگار و خودداری

از سجده به آدم - از بهشت بیرون رانده شدند.

آدم پس از سالها عبادت در بهشت و آفریده شدن حوا

و مانوس شدن آنان با هم روی فریب - شیطان - و

خوردن از میوه ای که خدا منع کرده بود از بهشت رانده شدند

و با وزیدن طوفانی عظیم خود را در نقطه ای از زمین افتاده دیدند

سالها از خروج آدم و حوّا از بهشت گذشت تا اینکه به امر پروردگار در حالیکه هر دو پیر و شکسته شده بودند به دستور و اراده خدا صاحب دو فرزند شدند و نام انها را هابیل و اقلیما - گذاردند باز هم سالها گذشت و ایزد متعال دو اولاد دیگر به آنان عنایت فرمود و آنان را قابیل و لیودا - نامگذاری کردند و سپس فرزندان دیگری به اسامی شیث و ادریس و عوج پیدا کردند و از بین پسران قابیل برادرش - هابیل را که مورد لطف پدر بود کشت و بعد هم متواری گردید.

آدم بعد از سالها عبادت و ارشاد در روزهای آخر حیات از خداوند بزرگ طلب آمرزش و عرض میکند.

آیه ۲۳ سوره اعراف

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

خدایا ما به خود ستم کرده ایم و اگر تو رحمت نفرموده و نه بخشی ما را سخت زیانکار هستیم

ادریس

ادریس از فرزندان - هابیل - بوده و مدت ۶۰ سال مردم را به خداپرستی دعوت کرده .

آیه ۵۶ سورهٔ مریم

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا.

و یاد کن در کتاب خود احوال - ادریس - را که پیامبری راستگو بود و ما مقام او را بلند کردیم

نوح

آیهٔ ۱ سورهٔ نوح

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ما نوح را به رسالت قومش فرستادیم که به آنان اندرز دهد قبل از آنکه بر آنها عذاب دردناک فرارسد.

نُوحْ - پسر - **لمک** - ۴۰۰ سال پس از - **ادریس** به پیامبری مبعوث گردید.

وی قبل از بعثت به قصد بدست آوردن آذوقه ازخانهٔ پدر خارج شد و بعد از مدتها سرگردانی و تحمل گرسنگی به یکی ازمالکین همجوار برخورد کرده و همراه گماشتهٔ او بنام - **سامرو** - به دهکدهٔ

آنان رفت و به تیمار اسبان و شبانی گوسفند مشغول شد
نوح پس از مدتی بدستور مالک همراه زن و دو نفر دختران
او که به مسافرت میرفتند روانه شد ولی در بین راه سامود
که قبلاً از حرکت آنان باخبر بود در کمین نشسته و بعد از زد و خورد
و مجروح کردن - نوح - کاروان و اموال را به غارت بُرد
و کامیل - دختر ارباب پس از چند روز پرستاری و
مدادای - نوح - والتیام زخمهایش با او به دهکده و پیش پدرش
بازگشتند اما پدر - کامیل - نوح را به اتهام همدستی با سارقین
به زندان انداخت و او پس از مدتها زندانی و اثبات بیگناهی
خود از زندان آزاد و روانهٔ شهر شد و به شغل بنائی مشغول
شد و هر روز سهم زیادی از حقوقش را به فُقرا میداد تا یکروز
پس از گذشت سالها - سامود - را دید به گدائی و بدبختی

اُفتاده و یک پای او نیز شکسته است - نوح - با دیدن
او از احوال خانوادهٔ - کامیل پُرسید و دریافت که پدرشان
فوت کرده و - کامیل - با مادرش در همان شهر زندگی میکنند
نوح - به خانهٔ آنها رفت و بقدر امکان به آنان هم که در سختی
و زحمت بودند مساعدت کرد و با - کامیل - ازدواج کرد و صاحب
فرزندانی به نامهای - سام - حام - صالح - و کنعان
شدند .

نوح - در همین اوان از طرف خداوند به پیغمبری مبعوث شد
و به ارشاد مردم پرداخت .

نوح - سالها از قوم خود صدمه و آزار دید مخصوصاً - کنعان -
پسر او با همدستی - سامرو - او را عذاب بسیار دادند ولی هرچه
بیشتر به او آزار میرساندند باز هم روز دیگر در دعوت مَردُم

به خداپرستی بیشتر پافشاری میکرد تا زمانیکه دیگر از نافرمانی

و شرارت آن قوم به تنگ آمده و درباره آنان نفرین کرد

آیه ۲۶ سوره نوح

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً .

خدایا هیچیک از کافرانرا باقی مگذار .

و همراه بقیه اُمت و پیروان خود به ساختن کشتی مشغول شد

و پس از اتمام کشتی با پیروان خود و ۳ نفر از فرزندانش درون

کشتی جای گرفتند در همین وقت باران تند و شدیدی باریدن

گرفت و تا چند شبانه روز ادامه داشت و صحرای خشک

و سوزان بصورت دریائی بزرگ و بیکران مبدل گردید و

همه کفار و آزار دهنده گان نوح و منکران وحدانیت خدا

در دریای آب غرق شدند واثری از کفار باقی نماند وبعد از نوح

هود و سام مردم را به خداپرستی دعوت کردند

هود - پس از ۳۰ سال از وفات - نوح - حضرت هود

به پیغمبری مبعوث گردید واو نیز مدت ۴۷ سال مردم را به خدا

پرستی دعوت کرد ولی هود هم از قوم خود آزار فراوان دید

تا آنجا که درباره آنان نفرین نمود وعده ای از کفار گرفتار قهر

وعذاب الهی شده وجان سپردند .

آیهٔ ۵۰ سورهٔ هود

وَاِلَىٰ عَادٍ اَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ

مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُونَ .

وما برای هدایت مردم - هود - را فرستادیم واو نیز

هدایت ورسالت خود را به قوم ابلاغ کرد وگفت ای مردم

باید به خدای یگانه ایمان آورید و بدانید جز او خدائی نیست

صالح

آیه ۶۱ سورهٔ هود

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ

و باز صالح پیامبر را بسوی قوم ثمود به رسالت فرستادیم و او گفت

ای مردم خدای یکتا را بپرستید که شما را از خاک آفریده .

صالح - پس از ۲۰۰ سال و از نسل ششم نوح به دنیا آمد

و به پیغمبری مبعوث گردید و چون قوم از او معجزه می خواستند

یکروز که در دامنهٔ کوهی به نصیحت و هدایت آنان سرگرم بود

و جماعت خواستهٔ خود را تکرار کردند صالح به درگاه خداوند بزرگ

مناجات کرده و در بارهٔ ظهور معجزه استدعا کرد و به امر پروردگار

شتری سفید رنگ از دل کوه ظاهر گردید و با دیدن این معجزه عدهٔ زیادی به او و خدای یگانه ایمان آوردند و یکی از دشمنان سرسخت صالح به نام - قدّار - شتر را پی کرد و البته به عذاب و خشم الهی نیز گرفتار شد و بعدها این شتر به - ناقهٔ صالح - مشهور شد

داستان ابراهیم

ابراهیم خلیل

ابراهیم در زبان - عبری - یعنی پدر مهربان

آیه ۵۱ سورهٔ انبیاء

وَلَقَدْ اٰتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.

و ما پیش از این ابراهیم را کاملا به رشد و کمال رسانیدیم تا پرچم

توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد .

ابراهیم ۳۳۰۰ سال بعداز - آدم - و در زمان سلطنت - نمرود - که پادشاهی مقتدر و سفاک بود به پیامبری مبعوث گردید

قبل از ولادت ابراهیم منجمین و ساحران به - نمرود - خبر دادند که قریباً پسری متولد میشود و سلطنت تو را واژگون مینماید - نمرود مدتها زنان باردار را قبل از وضع حمل آنان می کشت و از نزدیکی مردان با زنانشان جلوگیری میکرد .

خلید پدر ابراهیم در شب تولد وی او را با مادرش در وسط ارابهٔ کاه از شهر خارج کرد و سالها با ابراهیم - و زوجه اش نی نباس - در داخل غاری بطور پنهانی روزگار میگذرانید تا آنکه ابراهیم ۱۴ ساله شد و همراه پدرش - خلید - به بابل

پیش عمویش - آذر - که پیشه اش تراشیدن - بُت بود به کار مشغول شد .

ابراهیم - که اسرار خلقت و آفرینش را از پدرش خلید فراگرفته و مرد موحّدی بود همه روزه موقع تحویل بُت هائی که عمویش ساخته بود و او باید به بتخانه تحویل دهد در راه قسمتی از آنها را می شکست تا یکروز مردُم او را دیدند که ریسمانی به گردن بُتی بسته و بُت را روی زمین می کشد و پس از آزار بسیار او را پیش نمرود بُردند و نمرود هم او را مدّتها در زندان انداخت .

ابراهیم - در اثر حسن سُلوک و رفتارش عده ای زندانی را به خداپرستی دعوت میکرد تا آنجاکه به دستور نمرود تبعیدش کردند - ابراهیم - در یکی از روزهای عید که نمرود و همهٔ مردم بابُل - بنا به عادت و رسوم همه ساله به خارج شهر رفته بودند

از فرصت استفاده کرده و داخل بُتخانهٔ بُزرگ شهر شده
و تمام بُت ها را شکست و تبر را به گردن بُت بزرگ انداخت
و صبح روز بعد وقتی مردم بابل به شهر برگشته و داخل بتخانه شدند
واین وضع را دیدند شکایت پیش نمرود بُردند و بدستور نمرود مُجدداً
ابراهیم - را زندانی کردند و بعد از گذشت مدّتی در زندان برحسب
دستور نمرود هیزم زیادی در صحرا و خارج شهر گرد آورده و آتش،
زده و ابراهیم را در خرمنی از آتش انداختند ولی با تعجب وحیرت
فراوان ابراهیم را دیدند که با دامنی پُر از گل از آتش خارج میشود
و عدهٔ بسیاری از مردم با دیدن این مُعْجزه به خدای یگانه
ایمان آوردند ولی در اثر سخت گیری و آزار نمرودیان که نسبت به
پیروانش میشد ناچار همراه پدر و مادر و همسرش دختر آذر و عده‌ای
از کسانش بطرف کوه حرّا نزدیک - مکّه - حرکت کردند

ابراهیم - پس از فوت پدرش با - سارا - ازدواج کرد و مدّتی نگذشت که قحطی سختی در - حرّا - ومحلّ توقّف آنان پیدا شد و - ابراهیم - ناچار با یارانش بطرف - مصر - حرکت کردند .

خدیو مصر - بقصد تصرّف - سارا - که زنی بسیار زیبا و وجیه بود آنان را نزد خود خواند ولی موقعی که به - سارا نزدیک شد یکباره دست او از حرکت اُفتاده وخشک شد بطوریکه همهٔ طبیبان از درمانش عاجز ماندند پس ملکه مصر با هدایای بسیار و کنیز زیبائی بنام - هاجر - بمنزل - ابراهیم - آمد و در ضمن معذرت از رفتار - خدیو - سلامت حال او را از ابراهیم تقاضا کرد و - ابراهیم - از خداوند شفای حال خدیو مصر - را خواستار شد و پس از بهبود وی با یاران و پیروان خود بجانب - کنعان - حرکت کرد

ابراهیم - مدّتی بعد با هاجر نیز ازدواج کرد و - اسمعیل
ثمرهٔ همین ازدواج بباشد .

ابراهیم - به علت عدم سازش - سارا - و هاجر - اسمعیل
و هاجر را در حالیکه بیش از دو سال از تولّد - اسمعیل - نگذشته
بود در صحرای نزدیک - مکّه - رها کرده و خود پیش - سارا -
مراجعت کرد .

هاجر - پس از مراجعت ابراهیم مدّتی بین کوه های «صَفا» «مَروِه»
دنبال آب میدوید تا وقتی که چشمهٔ آبی نزدیک کوه - صفا - دیده
و این چشمه همانست که بعداً بنام - زمزم - نامیده شد .

باری چند روز پس از توقّف هاجر و اسمعیل در آن محل کاروانی
از راه رسیده و با مشاهده چشمهٔ آب آنجا را برای سکونت خود
مناسب دیدند تا رفته رفته بصورت نخلستان و بعداً آبادی بزرگی شد

ده سال از توقف هاجر و اسمعیل در آن دهکده گذشت تا اینکه

ابراهیم - بمناسبت خوابی که دیده بود پیش آنها برگشت و

اسمعیل را در اجرای فرمان خداوند همراه خود به کوه بُرد تا او را

برحسب امر الهی قربانی کند در همین موقع بود که - جبرئیل

با گوسفندی که با خود آورده بود امر خداوند را به او ابلاغ کرده و

گفت پروردگار قربانی تو را قبول فرمود و از اینکه در اثر وسوسهٔ

شیطان - از امر الهی سرپیچی نکردی خوشنود و راضی گردید -

نوشته اند قبل از رسیدن - جبرئیل - شیطان دائماً - ابراهیم

را از قصد قربان کردن فرزندش منصرف میکرد امّا ابراهیم با سرسختی

هرچه تمامتر در اجرای فرمان خداوند و با پرتاب سنگ بطرف

شیطان او را از خود دور میکرد و همین محل بعدها بنام مقام ابراهیم

در - مکّه - نامگذاری و مشهور شد

ابراهیم پس از قربانی گوسفند به درگاه خداوند دعا کرده

وعرضه میدارد

آیه ۸۳ سوره الشعراء

رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

خداوندا مرا حکمت بده و به صالحین و نیکوکاران ملحق گردان

پس از این وقایع - ابراهیم - همراه - اسمعیل - خانهٔ - کعبه

رابنا کردند و - حجر الأسود - رانیز در دیوار خانه قرارداد ند

بعد از اتمام خانه به - ابراهیم - وحی و مژده رسید که خدا از

نسل - اسحق - هزاران پیامبر به دنیا خواهد فرستاد و از

پشت - اسمعیل - پیغمبری میاید که از هزار پیغمبر و نبی

فاضلتر است و اگر مقصود از آفرینش خلقت او نبود پروردگار

بزرگ عالم را بوجود نمی آورد و هم او در قیامت و روز رسیدگی

به حساب حتّی از تو نیز شفاعت خواهد کرد .

نوشته‌اند - ابراهیم - پس از اتمام خانهٔ کعبه ۲۳ سال

در این جهان باقی بوده و بعد از وی - اسحق - و اسمعیل

به دعوت مردم مشغول شدند .

لوط (ع) پسر عمّ ابراهیم و هم زمان او بوده و قوم او

فحشا و لواط و عصیان را از حد گذرانیده و مخصوصاً همسری

بسیار ناصالح داشته که او هم با مردم بر علیه - لوط - همصدا

شده و آنان را تحریک به نافرمانی میکرده است و هر چه لوط

جماعت گناهکار و گمراه را هدایت و ارشاد میکرد نتیجه نمیگرفت

تا بالاخره رفتار و کردار زشت قوم به حدی رسید که - لوط -

دربارهٔ آنان نفرین کرده و از خداوند پناه میخواهد .

آیهٔ ۲۹ سورهٔ عنکبوت

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ

«خداوندا مرا در برابر قوم گمراه و زشت کردار یاری فرما»

یوسُف (ع)

ابراهیم - غیراز - اسمعیل - که از حاجر داشت فرزند دیگری نیز از سارا به نام - اسحق - داشت که از او هم دو پسر به اسامی - عیص - و یعقوب - به دنیا آمد.

یعقوب ۷ زن و ۱۴ اولاد پسر و دختر داشت و - یوسف - و بنیامین هر دو برادر تنی یکدیگر بودند.

یعقوب - ابتدا با زنان و فرزندان خود به - شام - مهاجرت کرد و مدتی بعد از آنجا به - بیت اللحم - رفت.

یوسف - رفته رفته بزرگ شد و بیشتر از سایر برادران مورد توجه پدر قرار گرفت.

یوسف - چندین نوبت خواب دید و برای برادرانش نقل کرد .

یکبار در خواب دید عصائی در زمین فروکرده و درخت میوه دار و بارداری شده و برای برادرانش بازگو کرد .

نوبت دوم در خواب خوشه های گندمی را دید که خود کاشته و از گندمهائیکه برادرانش کاشته بودند پربارتر دید .

و بالاخره برای سومین بار در خواب دید که از انگشتانش آب جاری میشود .

سُورهٔ یوسُف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓرٰ تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ

هٰذَا الْقُرْاٰنَ وَاِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۳ اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۴ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلٰى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۵

ترجمه الٓر – این است آیات کتاب الهی که حقایق را روشن میکند ۱ ما این قرآن را به زبان عربی فصیح نازل کردیم تا شما تعلیمات آنرا بهتر درک کنید ۲ ما با وحی این کتاب آسمانی بهترین حکایات گذشتگان را برای تو ای رسول نقل میکنیم و حال آنکه قبلاً از آنها آگاه نبودی ۳ یوسف برای پدرش نقل کرد که در خواب یازده ستاره و آفتاب

و ماه را دیدم که مرا سجده میکردند ۴ یعقوب گفت ای پسر من

خوابت را برای برادرانت بازگو مکن چون بر تو حسادت می کنند

و برایت دامی میگسترند و آگاه باش که شیطان برای انسان دشمنی

آشکار است ۵ >

و بالاخره هم همانطوریکه ـ یعقوب ـ پیش بینی کرده بود برادران

یوسف ـ برا وحسد بردند تا آنکه روزی با اصرار بسیار و اجازهٔ

پدر او را بنام شکار همراه خود به بیابانی دور دست بُرده و پس از

آزار بسیار وی را به داخل چاهی عمیق در انداختند و در بازگشت

پیش پدر گریه ها کردند که ـ یوسف ـ را در صحرا و در غیبت ما که

به شکار سرگرم بودیم گرگ پاره کرده است و پیراهنش را که به خون

شکار آلوده کرده بودند به پدر نشان دادند و ـ یعقوب ـ در فراق

یوسف ـ گریه ها کرد اما برادران پس از چند روز بمنظور تفحص

از حال یوسف دوباره به کنار چاه آمدند و دیدند دسته‌ای کاروان - یوسف - را سلامت از چاه خارج کرده و میخواهند او را همراه خود به - مصر - ببرند و پس از گفتگوی بسیار ویرا در برابر گرفتن چند درهم به کاروانیان فروختند.

کاروانسالار در مصر یوسف را به بهای هنگفتی به - عزیز مصر فروخت یوسف مدتها در قصر عزیز مصر به خدمت مشغول بود تا زمانیکه به سن ۱۸ سالگی رسید و مورد توجه و عشق شدید زلیخا - زوجهٔ عزیز مصر قرار گرفت.

تا یکروز در حالیکه زلیخا همهٔ خدمهٔ قصر را مرخص کرده بود از یوسف خواست که با او هم بستر شود ولی یوسف از نزدیکی با زلیخا سرباز زد و از قصر خارج شد.

مدتی گذشت و عشق و علاقهٔ زلیخا هر روز نسبت به - یوسف

بیشتر میشد تا بالاخره با راهنمائی دایه اش پس از انکه تمام دیوارهای اطاقش را با صورتهای مختلف شیطانی و تحریک کننده نقاشی کرده بود مجدداً یوسف را در غیبت خدمه به اطاق خواب خود دعوت وهمهٔ دربهای خروجی را پشت سرا دبست لیکن اینبار هم یوسف بعداز آگاهی ازسوءِ نیّت زُلیخا قصد خروج و فراراز قصر راداشت امّا زلیخا ویرا دُنبال کرد و پیراهن یوسف را از پُشت سرپاره کرد و درهمین حال بودندکه عزیز مصر ازراه رسید وبامُشاهدهٔ این وضع وبنابه تهمت وشکایت زُلیخا یوسف را به زندان انداخت .

مدّتها یوسف بدون تقصیر درزندان بود تا بیگناهی او بر عزیز ثابت شد وازْ زندان آزاد گردید چنانچه دربارهٔ بی گناهی یوسف وخلاصی اواززندان درقرآن کریم اشاره شده .

آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره یوسف

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۲۶ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۲۷

< ترجمه > یوسف به عزیز میگوید دعوی زلیخا دروغ است بلکه باوجود انکار من او با من قصد مراوده کرد و بر صدق گفتارش گواهی شهادت داد (مفسرین گفته اند) کودکی در گهواره به اعجاز گواه صدق گفتار یوسف گردید و گفت اگر پیراهن یوسف از جلو دریده زلیخا راستگو است و چنانچه پیراهن از پشت پاره شده باشد یوسف راستگو و زلیخا دروغ میگوید.

باری یوسف پس از این شهادت و اعتراف ذلیخا به گناه خود

از زندان آزاد شد و چون زنان مصر دائماً ذلیخا را از این عمل

سرزنش میکردند روزی عده ای از آنان را به قصر خود دعوت

کرد و زنانیکه ذلیخا را از عشق یوسف ملامت میکردند با دیدن

صورت زیبای یوسف دستهای خود را در موقع بریدن سیب

و ترنج بُریده و از خود بیخود شُدند .

با اینحال عزیز مصر که آبرو و حیثیت خود را در خطر و بر باد رفته میدید

برای بار دوّم او را زندانی نمود .

یوسف - اینبار در زندان عدۀ زیادی از زندانیان مُشرک

را به خداپرستی و راه راست دعوت کرد و در تعبیر خواب دو نفر

از غلامان - فرعون - گفت که یکی از شما تا ۳ روز دیگر به دستور

فرعون کشته میشوید و دیگری در خدمت فرعون در خواهد آمد .

هفت سال از مدّت زندانی - یوسف - گذشت اتفاقاً شبی

فرعون - در خواب می بیند که ۷ خوشهٔ گندم خشک به ۷

خوشهٔ سبز پیچیده و آنها را خشک کرده است و همهٔ معبّرین از

تعبیر خواب او عاجز می مانند در اینموقع غلام فرعون که قبلاً

با یوسف در زندان بوده صحت تعبیر خواب را که از یوسف دیده

به فرعون میگوید و همان روز بدستور فرعون - یوسف را

از زندان آزاد و پیش فرعون میبرند و او در تعبیر خواب فرعون

میگوید که بعد از ۷ سال فراوانی ۷ سال دیگر قحطی همهٔ

مصر و ممالک همجوار را تهدید میکند و اتّفاقاً چون در آن ایّام

عزیز مصر هم فوت کرده بود یوسف از طرف فرعون به عزیزی

مصر انتخاب شد.

و امّا - ذلیخا - پس از گذشتن اینمدّت و نومیدی از وصال یوسف

و فوت شوهرش بکلی پیر و فرتوت شده و ثروتش را ازدست داده و ازطرفی نیز مورد طعن و سرزنش مردم قرارگرفت .

یعقوب - هم پس از خبر کشته شدن یوسف در کلبهٔ ای محقر وجدا از زن و فرزندان خود روزها را به عبادت و شب ها به گریه در دوری و فراق یوسف میگذرانید و در تمام سالهای تنهائی فقط - بنیامین - برادر تنی یوسف از او پرستاری میکرد و در همین سالها بود که - کنعان - دچار کمبود آذوقه و قحطی شدید شد .

پسران یعقوب که مردانی برومند و ورزیده شده بودند به فکر چاره و خلاصی از قحطی و تهیهٔ گندم برآمده و بطرف مصر حرکت کردند و با ورود آنان به مصر مامورین به - یوسف - که در آنموقع عزیز مصر بود اطلاع دادند که جماعتی مسلح از - کنعان - وارد شده اند

وچون اسلحه همراه داشتند دستور داد همگی آنان رازندانی نمایند

در روز دیگر یوسف با برادران خود درزندان ملاقات کرد و پس از

شنیدن شرح حال آنها واطلاع ازسلامت -یعقوب

دستور داد فوراً به کنعان برگشته و برادر خود -بنیامین- را

پیش یوسف به مصر بیاورند .

در اینزمان که زلیخا از دوری یوسف کارش به جنون کشیده بود

وسیلهٔ یکی ازغلامان -فرعون- شرح حال خودرا به وی گفته

واو هم ازیوسف خواست تا از زلیخا دلجوئی واستمالت کند .

یوسف درمجلس فرعون حاضر شد و باکشیدن دستی بصورت

زلیخا جوانی وسلامت حال و شادابیش را به او بازمیگرداند و

سپس به دستور یوسف قصری هم برای او ساخته میشود تا در

آنجا به عبادت خدا مشغول شود واز عجایب روزگار آنکه دیگر

اشتیاق و علاقه ای به دیدار یوسف از خود نشان نمیداد

و حتی چندین بار دعوت یوسف را رد کرد .

امّا برادران یوسف - پس از مراجعت به مصر همراه - بنیامین

مقدار زیادی گندم از انبار غلهٔ مصر تحویل گرفته و روانهٔ - کنعان

شدند ولی موقع خروج از دروازهٔ مصر بعلّت پیدا شدن جام

طلائی در داخل کیسهٔ مربوط به - بنیامین - ناچاراً ویرا

بطور گروگان در خدمت یوسف گذاشته و خود راه کنعان در پیش

گرفتند .

آیهٔ ۷۶ سورهٔ یوسف

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ

وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ

لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَّنْ نَشاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ.

ماموریـن یوسف بارهای برادران یوسف را بازرسی کردند و شربهٔ طلائی را از

داخل بار بنیامین بیرون آوردند و این تدبیر را ما به یوسف آموختیم تا برادرش

را نزد خود نگاهدارد و ما هر که را اراده کنیم به درجات بلند میرسانیم و تنها خدا

در همهٔ اوصاف و کمالات فوق همهٔ موجودات است)

و در مراجعت به کنعان - یهودا - که از چگونگی امر باخبر بو

جریان شناسائی یوسف را برای - یعقوب - نقل کرد

برادران یوسف همگی همراه پدر روانهٔ مصر شدند .

(مورخین علت اطلاع یهودا را اینطور نوشته اند که یوسف به او گفته بود

که من جامی دارم که تمام حوادث گذشته را حکایت میکند)

باری یوسف که از حرکت پدر بطرف مصر آگاه میشود با غلامان

خود از شهر خارج شده و به استقبال یعقوب میرود و پدر را با شکوه

و جلال بیمانندی به داخل مصر هدایت و به اتفاق بطرف قصر مجلل

فرعون روانه میشوند .

یوسف - پس از دیدار پدر و برادرانش با - ذُلیخا - ازدواج

کرده و یعقوب بعد از ۱۷ سال از ورود به مصر و یوسف نیز پس از

۳۶ سال وفات میکنند .

عده ای از تاریخ نویسان براین عقیده هستند که جنازهٔ - یوسف

در زیر رود - نیل - به خاک سپرده شده و ظهور - موسی

را هم یعقوب و یوسف به قوم خود خبر داده اند .

موسی (٤) (موسی یعنی اب آورده)

یعقوب ۱۲ پسر داشت یوسف پسر یازدهم او در موقع

درگذشت به خانواده و پیروان خود خبر داده بود که بعد از من شماها

سالهای سختی در پیش دارید تا زمانیکه خداوند به یکی از دختران سوّیمن برادرزادگان من و پسر - عمراًن - در تاریخی که - فرعون از خانواده و دودمان - یعقوب - به علّت کثرت جمعیت وازدیاد نفوس بیمناک است و هرروز به بهانه ای مُوجبات آزار آنان را فراهم میکند برابر پیشگوئی مُنجّمین با درخشش ستاره ای در آسمان پسری عنایت میفرماید ورودی این نظر - فرعون - قبل از ولادت - مُوسی - دستورمیدهد که هر طفل پسری که ازخانوادهٔ آل - یعقوب - به دنیا بیاید باید کُشته شود.

علیهذا پدر و مادر موسی پس از تولّد او از ترس مامورین فرعون وی را داخل سبدی کرده و به رود - نیل - می اندازند وامواج آب سبد را با خود میبرد تا آنکه دختر - فرعون - که اتّفاقاً درآنموقع و درهمان محل شنا میکرده بچه را دیده و همراه خود به قصر میبرد.

چند روزی بعد مادر موسی را بدون آنکه شناخته شود به نام پرستار
به قصر فرعون میبرند تا زمانیکه موسی ۳ ساله میشود در این ایّام
روزی که در دامن فرعون نشسته بوده و با موهای سر و ریش
او بازی میکرده در اثر انگشتان موسی و کنده شدن موی ریش فرعون
ویرا با خشونت از خود رانده حتّی دستور کشتن او را میدهد امّا دختر
فرعون پیشنهاد میکند تا دو منقل یکی پُر از آتش و دیگری انباشته
از یاقوت سرخ در اطاق حاضر نمایند تا روشن شود که بچه در جراحت
صورت و کندن ریش فرعون اختیار و عمدی داشته یا خیر .

ولی - **مُوسَیٰ** - بنا به امر الهی به سمت آتش رفته و زبانش
سوخته میشود به حدّیکه تا آخر عمر زبانش لکنت داشته و فرعون هم
به این لحاظ از کشتن او صرفنظر میکند و باینصورت رفته رفته بزرگ میشود

مُوسَیٰ - روزی در جنگل مردی مصری را می بیند که یکنفر یهودی

را به شدت مضروب میکند موسی هرچه در صدد خلاصی یهودی

برمیاید مؤثر واقع نمیشود تا بالاخره مرد مصری بدست موسی کشته میشود

تصادفاً پس ازگذشت مدّتی باز هم ضمن زد و خورد بین دو نفر دیگر

و دخالت موسی مامورین اورا دستگیر کرده و پیش فرعون میبرند

وموسی اینبار هم از مجازات فرارکرده و مدّتها درصحرا متواری میشود

تا روزی به گله ای گوسفند و ۲ نفر دختر برمیخورد و آنها به موسی

شکایت می کنند که همه روزه ۳ جوان مزاحم و ولگرد از

بره های آنها برده واز آب دادن گوسفندانشان جلوگیری میکنند

موسی به حمایت دختران ۳ نفر جوانان مزاحم رامضروب نموده

وهمراه دختران پیش پدر آنها میرود .

یکی ازدختران به اسم - صیودا - ازپدرخود که - شعیب

نام داشت خواست که موسی را به شبانی نزد خود نگاهدارد

وهمین دختر بود که با موسی پس از ۷ سال شبانی ازدواج کرد .

موسی - در تمام مدتی که شبانی میکرد ساعتی از عبادت خداوند غافل نمی ماند تا روزی در صحرا - جبرئیل - براو نازل شده وپس از ابلاغ امر رسالت از جانب پروردگار قطعه چوبی را راه به او نشان داده ومیگوید بایستی با همین صورت به مصر رفته و - فرعون - را بخدا پرستی دعوت کنی .

آیه ۱۰۳ سوره اعراف

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰى بِاٰيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ .

ترجمه - بعد از آن رسولان ما موسی را با آیات و ادلهٔ روشن به سوی فرعون و قومش فرستادیم اما آنها با آن آیات مخالفت کردند نگاه کن که عاقبت

به روزگار آن تبهکاران چه رسید و چگونه به کیفر ستمگری و فساد آنان راهلاک

کردیم)

موسی - پس از ابلاغ رسالت همراه - صفورا - و دو فرزندش

بطرف - مصر - حرکت میکند و از خدای بزرگ در اجرای امر

رسالت تقاضا مینماید .

آیه های ۲۶ ۲۷ ۳۰ ۳۶ سوره طه

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۲۶ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

۲۷ هَارُونَ أَخِي ۳۰ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ

سُؤْلَكَ يَا مُوسَى . ۳۶

ترجمه - موسی میگوید خدایا کار مرا آسان گردان و سختی ها را از پیش پایم بردار

۲۶ وعُقدهٔ زبانم را بگشا ۲۷ برادرم هارون را معاون من کن

۳۰ پروردگار فرمود ای موسی آنچه از ما خواستی به تو دادیم ۳۶

وپس از چند روز در راه به - **هارون** - میرسد وهمراه
او به - مصر - میروند و وقتی به آنجا میرسند که عدهٔ زیاد از بنی اسرائیل
از طرف - فرعون - به زندان و زنجیر کشیده شده و همه روزه
زیر شلاق سپاهیان به بیگاری بُرده میشوند و حتی عده ای در اثر شکنجه
و فشار طاقت فرسا کُشته میشوند .

موسی - ضمن ابلاغ رسالت خود از فرعون میخواهد تا از آزار
قوم بنی اسرائیل دست بردارد اما فرعون از این رفتار موسی درحال
خشم دستور دستگیری موسی و هارون را میدهد ولی با انداختن
عصای موسی که بصورت ماری عظیم درآمده بود همه سپاهیان
وهمراهان فرعون از قصر فرار کردند .

با اینکه این مُلاقاتها و دعوت موسی از فرعون همه روزه
تکرار میشد ولی فرعون از سرسختی ولجالت دست بردار نبود .

مُوسَی - دراجرای فرمان خدا هرروز به اتفاق-هارون

دنبال فرعون واعوان وانصار او میرفت و با وجود معجزات

بسیار مثل خون شدن آب نیل - هجوم پشه - جاری شدن

سیل - باریدن تگرگ - کشته شدن احشام مصریان -

وحتی ایمان آوردن چندین نفر ازسران سپاه کمترین تاثیری

دررفتار فرعون و آزار او نسبت به قوم یهود نمیکرد تا اینکه

یکشب برحسب نفرین موسی طوفان عظیمی درمصر برپا شد و

وتعداد بیشماری ازطرفداران فرعون کشته شدند . وصبح روز

بعد موسی همراه قوم بنی اسرائیل بطرف - اَرضِ مُوعُودْ

(سرزمین کنعان) حرکت کردند و فرعون پس از اطّلاع از

حرکت موسی و هارون باشگریان بیشمار خود بدنبال آنها

رفت .

بحر احمر -- با نزدیک شدن قوم موسی به کنار بحر احمر که باشدّتی امواج خروشان خود را به ساحل میکوفت غُلغُله ای در قوم یهود اُفتاد تا جائیکه پیروان موسی او را دیوانه پنداشتند ولی با رسیدن سپاه فرعون از عقب آنان چون راه فراری نداشتند و با مُشاهدهٔ لشگر بیحساب فرعون و ۶۰۰ ارابهٔ آهنین خود را به موسی رسانیده و در گیرودار ناله و فریاد زنان و کودکان آنان و صدای طبل و شیپور فرعونیان دنبال موسی بداخل دریا سرازیر شدند در اینموقع موسی در مقام مُناجات برآمد و عرض میکند.

رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

(خدایا مرا از شر ظالمین نجات بده)

در اینحال دریا از هم شکافته میشود و پیروان موسی از داخل دریا که دیواره های آب از هم کنار رفته و زمین نیز به حدّ کفایت بالا آمده

دنبال موسی حرکت کردند و درنهایت سلامت به آنسوی

-بحراحمر- رسیدند .

اما فرعون وسپاهیانش که با دیدن این مُعجزه قویدل شده بودند

بدون ترس وبیم درعقب موسی و قومش به‌آب زدند وُجملگی در

دریاغرق شدند .

ارض مُوعود - پس ازآنکه فرعون وسپاهیانش تاآخرین

نفرداخل دریاشدندآب دریابحالت اوّل بازگشت و

آنان راجملگی غرق کرد قوم یهود نفسی براحتی کشیده وشادان

بشکرانهٔ خلاصی از ۴۰۰ سال رنج وزحمت وقتل

وخونریزی وکشتاریکه فرعونیان ازآنهاکرده بودندبرقص

وپایکوبی پرداخته وبعدازبیانات مفصّل موسی براه خود

درصحرای -ایلَم- ادامه دادند ولی پس ازدوسه روز

که از شدّت گرما و تشنگی و تمام شدن «فطیر» به زحمت
افتاده بودند دائماً موسی را نفرین میکردند تا اینکه باز هم بنا
به استدعای موسی ابری در آسمان بر سر آنان سایه افکند
و شاخهٔ تک درختی که نزدیک بود شکست و آب از محل
شاخهٔ شکسته فوران کرد و قومش را سیراب کرد.

سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۶۰

... وَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اِذِ اسْتَسْقٰيهُ قَوْمُهُ اَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْناً ....
وَاَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰى ....

﴿ و چون امّت موسی در آن بیابان آب خواستند به او وحی کردیم که ﴾
﴿ عصای خود را بر سنگ زن و ۱۲ چشمهٔ آب از آن جاری شد ﴾

جوع – وهمچنین پس از نیایش موسی به پیشگاه خداوند جهت سدّ جوع قوم بنی اسرائیل در وسط سنگهای بیابان دانه‌های روغنی که بنام «مَنّ» خوانده شده پیدا شد که مدّتی با همان دانه‌ها ارتزاق میکردند

میقات وانحراف قوم یهود

سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۲

وَوٰاعَدْنا مُوسٰى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقٰالَ مُوسٰى لِأَخِيهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلٰا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ .

« و با موسی سی شب قرار گزاردیم و در آخر ده شب دیگر بر آن افزودیم »

« و چهل شب تمام شد و او به برادرش گفت در غیبت من راه صلاح پیش گیر »

-گوساله سامری- در غیبت

موسی مردی از بنی اسرائیل به نام - سامری - از
غیبت او استفاده کرده و با جمع آوری طلا و زینت آلات
زنان گوساله ای ساخت و مردم را دعوت کرد که
این گوساله را که خدای شما میباشد سجده کنید. و در
مراجعت موسی از کوه - طور - متوجه میشود که قوم یهود
در اطراف گوساله سامری به رقص و پایکوبی مشغول هستند
و شنید که سامری حتی در حضور هارون چند تن از مخالفین
خود را به سختی مجازات کرده است موسی از رفتار سامری
بشدت متغیر گردیده و سامری را به قوم بنی اسرائیل معرفی
میکند و میگوید در همان روزیکه - عمران - مرا به رود
نیل انداخت مادر سامری هم از ترس سپاهیان فرعون

قُنداق سامری را در بیشه ای پنهان کرده بود
و او با شیر سگی ماده بزرگ شده و این گُمراهی و
خُبث طینت در او طبیعی میباشد و قوم یهود نیز با شنید
این سابقه از سامری بطرف او حمله بُرده و پس از کُشتن گوسالهٔ
وی را هم شکستند .- و شاعر در اینباره چه زیبا سروده -

صَنْدُوق عَهْد

سحر با مُعجزه پهلو نزند دل خوش‌دار
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

↓

باری پس از کشته شدن سامری تا مدّتی آرامش در قوم یهود برقرار
بود و موسی الواح ۱۰ فرمان را برای آنان قرائت میکرد .
بنی اسرائیل سه نوبت رفتن موسی را بکوه طور - اربعین میقات
- اربعین سفاعت - و اربعین سراعت - میگویند
و بعد از آوردن - تورات - برای جلوگیری از بهانهٔ

قوم یهود با انان عهد و میثاقی نوشت و آن نوشته که بنام – لوحِ عهد – نام گذاری شده در صندوقی گزاردند که همیشه در سفر و حضر همراه آنها باشد.

دُو حادثه

۱ سوختن دو پسر هارون به نامهای – ناداب – و ابیهو – که هر دو خادم معبد بودند و در آنجا در موقع ریختن روغن در چراغ دامنهای آنها آتش گرفت و هر دو سوختند و موسی هارون را به معبد فرستاد تا جنازهٔ فرزندانش را بخاک بسپارد.

۲ قتل امیل – نوشته اند امیل یکی از بزرگان قوم یهود صاحب ثروت زیادی بوده و برادرزاده اش که یگانه وارث او بوده وی را می کشد و موسی پس از انکار

قاتل دستور میدهد گاو زردی که مربوط به

- مرهبه - نامی بوده از او خریده و قطعه ای از گوشت

گاو را روی قلب - امیل - میگذارند و پس از مدتی

مرده آرام آرام زنده شده و قاتل خود را معرفی مینماید.

داستان مرهبه

نوشته اند در قوم بنی اسرائیل پیرمردی بوده که تنها ثروتش از

مال دنیا گوساله ای زردرنگ بوده است و این مرد پیر

یگانه وارثش فرزند پسری بوده چون موقع مرگش فرا میرسد

گوساله را همراه خود در جنگل در محلی خلوت برده و میگوید

ای خدای موسی چون من غیر از این گوساله ثروت دیگری

ندارم و این گوساله هم مادری ندارد که شیرش دهد من از تو

میخواهم تا از او توجه کنی هم شیرش دهی و هم از آسیب

درندگان محفوظش نمائی تا زمانیکه پسرم بزرگ شود
و گاو را به او بسپاری و باز تاکید میکند که ای خدای
موسی مبادا در امانت خیانت کنی و در مراجعت به خانه
و قبل از فوتش تمام نشانیهای گوساله را به همسرش
داده و به او میگوید وقتی پسرم - **یعقوب** - بزرگ شد
او را به جنگل بفرست تا گاوش را از خدا بگیرد زن پیرمرد
نیز وقتی یعقوب به سن بلوغ میرسد جریان وصیت پدر
را به پسرش میگوید و او هم در نهایت نا امیدی بطرف
جنگل و محلی که پدرش گفته میرود و پس از برخورد با درندگان
بسیاری - گاوی عظیم الجثه و زرد رنگ - را
با همان نشان و علامتی که پدرش در حال مرگ داده بوده
می بیند و گاو را سوار شده و به شهر برمیگردد قوم یهود

با دیدن یعقوب و رام کردن گاوی که سالها
همین گاو را در جنگل دیده و هر که قصد تصاحب و رام
کردن او داشته از پا انداخته و کشته است و آنروز خیلی
آرام در اختیار یعقوب قرار گرفته بسیار تعجب کردند و همین گاو
بوده که بنا به دستور موسی و با قیمت زیادی از او خریداری
و با نهادن قطعه ای از گوشت او روی قلب - امیل -
پس از مرگ و قتلش وسیلهٔ برادر زادهٔ خود به سخن آمده
و قاتل خود را به موسی معرفی میکند »

بهانه

عده ای از بزرگان یهود و همراهان موسی به کوه - طور از او
خواستند که باید خدای خود را به ما بنمایانی .

سورهٔ اعراف آیه ۱۳۸

قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم الهة .....

< قوم یهود گفتند ای موسی برای ما خدائی مانند خدای مردم

< بت پرست قرار بده تا ما او را ببینیم >

سوره اعراف آیه ۱۴۳

تقاضای موسی و وحی پروردگار .

قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی .

< موسی بنا به تقاضای قوم در مقام مناجات برآمده و عرض

< میکند خدایا خود را آشکارا به من بنما تا جمال تورا ببینم جواب

< میرسد که هیچوقت مرا نخواهی دید >

چو رسی به طور سینا ارنی مگوی و بگذر

که نیرزد این تمنی بجواب لن ترانی

باری پس از کشته شدن - اِمیل - قوم بنی اسرائیل
باوجودیکه در مواقع گرسنگی از قُوت - مَنْ وسَلوا
وآب باران استفاده وارتزاق میکردند همه روزه از تنگی
معیشت شکایت مینمودند تاروزیکه قرار بود بطرف کنعان حرکت کنند

قارُون .

قارون عموزادهٔ موسی وازنسل - ابراهیم - بوده واو ازهمهٔ
قوم یهود ثروتی زیادتر داشته وادعا داشته بجای موسی
حکومت نماید و صندوق عهد - را به او واگذار
کنند تا یکروز موسی از سرکشی او برآشفت و در محل وسیعی
با حضور همهٔ قوم به قارون پیشنهاد میکند که تو و هارون
هریک چوبی در زمین فرو کنید و هرکدام از چوبهای شما
بصورت درختی میوه دار درآمد حامل صندوق عهد باشد

وآنها نیز چنین کردند و همانطوریکه موسی انتظار داشت

و قبلاً به او الهام شده بود چوب - هارون -

بصورت درختی سبز و بارور درآمد.

زن روسپی - قارون - که پس از این شکست

در برابر قوم یهود سرافکنده و شرمگین شده بود بمنظور

اهانت به موسی زنی روسپی را با دادن دو کیسهٔ طلا

در مسجد و در موقع نماز و دعا حاضر کرد تا با حضور قوم بگوید

که با موسی همخوابه شده و پس از اینکه وسیلهٔ دو نفر از

از دوستانش درباره زانی پرسش از موسی کرد و

فتوای قتل زانی را همه شنیدند رو به زن روسپی کرد

و گفت به همخوابگی خود با موسی اعتراف کن ولی زن

معروفه با نشان دادن دو کیسه طلا به موسی گفت قارون

مرا به این اتهام وادار کرده است

دراینحال چون دیگر خشم موسی به مُنتهای شدّت رسیده بود

درباره قارون نفرین کرد واو ودونفر همدستانش در دل خاک

فرورفتند .

مرگ ارام - چندروز پس ازاین واقعه **هارون**

برادر موسی نیز فوت کرد وبازهم عده ای ازبنی اسرائیل به

موسی مشکوک شدند ومرگ هارون راقتلی ازطرف او

میدانستند وبازهم موسی جهت برائت خود ازاین تهمت نا

روا ازخدا خواست که هارون را زنده نماید تا به بیگناهی

اوشهادت بدهد واستدعایش بدرگاه خدامورقبول افتاد

اسیران عبری

دردامنهٔ کوه - هُور - پس ازفوت هارون جاسوسان

سلطان کنعان - بنام تجارت بطرف قوم بنی اسرائیل آمدند تا میزان ثروت و تعداد نفرات یهود را به پادشاه خود خبر دهند وضمناً دو هزار سپاهی زبده و کارآزموده خود را بمنظور شبیخون به اردوی یهود فرستاد امّا موسی که پیش بینی این مامورین را کرده بود و عده ای از آنان را اسیر کرده و بقیه را فراری دادند.

آخرین فتنه - بالاخره قوم یهود پس از ۴۰ سال سرگردانی وتحمّل رنج و عذاب به نزدیکی - **ارض موعود** و سرزمین کنعان رسیدند و در همین موقع بود که سلطان کنعان توانست با فریب دادن دو تن از سران سپاه موسی و فرستادن تحف و هدایائی برای سایر فرماندهان و روانه کردن دو هزار دختر جوان و زیبا رو بی به اردوی

بنی اسرائیل عده ای از جوانان سلحشور قوم
یهود را نیز با خود همدست نماید و به دختر آنیسکه فرستاده
بوده دستور داد « سرگاوی سه شاخ » که
نشانی پرچم دولت کنعان بود روی شکم جوانان یهود نقش
نمایند تا در روز رزم شناخته شوند اما قبل از شروع جنگ
در بازدیدی که موسی از سربازان به عمل آورد جوانان فریب
خورده را شناخت و آنان را مجازات کرد و دو نفر فرمانده
سپاه هم که قصد خیانت داشتند در روز شروع نبرد بمرض
هاری و جنون مُبتلا شده و درگذشتند .

اولین و آخرین مرحله - در این جنگ که فتح با سپاه
موسی بود قوم یهود خاک کنعان را به تصرف خود درآورد
و اراضی آنجا به تساوی بین آنان تقسیم گردید .

رحلت موسیٰ . چند روزی پس از

ورود به - کنعان - وتقسیم اراضی بین قوم بنی اسرائیل

بعداز ۴۰ سال سرگردانی درراه وجنگهای مکرّر ومعجزات

بیشمار موسی درسن ۱۲۰ سالگی وفات یافت و- یوشع

را به جانشینی خود منصوب نمود .

نوشته اند - موسی - درشب قبل ازرحلت بالای

کوه - نبوکه - به عبادت مشغول بوده .

حضرت داود علیه السلام

سوره ص آیه ۲۶

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ....

« گفتیم ای داود ما تو را خلیفه قرار دادیم که بین اُمّت

« براستی و حق قضاوت کنی »

داوُد - از فرزندان یهود و از قوم بنی اسرائیل بود و با آنکه

ثروت زیاد و گاو گوسفند بسیاری داشت همه روزه صحرا

میرفت و دور از جماعت عبادت خدا میکرد . تا روزیکه

بین قوم یهود با - جالوت - که از دشمنان سرسخت

بنی اسرائیل بود جنگی اتّفاق افتاد .

سُورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۰

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا

أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْ

نَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ .

« وقتی قوم یهود به هدایت داود با جالوت و لشگر او »

« رو برو شدند گفتند ای پروردگار به ما صبر و نصرت

ده و بر دشمنان پیروزمان بگردان »

داود - با برادران و قوم خود که ۳۵۰ نفر بودند بجنگ سپاه چند هزار نفری - جالوت - حرکت کردند و در حین زد و خورد موقعیکه جالوت که مردی بسیار شجاع بود و مبارز طلب میکرد - داود - که بنظر قوم جوانی بی تجربه بود با - فلاخن - و پرتاب دو قطعه سنگ که بر سر جالوت اصابت کرد او را کُشت و بقیهٔ سپاهیانش را فراری داد .

مُعجزات داود - گذشته از سلطنتی که خدا به داود عطا فرمود مُعجزات دیگری نیز داشت که نبوّت و پیامبری او را ثابت و ظاهر میکرد بقرار زیر .

۱ - کوه ها در موقعیکه داود به تسبیح و ذکر خدا مشغول بوده با

او همصدا شده و تکبیر می گفتند .

۲ پرندگان هم با وی تسبیح خدا میکردند .

۳ آهن در دست او چون موم نرم بوده و بهر شکلی که

اراده میکرد او را میساخت .

۴ در ساختن - زره - مهارت زیادی داشته و در جنگها

همیشه فاتح بوده و هرگز شکست نخورده .

۵ کتاب آسمانی او - زبور - بوده که با صوت دلنشینی

میخوانده و مردم را به خداپرستی دعوت میکرده .

نوشته اند - داود - ۹۹ زن و چندین پسر و دختر

داشته تصادفاً روزی مردی پیش داود شکایت میکند که

گوسفندان همسایه داخل باغ انگورش شده و تمام خوشه

های انگور باغ او را خورده اند در آن هنگام با الهام از

از جانب خداوند فرزندان خود را جمع کرده و

از آنان در اینباره میخواهد که داوری نمایند لیکن پسران

داود جملگی غیراز - سلیمان - که در آنروز ۱۱ سال

داشته از قضاوت عاجز میمانند و سلیمان به پدر میگوید

گوسفندان را به صاحب باغ بسپارید که از شیر و پشم آنها

بهره مند شود تا زمانیکه باغ بصورت اولیه در آید .

داوُد یکروز در ایام هفته بنام استراحت از ورود مردم و

قوم خود به خانه اش جلوگیری میکرد تا در آنروز بیشتر با خدا

راز و نیاز کند اتفاقاً در یکی از همین روزها در حالیکه درب

خانه اش بسته بوده دو فرشته بر او واریشوند - داوُد -

از دیدن آنان که بصورت مردم عادی پیش او آمده بودند

متعجب شد ولی آنان گفتند واهمه نداشته باش که ما

برای داوری نزد تو آمده ایم ویکی ازانان میگوید
که این شخص برادر من است وصاحب ۹۹ میش است
درصورتیکه من تنها یکی دارم و باز از من میخواهد که
آنرا هم به او بدهم - داود - بدون تأمل میگوید خیر
این برادر دربارهٔ تو ستم کرده ولی فوراً متوجه میشود که
در قضاوت عجله کرده وپیش ازآنکه از مدعی مدرکی بخواهد
واز مدعی علیه نیز پرسشی نموده باشد داوری کرده است
لذا فوراً به سجده افتاده وازخدا طلب عفو ومغفرت مینماید

حضرت سلیمان علیه السلام

سورهٔ نمل آیهٔ ۱۶

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

عَلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَاُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْئٍ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ·

(وسلیمان وارث داود شد وگفت ایمردم من وپدرم به امر خدا به زبان مرغان دانا شدیم واین از فضل وکرم پروردگار است)

سلیمان - بعد از داود پادشاه وپیغمبر قوم بود وخداوند تمام طیور ووحوش وحتی باد را در اختیار او قرار داد وباآنکه هر روز هزاران نفر از سفرهٔ او غذا میخوردند خودش تنها به لقمه نانی قناعت میکرد وجز ساعتی بخواب نمیرفت ·

سوره های - سبا - انبیاء ·

وادی مورچگان · سورهٔ نمل آیهٔ ۱۸

حَتّٰی اِذَا اَتَوْا عَلٰی وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ

سُلَيْمانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

< زمانیکه سلیمان به وادی مورچگان رسید پیشوای آنان گفت

< ای مورچگان همه بخانه های خود بروید مبادا سلیمان و سپاهیانش

< ندانسته شمارا پایمال کنند >

سلیمان به مُورچه میفرماید مگر نمیدانی ظلم وستم در حریم انبیاء

راه ندارد و مُور در جواب میگوید البتّه میدانم ولی قصد من این

بود که موران با دیدن حشمت و جلال تو ناسپاسی به درگاه

پروردگار ننمایند و خود را زبون نشمارند وانگاه به سُلیمان

میگوید آیا میدانی چرا بساط سلطنت تورا وسیلهٔ باد حرکت

میدهند برای آنست که اعلام کنند که این سلطنت دوامی ندارد

< بساط وتخت سلیمان به باد گردش داشت — که آگهیش دهد کین بساط بر باد است >

هُدهُد و سُلیمان و ملکهٔ سبا — نوشته شده روزی

هُدهُد که همیشه همراه سلیمان بوده به او خبر میدهد

که من کشوری دیده ام که یکنفر زن در آنجا حکومت میکند

و مردم آن محل نیز به آفتاب سجده میکنند .

سلیمان با شنیدن این خبر ابتدا نامه ای وسیلهٔ هُدهُد

به - مَلکهٔ سَبا - مینویسد که باید بخدای مهربان که همهٔ

جهان وجهانیان را خلق کرده ایمان بیاورید .

بلقیس ملکهٔ سبا - با دریافت نامهٔ سلیمان پس از

مشورت با بزرگان دولت هدایای گرانبهائی تهیه و توسّط

جمعی از خردمندان بحضور سلیمان فرستاد - امّا فرستادگان

بلقیس وقتی تشکیلات عظیم و کاخهای مجلّل سلیمان را

دیدند از ارائهٔ هدایای بلقیس خجل شده و در مراجعت

مشاهدات خود را و همچنین دعوتیکه مجدداً سلیمان از آنها

به پرستش خدای یگانه کرده بود به بلقیس اطلاع دادند

بلقیس - با دریافت پیام سلیمان همراه عده ای

از بزرگان قوم پیش سلیمان رفته و در قصر مجللی از او پذیرائی

کردند واو هم با ایمان کامل به خدای یکتا دین سلیمان را پذیرفت

وفات سلیمان - سلیمان پس از سالیان

درازی سلطنت وارشاد قوم روزی در کاخ بلورین خود به

عصا - تکیه کرده و به تماشای مناظر و عمارات باشکوه

سرگرم بود ناگاه جوان ناشناسی در برابر خود دید و پرسید

تو کیستی و چرا بدون اجازه داخل شدی جواب داد که من

برای ورود به خانه ها از کسی اجازه نمیگیرم من - ملک الموت

هستم و برای قبض روح تو آمده ام و بدون آنکه به سلیمان

اجازه نشستن بدهد در حالیکه به عصا تکیه داشت جانش را

گرفت سلیمان مدتها پس از مرگ در حالیکه به عصا تکیه
کرده بود باقی بود و اطرافیان وکسانش از خارج
دیوار بلورین او را میدیدند و گمان میکردند سلیمان زنده
است و از بیم سطوت او جرأت ورود به قصر را نداشتند
تا آنکه عصایش در اثر خورده شدن وسیلهٔ موریانه شکست
وسلیمان روی زمین افتاد .

(بکار دیو و پری دل مبند کاخر کار — اگر بساط سلیمانی است برباد است)

حضرت یونس علیه السلام

سوره صافات آیه ۱۳۹

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ .

(به تحقیق یونس از پیامبران بود) یونس بن متّی

به امر پروردگار به پیامبری و نبوّت منسوب شد

و به ارشاد و راهنمائی مردم - نینوا - پرداخت و

آنان را به خداپرستی دعوت فرمود ولی قوم عُصیانگر که

سالها به بُت پرستی عادت کرده بودند از روش و رفتار

پدران خود دست برنداشته و به سرسختی و لجاج خود ادامه

دادند تا آنجاکه - یونس - از کفر و سرپیچی قوم خسته شد

و چون دید دیگر دعوت او در قومش اثری ندارد و آنان از

بُت پرستی دست بردار نیستند در بارهٔ آنها نفرین کرد و سر بصحرا

گذاشت. با رفتن یونس آثار عذاب در میان قوم

پدیدار گردید و هوا بشدّت مُنقلب و تاریک شد از ایزد

قوم یونس به اشتباه و نافرمانی خود پی بُردند و همه باهم از

پیر و جوان و زن و مرد به بیابان رفتند و به درگاه خدا

نالیدند تا دریچهٔ رحمت الهی بروی آنان گشوده

شد و عذاب برطرف گردید .

یونُس در دریا - حضرت یونس بعد از آنکه از عصیان

قوم سر بصحرا گذاشت و پس از پیمودن مسافتی به کنار دریا

رسید و جمعی را دید که در کشتی نشسته و آماده حرکت هستند از

آنها خواست که او را همراه ببرند مسافرین کشتی هم او را با

آغوش باز پذیرفته و در کشتی جای دادند و کشتی در دریا براه

افتاد ولی در وسط دریا امواج سخت و هولناک بر کشتی

حمله ور گردیده و خطر غرق شدن آنان را تهدید میکرد از اینرو

تصمیم گرفتند به قید قرعه یکی از مسافرین را به دریا افکنند

و اتفاقاً قرعه بنام - یونس - اصابت کرد امّا مسافرین

به احترام یونس قُرعه را تجدید کردند ولی باز در بار دیگر نیز

قرعه بنام یونس بیرون آمد ولی باز هم راضی نبودند

ان مرد بزرگوار را به دریا افکنند لذا برای سوّمین بار

قُرعه کشی را تجدید کردند امّا باز هم قُرعه بنام یونس درآمد

دیگر چاره ای ندیدند جز اینکه یونس را به دریا اندازند

و در همین احوال بودند که یونس توجه پیدا کرد که چون قوم

خود را بدون امر پروردگار ترک کرده گرفتار این بلیّه

شده است و با انداختنش به دریا خدا ماهی بزرگ و عظیمی

را مامور کرد که - یونس - را بلعیده و لطمه و آزای به او

نرساند و شب ها و روزها میگذشت و یونس در شکم

ماهی با خدای خود راز و نیاز میکرد تا اینکه بنا بفرمان

الّهی ماهی یُونس را به کنار دریا بُرده و بر زمین میگذارد .

و چندی نگذشت که یُونس سلامت خود را باز یافت

به او وحی رسید که بسوی قوم خود بازگردد چون
آنان ایمان آورده بودند از یونس استقبال با
شکوهی بعمل آوردند و یونس هم به ارشاد آنان پرداخت

حضرت ذکریا و یحیی (ع)

سوره انبیاء آیه ۸۹

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ.

(و یاد کن ای پیغمبر ذکریا را چون از پروردگار خواست که فرزندی به او عنایت)

(فرماید و او را تنها نگذارد)

سوره مریم آیه ۱

كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا.

< یادآوری رحمت پرودگار است به بنده اش ذکریا >

نزدیک ۹۰ سال از عمر ذکریا گذشته و موی سر و ابروانش سفید و با قدّی خمیده و این مرد وارسته و خداپرست از اینکه فرزندی نداشت که بعد از او رهبر و مُرشد قومش باشد افسرده و غمگین بنظر میرسید که مبادا مردُم از راه راست و خداپرستی منحرف شوند. این فکر روز و شب در مغز ذکریّا بود لیکن او خود را تسلیم و مُطیع ارادهٔ و مشیّت خداوند میدانست و اطمینان داشت که در این کار حکمتی است که وی از آن بی خبر است. ذکریّا - ضمناً سرپرستی - مریم - را نیز بعهده داشت و هر وقت به حُجرهٔ مریم مُقدّس میرفت او را در حال نماز و عبادت پرودگار یکتا مشغول میدید - البته مقام

و منزلت - ذکریا - در پیشگاه الهی اقتضا میکرد

که دُعایش به اجابت برسد و به همین لحاظ شبی که در محراب

به عبادت مشغول بود فرشتگان به او خبر دادند که خدا

پسری بنام یحیی به او عنایت میفرماید چنان پسری که در

کُودکی علم و حکمت به او داده شده و بعدهم بمقام

شامخ نبوّت مفتخر میگردد .

یحیی - ازهمان کُودکی مشغول عبادت خدای یگانه بود و مُشکلات

دینی مردم را حل کرده و به آنان تعلیمات شرعی میاموخت و دررهبری

قوم بسیار جدّی وکوشا بود تا روزیکه به یحیی خبر دادند که **هیرُودوس**

پادشاه فلسطین قصد دارد با دختر برادرخود ازدواج نماید یحیی ازاین

خبر سخت برآشفت و اظهار داشت این وصلت با مُقرّرات دینی

مُغایرت دارد و ﴿ تورات ﴾ اجازهٔ چنین ازدواجی را نمیدهد

اظهار نظر یحیی درباره منع ازدواج سلطان با دختر
برادرش باسرعت در شهر منتشر شد و « هیرودیا »
برادرزادهٔ شاه که خود را آماده همسری سلطان کرده و
ملکهٔ آیندهٔ کشور میدانست باشنیدن رای یحیی کینهٔ او
را در دل گرفت و در فرصت مناسبی که سلطان بزم عیشی
داشت بقدری از او دلربائی کرد و شاه را فریفت تا
اینکه گفت هرچه بخواهی انجام میدهم و « هیرودیا »
گفت تنها آرزوی من کشتن یحیی است .
شاه هواپرست هم دین و وجدان را بدست فراموشی
سپرده و به کشتن یحیی فرمان داد و ساعتی نگذشت که
مامورینش یحیی را بحضور آورده و خونش را ریختند .

« اَصحابِ کَهف »

سوره کهف آیه ۱۶

وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقاً.

« و یاران کهف گفتند که از کافران دوری کنیم و در غاری سکونت »

« نمائیم و به عبادت خدا مشغول گردیم که در آن دنیا رستگار شویم »

نوشته اند در سرزمین - روم - در میان مردم اختلاف بروز کرد تا آنجا که پادشاه کشور همسایه - دقیوس - یا دقیانوس بر آنان تاخت و زمام امور را بدست گرفت.

« دقیوس » خود را خدا میخواند و مردم نادان نیز طوق الوهیّت او را به گردن نهادند و در برابر او به سجده می افتادند

دراین ایام ۶ نفر از مردم با ایمان وحداپرست

باهم به شور پرداختند وگفتند که تاکی باید به این ذلت و

ننگ تن در دهیم ومخفیانه از شهر خارج شده ودر بیابان

چوپانی را دیدند وازاو آب خواستند چوپان گفت من در چهره

وسیمای شما آثار بزرگی وجلال می بینم بگوئید کجا میروید من

مردی خداپرستم اگر اجازه میدهید همراه شما بیایم ودر عبادت

پروردگار باشما شرکت کنم وباموافقت اصحاب کهف او

وسگش دنبال آنان براه افتادند وباراهنمائی چوپان

بالای کوه سرسبزی که درختان میوه دار وچشمه سارهای .

گوارا داشت ودر دل کوه غاری بود بنام - کهف -

رسیدند ودراثر خستگی تصمیم گرفتند ساعتی استراحت کنند

سوره کهف آیه ۲۴

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَمِائَةٍ سِنِينَ
وَازْدَادُوا تِسْعاً.

(و اصحاب کهف مدّت ۳۰۹ سال در آن غار بخواب رفتند)

پس از این تصمیم آن مردم خداپرست و با ایمان در خواب عمیقی فرو رفتند چنان خوابی که مدّت ۳۰۹ سال بطول انجامید و وقتی که بیدار شدند تصوّر میکردند فقط یکروز در خواب بوده اند ولی مطلبی که موجب حیرت آنان شد خشک شدن درختان و گرسنگی شدید آنها بود باری برای نجات از گرسنگی گفتند یکی از ما باید به شهر برویم و با این پول مختصری که داریم غذائی تهیه کند و یکی از آنان که مردی آزموده و کاردان بود لباس چوپان را پوشیده و به شهر رفت امّا متوجه شد که اوضاع شهر بکلّی عوض شده و تصوّر کرد شاید راه

راگم کرده و به شهر دیگری وارد شده بهرحال

به دکهٔ نانوائی رسید و چند نان گرفت و پولهای خودرا

به صاحب دکّان داد - نانوا - با دیدن پولها پرسید

اینهارا ازکجا آورده ای و او را پیش سُلطان بُردند شاه

گفت ای مرد نترس و راست بگو و بدان ما با تو کاری

نداریم چون پیغمبر ما « عیسیٰ بن مریم » بما دستور داده

که از یابندهٔ گنج فقط - خُمس - آنرا دریافت داریم

وی درجواب گفت اعلیحضرتا من اهل این شهرم و دو

روز قبل با رُفقایم برای عبادت خدا به - غار - کوه

رفتیم و روزیکه از شهر خارج شدیم نام سلطان - دقیوس

بود شاه از شنیدن این خبر در تعجب شد و گفت مارا پیش

یارانت ببر تا صدق گفتارت روشن شود و همراه عده ای

نگهبان با او بطرف غار کهف رفتند و با دیدن
یاران او روشن شد که خوابی که آنها تصور کرده اند
یکروز بوده قرنها طول کشیده و این از خواسته های
خداوند است و به دستور سلطان در آنمکان مسجدی
بنا کردند و این واقعه نیز آیتی بوده از آیات پروردگار
برای عبرت و توجه بیشتر مردم به قدرت خدای یگانه

حضرت عیسی روح الله علیه السلام

– واسامی

چند تن از حواریون –

سعدی

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک
از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست — عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح — تا دل مرده مگر زنده کنی کین دم از اوست

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل — آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست — به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

پادشاهی و گدائی بر ما یکسانست — که بدین در همه را پشت عبادت خم از اوست

سعدیا سیل فنا گر بکند خانهٔ عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

[illegible] ۱۳۵ [illegible] تصویر [illegible] قابل اعتراض صفحه [illegible] را [illegible]

سوره آل عمران آیه ۴۵ ۴۶

اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکِ
بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ
وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ.

(گفتند ملائکه ای مریم خدا مژده میدهد ترا به فرزندی که نام او - مسیح)

(عیسی بن مریم است صاحب منزلت در دنیا و نزد پروردگار)

وَیُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلاً وَمِنَ الصّالِحینَ

(و تکلم میکند با مردم از گهواره تا زمان کهولت)

در سرزمین - فلسطین - و در شهر - اورُشلیم - در دامنهٔ
کوهستانی سرسبز و سر بفلک کشیده - ذکریا - شوهر الیزابت
در سنین آخر عمر به شغل چوپانی مشغول بود و همانگونه که قبلا
نوشتیم همه روزه ضمن نیایش به درگاه باریتعالی تقاضای

اولاد میکرد تا بالاخره - جبرئیل - براو وارد شد

ومژده داد که بزودی فرزندی پیدا میکنی و نامش را - یحیی -

خواهی گذاشت - الیزابث - زوجه - ذکریا - در یکی از

دهات - اورشلیم - در قریه - ناصره - دوست دختری

داشت که در طهارت و تقوی کم نظیر بود بنام - مَریم -

مریم - دختری از نسل - داود - و مادرش هم در زهد و تقوی

و پارسائی معروف بود و پس از مادر ذکریا سرپرستی مریم را بعهده

گرفت - پس از وضع حمل - الیزابث - و تولّد - یحیی -

روزی مریم به قصد دیدن او بطرف اورشلیم حرکت کرد و اتفاقاً

در حین عبور از کوهستان صدائی شنید که او را اسلام میکند مریم

پس از آن جبرئیل - را دید که به او مژدهٔ بارداری میدهد و میگوید

تو بزودی صاحب فرزندی به نام عیسی مسیح - خواهی شد

باشنیدن این خبر مریم به گریه افتاده عرض میکند .

سوره آل عمران آیه ۴۷

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ .

(مریم میگوید پروردگارا من چگونه صاحب فرزندی میشوم درحالیکه

(هیچ زنی تاکنون بدون مرد اولادی بنیاورده . جبرئیل -

(میگوید خدا بهرچه اراده کند توانا و قادراست)

مریم معصومه دربرابر قضای الهی تسلیم و کارخود را بپروردگارجهان واگذار نمود و در اینموقع درد زائیدن او را بسوی درخت خرمائی خشک در کنار انباری از کاه کشانید و مریم مقدس در آن بیابان بی آب و علف و بدون مدد کار کودکی زیبا

به دنیا آورد ناگهان بانگ دلنوازی شنید

که میگفت غمگین مباش و از نهر آبی که خدا در زیر پایت

روان ساخته آب بنوش و درخت خرما را تکان بده و

خرمای تازه میل کن مریم پس از مدّتی کودک عزیزش

را در آغوش گرفت و بطرف - بیت المقدّس - حرکت

کرد امّا مقداری از راه نرفته بود که یهودیان با دیدن او زبان

به ملامت و سرزنش او گشودند و تهمتهای ناروا زده و گفتند

سورهٔ مریم آیه های ۲۸ ۲۹ ۳۰

یا اُخْتَ هٰرُونَ ما کانَ اَبُوکِ امْرَاَ سَوْءٍ وَ

ما کانَتْ اُمُّکِ بَغِیّاً .

< هارون مرد بدکاری بوده و هر کس را میخواستند نسبت فسقی بدهند >

< خویش هارونش میگفتند >

< به مریم مقدّس گفتند پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم زانیه نبود >

مریم در جواب یهودیان برحسب وحی پروردگار بطرف عیسی اشاره کرد.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

< مریم اشاره به گهوارهٔ عیسی کرد گفتند ما چگونه با بچهٔ ۲ روزه حرف بزنیم >

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

< عیسی همان کودک ۲ روزه با زبان فصیح گفت ای قوم یهود من بندهٔ خدایم >

< و خدا مرا به پیامبری مبعوث کرده و به من کتاب آسمانی عنایت فرموده است >

منجّمین و ستاره شناسان که از میلاد مسیح آگاه شدند برای زیارتش به - بیت المقدّس - حرکت کردند ولی - هیرودس

پادشاه یهود از ترس اینکه مبادا به سلطنت او
خللی وارد شود قصد قتل عیسی را کرد مریم با پی بردن
به قصد سلطان یهود و احساس خطر با کودک عزیزش بطرف
- مصر - حرکت میکند و در سن سی سالگی خداوند - انجیل
را به عیسی نازل میفرماید عیسی پس از آن به - بیت المقدس
آمده و قوم یهود را با نشان دادن معجزات زیادی دعوت
به خداپرستی مینماید و در مدت ۳ سال که دائم بیماران
غیر قابل علاج و بینا کردن نابینان وحتی زنده کردن و
جان بخشیدن به مردگان یهود وارشاد آنان مشغول بود
جز عده ای معدود به او ایمان نیاورده وحتی چند نفری
قصد کشتن او را کردند دراینموقع حضرت عیسی ازبین مؤمنین
۱۲ نفر را انتخاب کردند که به - حواریون - نامیده شدند

و آنان پیوسته همراه مسیح بودند و آن پیامبر بزرگوار هم

آنان را به نشر شریعت و انجیل - امر میفرمود امّا علمای

دنیا پرست یهود که می پنداشتند با ظهور ستاره درخشان

حق و حقیقت ریاستشان تمام میشود و دیگر صدقات و نُذورات

آنان قطع و بُریده میشود برای خاموش کردن نور الهی در برابر

عیسی صف مُخالف تشکیل دادند و علناً به آزارش برخاستند

و مُعجزات و کرامات او را به سحر و شُعبده نسبت دادند .

ولی وجود مقدّس عیسیٰ چون سدّی آهنین با عزمی اُستوار در

برابر مُخالفین به نشر حقایق دینی اقدام میفرمود و تنها خدای یگانه

را برای پشتیبانی خود کافی میدانست و در اجتماعات به

ایراد خطابه و بیان احکام الهی میپرداخت و گروه بسیاری

را به خداشناسی هدایت کرد و پیوسته در برابر تمسخر و مُخالفت

کُفّار همانطوریکه شیوهٔ همهٔ - انبیاء - است

صبور و بُرد بار بوده و دست از انجام وظیفه برنمیداشت

تا بتواند بار سنگین رسالت را بسر منزل مقصود برساند

عیسی همراه حواریّون که در راه نشر انجیل و تحمّل شدائد و

سختی ها شریک او بودند در شهرها و آبادیها به ارشاد و تعالیم

دینی میپرداختند و با پند و اندرز دلهای مردم را از زنگ

گُناه پاک مینمودند در این احوال حَوارّیون و جمع بسیاری

از پیروان برای تقویت بیشتر ایمان از حضرت مسیح خواستند

که با ارائه آیتی از آیات حضرت احدیّت و آثار قدرت

کاملهٔ الهی ایمان قوم را بسر حدّ کمال برساند و از وی خواستند

تا از خدا بخواهد مائدهٔ آسمانی برای آنان فرستاده شود .

سورهٔ مائده آیه ۱۱۴

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ .

(عیسی تقاضا میکند بارخدایا بفرست برای ما مائده ای از آسمان)

(تا هم از برای ما عیدی باشد و هم بعد از ما آیندگان نشانی از آن ببینند)

(که تو از بهترین و بزرگترین روزی دهندگانی)

و خداوند به درخواست عیسی از آسمان مائده فرستاد و همهٔ قوم از آن نعمت فراوان بهره مند گردیدند و همین واقعه موجب شد که جماعت زیادی به خدای یکتا ایمان آوردند ولی افسوس که باز هم معدودی از کفار یهود از لجاج و عناد خود دست برنداشته و عیسی را به آشوب طلبی

متهم کرده و فریاد میکردند که این مرد ساحر است

و نظم شهر را برهم ریخته تا بالاخره درباره او بمشورت

متوسّل گردیدند و در مقام ریختن خون شریفش برآمدند و

برای دستگیری او یکی از حواریّون را که در باطن مردی بد

سرشت و خائن و ناپاک بود فریب دادند و او عیسی را

به دست دشمنانش سپرد .

عیسیٰ - درحالیکه در غاری بالای کوه با خدای خود

براز و نیاز مشغول بود جماعتی از مردم دنیاپرست و بی

ایمان وی را دستگیر و به پای چوبهٔ دار بُردند .

امّا دست قدرتمند الهی برای نجاتش دراز شد و او را از

چوبهٔ دار خلاصی بخشیده بسوی آسمانها پروازش داد و دست

انتقام ربّانی همان یهودای خائن را که با دریافت پولی

اندک پیامبر خدا را به قوم یهود سپرده بود چون از

حیث شباهت صوری به حضرت عیسی همانند بود گرفتار

چوبهٔ دارش ساخت و در چاهی که برای عیسی کنده بود افتاد

نشر دین عیسی

عیسویان تولد - مسیح - را مبداء تاریخ خود میدانند

و در سال ۳۱۳ میلادی چون - قسطنطین کبیر -

امپراتور - روم - کثرت مسیحیان را دید خود او نیز آئین

مسیح را اختیار کرد و به نشر دین عیسی کوشید و پس از

او هم سلاطین دیگر چنین کردند و دین مسیح قوّت گرفت .

مینویسند پس از عیسی (٤) پطرس - جانشین وی شد

ولی آنکه در انتشار دین مسیح بیش از همه کوشید و این مذهب

را رواج داده است - پولس مقدس - بوده است

واینک اسامی چندتن از حواریون عیسی -

پطروس یوحنا یهودا یحیی
شمعون متا هنا

سورهٔ صف آیهٔ ۶

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ
أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ
مُّبِينٌ (وگفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل من رسول خدایم

وتصدیق میکنم کتاب آسمانی تورات را و مژده میدهم به اینکه پیغمبری میاید

بعد از من واسم او احمد است وپس از انکه رسول خدا با کتاب آسمانی آمد

گفتند این سحری آشکار است)

محمد ص

سید کونین و پیشوای ثقلین سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات.
رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان پیشوای
انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

ماه فرو ماند از جمال محمّد
سرو نروید به اعتدال محمّد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمّد

وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت
لیلة الاسری شب وصال محمّد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمده مجموع در ظلال محمّد

عرصهٔ دنیا مجال همّت او نیست
روز قیامت بع دمگر مجال محمّد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد
نور نتابد مگر جمال محمّد

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد
تا بدهد بوسه بر نعال محمّد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
پیش دو ابروی چون هلال محمّد

چشم مرا تا بخواب دید جمالش
خواب نمیگیرد از خیال محمّد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمّد بس است و آل محمّد

اصل و شجرهٔ طیبهٔ رسول اکرم (ص)

محمد بن - عبد الله بن - عبد المطلب بن - هاشم بن - عبد مناف بن - قصی بن - کلاب بن - مرة بن - کعب بن - لوی بن - غالب بن - فهر بن - مالک بن - نضر بن - کنانة بن - خزیمة بن - مدرکة بن - الیاس بن - مضر بن - نزار بن - سعد بن - عدنان -

و از عدنان تا حضرت اسمعیل بن ابراهیم در ذکر اجداد رسول اکرم بین ارباب روایات توافق نظر دیده نمیشود -

سورهٔ ال عمران آیه ۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهٖ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ

اِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ

<خداوند بر اهل ایمان منّت گذاشت که رسولی از خودشان در

<میان آنان انتخاب کرد که برای آنان آیات خدا را تلاوت کند

<و نفوس آنان را از آلایش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق

<حکمت را به آنها بیاموزد هرچند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند>

خانهٔ کعبه در وسط صحن بزرگی در شهر مکه واقع شده و در ضلع شرقی آن سنگی است بنام - **حَجَرُالاَسوَد** - این خانه را **ابراهیم خلیل الرّحمن** - به اتّفاق پسرش **اِسمعیل** در زمان سلطنت - نمرود - بنا کرده است و سنگی را که در وقت ساختن بنا زیر پای خود گذارده به - **مقام ابراهیم** معروف گردیده است - سالها بعد و در زمانیکه - عبدالمطّلب پسر هاشم و نوهٔ عبدمناف رئیس قبیلهٔ -

قریش به اتفاق ـ حارث ـ فرزند خود به حفر چاهی

اقدام و ادامه میدادند پس از مدتی از حفر چاه ابتدا آهوئی

از طلا بیرون آمد و پس از رسیدن به آب اسم آن چاه را

زم زم ـ گذاشتند ـ در آنزمان بُت پرستی رواج داشت

و مردم ـ مکه ـ ۳ بُت به نامهای ـ هُبل ـ نافِله

و ـ اَساف ـ را پرستش میکردند ـ عبدالمطّلب ـ

صاحب ۱۰ پسر بوده و نذر میکند که یکنفر از آنان را در راه

بُت بزرگ قربانی نماید و اتفاقاً پس از ۹ بار که قرعه بنام

(عبدالله) اصابت میکند و او را هم بیش از سایر

فرزندانش دوست میداشت بنا به دستور پیره زن غیبگوئی

در آخرین نوبت در عوض فرزندش ۱۰۰ شتر ذبح کرده و

و به فقرا تقسیم کرد ـ و بعد از سالها که عبدالله بزرگ شد پدرش

(آمنه) دختر (وَهَب) را به همسری - عبدالله

درمیاورد و عبدالله پس از انجام ازدواج و زفاف

همراه کاروانی به عزم تجارت رهسپار - یَثرِب و شام

میشود ولی در مراجعت درراه یثرب وفات میکند.

از - آمنه - زوجهٔ - عبدالله - **محمّد** (ص) متولّد میشود.

تاریخ میگوید در شب ولادت رسول اکرم - آتشکدهٔ فارس

پس از هزاران سال خاموش میشود - طاق کسری - در

همان شب شکسته میشود - تعداد زیادی ستاره در آسمان یکباره

خاموش میگردد - **حَلیمه** - بنا به معمول زمان پس از چند

روز از ولادت محمّد (ص) ویرا به طایفهٔ خود - بنی اسد -

بُرده و شیر میدهد تا بالاخره پس از ۴ سال نگاهداری

با علاقهٔ فراوانیکه به محمّد داشته اورا به مادرش آمنه

می سپارد - محمّد - در دامان مادر بزرگ میشد و در عین

حال علاقهٔ زیادی هم به جدّ خود (عبدالمطّلب -

داشت - محمد - شش ساله بود که مادرش نیز وفات

یافت و عبدالمطّلب هم که پیرمردی ضعیف بود در سنّ

۱۱۰ سالگی از دنیا رفت و - ابوطالب - عموی

پیغمبر نگاهداری محمّد را که از داشتن پدر و مادر محروم شده بود

برعهده گرفت و او را همه روزه همراه خود به بازار عمومی

میبرد - محمّد - دوازده ساله بود که همراه عمویش ابوطالب

با کاروان بزرگی از راه - یثرب - کوه اُحد - خیبر

- به دمشق و شام رفت و پس از مراجعت از شام

ابوطالب محمد (ص) را به - خدیجه - که از زنان نیکوکار

قریش بود و مکنتی بسیار داشت معرّفی کرد و او هم بعد از

چند سال با توجّه به امانت وصحت رفتار و کردار محمّد به او شوهر کرد - محمّد در سی سالگی دختری بنام - زینب - پیدا کرد و در سی و سه سالگی خداوند رقیه - و ام کلثوم - و بعد - فاطمه را به ایشان عنایت فرمود .

داستان حجر الاسود . چون هیچیک از روسای قبائل عرب حاضر نبودند که پس از تعمیر خانهٔ کعبه سنگ حجر الاسود را دیگری به دیوار خانه نصب نماید و در اینباره داوری پیش - محمّد امین - بردند محمّد سنگ را داخل عبای خود پیچید و دستور داد هر یک از روسای قبیله گوشهٔ ای از عبا را گرفته و به پای دیوار ببرند و انگاه خود آنحضرت حجر الاسود را در محلّ مخصوص در

دیوار قرار دادند.

ابو طالب - عموی پیغمبر چهار پسر داشت ۱- طالب

۲- عقیل ۳- جعفر ۴- علی.

محمد (ص) اغلب روزها بالای کوه - حرّا - میرفت

و قوافلی را که در راه - مکّه - رفت و آمد داشت تماشا میکرد

و به دُعا و نیایش به درگاه خداوند مشغول بود و این روّیه

را دنبال میکرد تا به ۴۰ سالگی رسید و در این اوقات

بود که شبی در برابر دیدگانش نوری درخشید و صدائی شنید

که پس از سلام او را بخواندن پروردگار دعوت میکند -

محمّد (ص) به سجده افتاده و میگوید من خواندن نمیدانم

جبرئیل میگوید.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ - اِقْرَأْ بِاسْمِ

رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

(بخوان بنام پروردگار خود آن خدائی که خالق زمین وآسمانست)

محمّد (ص) در بازگشت بخانه آنچه براو گذشته بود به - خدیجه گفت و خدیجه پس از خوابانیدن - علی - و فرزندان خود همراه محمّد به عبادت خدا مشغول شد و صبح روز بعد محمّد و خدیجه پس از انجام طهارت و وضو بهمراهی - جبرئیل - نماز و مراسم عبودیت پروردگار را انجام دادند - پس از خدیجه - علی - در سنّ ده سالگی به محمّد و اسلام ایمان آورد و اوّلین مرد مسلمان شد تا بالاخره بعد از ۳ سال از نبوّت محمّد پیروان او به ۴۷ نفر رسیدند و تا همین تاریخ ۴۷ سوره از قرآن کریم بر محمّد نازل گردید و پس به پیامبر گرامی وحی رسید که دعوت خود را به پیروی از اسلام آشکار نماید و به پیروی از این وحی الهی

محمّد چهل نفر از سران و بزرگان - قُریش - را بمنزل

خدیجه - دعوت و اسلام را بر آنان عرضه کرد و از همین

روز بود که - ابو جهل - مخالفت با پیغمبر را شروع کرد -

سران قُریش - از ابوطالب عموی پیغمبر خواستند که یا از محمّد

دست بردارد و یا با پرداخت پولی او را وادار نماید که از تبلیغ

دین اسلام دست بکشد و یا چنانچه دوچار اُوهام شده است

نزد طبیبش بفرستد و بالاخره در روزیکه - محمّد - در مسجد مردم را

ارشاد میکرد - ابو جهل - قصد شکستن سر پیغمبر را داشت.

ولی دستش از حرکت باز ماند و سنگ از کفش رها شد -

روز دیگر شخصی بنام - عود - به قصد کشتن رسول خدا وارد

مسجد شد و در حالیکه - محمّد - با - اَبُوبکر - به گفتگو مشغول

بود داخل مسجد شد ولی حضرت رسول را در جائیکه نشسته بودند

بعد از این وقایع - اَصْعَب - و مالک اشتر
به اتّفاق ۷۳ نفر شبانه در - مِنیٰ - با محمّد بیعت کردند -
و از طرف دیگر ابوجهل و ابوسفیان همراه ۶۰ نفر از
دوستان و روٴسای قبایل شبانه اطراف خانهٔ محمّد را
محاصره کردند پیغمبر پس از اطّلاع - علی - را در رختخواب
در جای خود خوابانید و به اتّفاق ابوبکر به غار - حِرّا - پناه
بُرد و پس از ۳ روز از راه صحرای - عتیق - و نَجْد - به
حوالی - مدینه - رسیدند و در آنجا عده ای مهاجر و
انصار از ایشان استقبال کردند و آنشب را لیلة المبیت
نام نهاده اند - محمّد - در مدینه با یاران خود که در آن
تاریخ ۵۰۰ نفر بودند در نزدیکی شهر مسجدی بنا کردند و پس از
رسیدن علی - از مکّه و بعد از نماز جماعت اوّلین خطبهٔ

خود را برای مسلمین در محلّ معروف ـ قُبا ـ

ایراد فرمودند ـ البتّه کسانیکه با تاریخ مفصّل اسلام آشنائی

دارند بخوبی میدانند که فداکاری ابوطالب و علی در

پیشرفت دین مُبین اسلام سهم بزرگی داشته است و

همچنین ـ خدیجهٔ کبرٰی ـ (امّ المؤمنین) همسر باوفای محمّد

درراه یاری اسلام که ازجان و مال دریغ نفرموده موجب

سرفرازی همهٔ زنان جهان بوده اند.

درشهر ـ مدینه ـ ویا ـ یثرب ـ ۳ طایفه زندگی میکردند

بنام ـ یهود ـ اوس ـ وخزرج ورسول اکرم مسجد دیگری

درقطعه زمینی که متعلّق به دو برادر بنام ـ سهل وسهیل ـ

بود بنا فرمودند و نامش را ـ بنی سَلَمه ـ گزاردند که محلّ

تجمّع مسلمین وخطبه های پیغمبر ودرآخرهم آرامگاه آنحضرت گردید.

و در همین مسجد بود که پس از ۱۶ ماه آیهٔ ۱۴۹

از سورهٔ بقره نازل گردید.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

(و به هر کجا که قصد نماز کردی ای پیغمبر رو کن بطرف کعبه چون این دستور قبله بر وجه ثواب

و به امر خدا است و خدا از آنچه میکنند غافل نیست)

در نزول این آیه که بر حسب استدعای رسول اکرم نازل گردیده

میفرمایند چون آرزو داشتی که رو بخانهٔ جدت - ابراهیم

نمازگذاری اکنون قبله را از بیت المقدّس بطرف

مسجد الحرام - تغییر دادیم و نزول آیهٔ شریفه موقعی بوده که

حضرت رسول دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و دو

رکعت دیگر را به سمت مسجد الحرام ـ برگشتند
بطوریکه زنان در صف مقدم قرار گرفتند و بهمین لحاظ نام
مسجد بنی سلمه به «ذو قبلتین» مشهور گردید
این واقعه در ماه رجب و پنجاه روز قبل از جنگ بدر بوده است

سلمان فارسی ـ سلمان اصلاً ایرانی و اصفهانی
است و غلام یکنفر یهودی در ـ یثرب ـ بوده پیش پیغمبر
رفته و اسلام میاورد و به دستور رسول اکرم خریداری میشود
و در موقع فوت در ـ مداین ـ علی علیه السلام در آنجا
تشریف داشتند و او را بخاک سپردند.

محمد (ص) پس از ۱۶ ماه از ورود به مدینه با عایشه ـ
ازدواج کرد و در مدت توقف در مدینه ناراحتی های بسیاری
تحمل کردند و همهٔ اقوام و کسانشان را از مکه به مدینه خواستند

و برای اجتماع مسلمین در موقع نماز - اذان -
را مقرّر فرمودند و همه روزه در ساعات مقرّر صدای اذان
از منابر و مساجد بگوش میرسید و - خنساء - شاعرهٔ
عرب در اینباره اشعار نغزی سُروده است - در سال دوّم هجرت
در روز ۱۷ رمضان برابر با سال ۶۲۲ میسحی جنگ بین
سپاه - قُریش - و مُسلمانان در درهٔ معروف به - بَدْرْ -
درگرفت و در این نبرد غلبه با یاران محمّد بود و بعد از چند روز
نمایندگانی از طرف قُریش از مکّه به مدینه آمدند و با پرداخت
فِدیه - ۷۰ نفر اُسرای خود را از پیروان محمّد گرفتند و یکسال
بعد در سال سوم هجرت جنگ دیگری بین پیروان پیامبر
و کفّار قریش به فرماندهی - ابوُجَهْل - و ابوسفیان
در نزدیکی کوه - اُحُدْ - درگرفت و علی (ع) در این جنگ

باشجاعت بیمانندی در برابر کفّار ایستادگی کرد و طَلْحه

پرچمدار ـ قُرَیش ـ کُشته شد امّا چون ۳ هزار سپاهی

قریش به عده چند صد نفری مُسلمانان حَمله وَر گردیدند

جنگ به نفع آنان خاتمه پیدا کرد و در حین زد و خورد عموی

رسول اکرم ـ حَمْزه ـ پس از ابراز شجاعت بسیار کشته شد .

زفاف عروسی علی در سن ۲۲ سالگی با حضرت

فاطمه که در آنزمان ۱۸ سال داشتند با حضور ـ اُمّ ایمن

ـ و ابو بکر ـ و عُمَر ـ دو نفر پدر زنهای پیامبر صورت گرفت

اَبُو جَهْل ـ با عده ای از دوستان و کسانش پیمان بسته بودند

که بهر طریقی که ممکن باشد رسول خدا را از میان بردارند امّا

آنها یکی پس از دیگری به اسلام ایمان آوردند منجمله

حُسام ـ و ذُبیر ـ که با شنیدن صوت خوش قرآن

طاقت نیاورده و مسلمان شدند -

اسراء

لیلة الاسراء سوره بنی اسرائیل آیه ۱

بسم الله الرحمن الرحیم - سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ -

﴿ پاک و منزّه است خدائیکه در شبی مبارک سیر داد بنده خود محمّد را از مسجد الحرام

﴿ به مسجد الاقصی تا آیات و اسرار غیب را به او بنمایاند و خدا بهمهٔ امور هر دو عالم

﴿ دانا و بینا است ﴾

صبح نزدیک بود که حضرت رسول از امّ هانی دختر - ابو طالب

برای وضو آب خواست تا فریضه بجای آورد و بعد فرمود ای

ام هانی - همانطوریکه دیدی من نماز عشاء را دیشب
در اینجا خواندم سپس پروردگار توانا مرا به بیت المقدّس
بُرد و من در - مسجد اقصی - نماز خواندم لحظه ای بعد
پیامبر خدا از خانه بیرون شد و به سوی مسجد الحرام رفت در
مسجد جمعی از قریش نشسته بودند - ابوجهل - با لحنی تمسخر
آمیز گفت از طرف خدا تازه ای برایت پیش نیامده فرمود چرا
شب گذشته خداوند مرا به - بیت المقدّس - برد و در
آنجا جمع بسیاری از پیامبران را منجمله - ابراهیم - موسی
- عیسی را دیدم و انها به من اقتدا کردند و باهم نماز خواندیم
عده ای از کفّار فریاد زدند که تو دروغ میگوئی چگونه دو ماه
راه را در یکشب رفته و بازگشته ای فرمود دیشب در فلان -
وادی کاروانی دیدم که شتری را گم کرده و در جستجوی او بودند

و پیش روی کاروان سالار ظرف ابی من مقداری

از آن ظرف آب نوشیدم بعد فرمود نشانهٔ دیگر به فلان

قافله نیز برخوردم شتر فلان شخص پایش شکسته بود گفتند

بگو کاروان تجارتی ما را در کجا دیدی فرمود کاروان شمارا

را در وادی تنعیم - دیدم پیشاپیش کاروان شتری برنگ

سیاه و سفید بود و هنگام طلوع آفتاب خواهد رسید -

سران قریش گفتند محمّد میان ما و خودش حکم کرد

البتّه صدق و یا کذب گفتار او تا طلوع آفتاب روشن میشود

در این گفتگو بودند که یکنفر از قریش بانگ زد و گفت خورشید

طلوع کرد دیگری گفت کاروان ما هم با همان صورتی که

محمّد خبر داد وارد گردید .

یکی دیگر از - غزوات - پیغمبر در سال پنجم هجری است

با ۱۰ هزار سپاه قریش بفرماندهی - ابوسفیان

که در این جنگ بدستور سلمان فارسی اطراف مدینه را

خندق حفر کردند و علاوه بر شکست کفّار یکی از

فرماندهان شجاع و بنام قریش - عمرو بن عبدود -

بدست علی علیه السلام کشته شد - جنگهای دیگری نیز بین

مسلمانان و کفّار اتفاق افتاده مانند جنگ - طائف -

- حُنین - تبوک - بنی المصطلق - و در تمام این جنگها

فتح با سپاه مسلمانان بوده است و عدهٔ زیادی به دین اسلام

روی آوردند که یکی از آنان - خالد بن ولید - میباشد -

پس از فتح مکّه در سال دهم هجری که سورهٔ الفتح نازل شد

پیغمبر اعلام فرمود که سال دیگر از مدینه به مکه خواهند رفت و همان

سال بود که با ۷۰ هزار نفر از مسلمانان به زیارت خانهٔ خدا

رفتند و این زیارت را ـ حجّ اکبر ـ نام نهادند

و در مراجعت در محلّ معروف به ـ غدیر خُم ـ

در بالای جهاز شتر ـ علی ـ علیه السّلام را بجانشینی خود

مُعرّفی و فرمود.

اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِاَنْفُسِکُمْ مِنْکُمْ ـ

(آیا من بر شما اولویّت ندارم)

قالُو بَلیٰ.

(گفتند آری)

فرمود ـ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌ مَوْلاهُ ـ

مورّخان سیما و قیافهٔ رسول اکرم (ص) را چنین نوشته اند ـ

قدّی متوسّط ـ چشمانی سیاه و دُرشت که سُرخی کمی در سیاهی

آنها دیده میشده ـ مژگانی برگشته ـ پیشانی بلند ـ

ابروانی باریک و ناپیوسته که رگی آبی رنگ
ازمیان آنها عبور میکرده - بینی قلمی و کشیده -
دهانی متوسط - هنگام راه رفتن بدن خود را به جلو
متمایل مینموده اند - دست و پایشان ازحدّ عادی کمی
بزرگتر مینموده - به چشمان خود سرمه میکشیدند - موی سر
راشانه زده - و همیشه عطر بکار میبرده اند - پوشاک و
ولباسشان پشمی و یاکتان بوده است و بلندی لباس
تا نیمهٔ ساق پا میرسیده ولباس خیلی بلند را دوست نمی
داشته اند - گاه کلاه برسر میگذاشتند و گاهی دستمال
می بستند - هنگام رزم چکمه بپا میکردند و بیشتر برنگ
سفید مایل بوده اند و زمانی هم البتّه سیاه دربر میکرده اند
حضرت رسول اکرم (ص) - سیر و پیاز و تره نمیخوردند و

به (صحابه) میفرمودند اگر میل بخوردن این

قبیل سبزیجات داشته باشید پخته آنرا بخورید که بویش

مردم را نیازارد - غذای پیامبر بیشتر نان گندم و گوشت

و یا خرما و شیر بوده و شوربای کدو را نیز دوست میداشته اند

- نوشته اند در سال ششم هجری که دعوت نامه برای بعضی از

روسای ممالک فرستاده اند والی مصر هدایائی به پیشوای بزرگ

اسلام تقدیم داشته ازجمله استری بوده برنگ سفید و سیاه

بنام - دُلدُل - که آنحضرت بادست خود ریسمانی از

پشم برای او و همچنین گلیمی بافته و آن حیوان را مرکوب

مخصوص خود قرار داده بودند .

در تفسیر - شیخ ابوالفتوح رازی - راجع به شکل

براق - مینویسد اسبی بوده از خر بزرگتر و از شتر کوچکتر -

دنبالش چون دنبال شُتر و برش چون بر اسب سُم های

او سُرخ و چون برق و باد حرکت میکرده .

حضرت محمد (ص) - در آخر ماه صفر سال یازدهم هجری

بیمار و از درد سر می نالید و برای تخفیف حرارت بدن دست

در آب سرد میکرد و بصورت میمالید تا بالاخره در روز چهارشنبه

۲۸ صفر همان سال مطابق با هفتم ژوئن سال ۶۳۲

میلادی پس از مراجعت از مسجد به اُطاق همسرش عایشه

دُختر اَبوبَکر - رفته و سر در دامان او نهاده و در همان

حال رحلت میفرماید و حضرت امیر مؤمنان -

همراه - عبّاس - و فضل - آنحضرت را با همان پیراهنی که

که در تن داشتند غُسل داده و دو روز پس از رحلت در

حُجرهٔ - عایشه - در قبری که کف آن بارداری سُرخ‌رنگ

مغروش بود بخاک سپردند -

تعداد همسران پیامبر را بین ۹ تا ۱۲ نوشته اند و فرزندان آنحضرت ۷ نفر ۳ پسر و ۴ دختر همهٔ اولاد رسول خدا غیر از بانوی بانوان جهان حضرت - **فاطمهٔ زهرا** - در زمان - حیات آنحضرت وفات یافتند و تنها حضرت فاطمه بود که او نیز ۷۵ روز پس از وفات پدر بزرگوارش طاقت دوری نیاورد و در جوانی به پدر ملحق گردید . مزار مطهر رسول خدا در - مدینه وشهر - یثرب - واقع است .

اینک اجمالی از زندگی ۶۳ سالهٔ پیغمبر اکرم

۱ـ از ولادت تا بعثت .

۲ـ از بعثت تا هجرت .

۳ـ از هجرت تا رحلت .

مورخین تاریخ صحیح ولادت رسول اکرم را در حدود سال
- عام الفیل - نوشته اند ولی تاریخ نویسان مسیحی تاریخ
تولد آنحضرت را سال ۵۷۰ میلادی مینویسند .
محل تولد - مکه - درشعب - بنی هاشم - پس از دو ماه از
ولادت پیغمبر پدرش - عبد الله - درسن ۲۵ سالگی رحلت
نمود - مادر گرامیش - آمنه - او را به - حلیمه زوجه حارث
سپرد - چهار سال بعد از ولادت - محمد - ابوبکر متولد شد
محمد شش ساله بود که مادرش وفات یافت و در همان سال عثمان
به دنیا آمد - هفت ساله بود که تحت کفالت جد بزرگوارش
عبد المطلب - قرار گرفت - هشت ساله بود عبد المطلب
نیز وفات کرد و - ابوطالب - عمویش سرپرستی او را به
عهده گرفت و محمد ۹ ساله بود که - انوشیروان - از دنیا

درگذشت سیزده ساله بود - عمر بن خطاب به
دنیا آمد در بیست و پنجسالگی پس از مراجعت از یمن
و شام با حضرت خدیجه ازدواج کرد - سی و پنجساله
بود که دیوار کعبه خراب شد و آنحضرت با سیاست و مهارتی
عجیب - حجر الاسود - را در جای خود به بدنهٔ دیوار
نصب کردند - در چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند و
در سالهای اول رسالت به ارشاد عشیره و اقوام و کسان
خود پرداختند در ابتدا پس از خدیجه علی و بعد ابوبکر به ایشان
ایمان آوردند - در سال چهارم رسالت خود را آشکار کرد
سال پنجم عده ای از مسلمین برای فرار از جنگ به حَبَشَه رفتند
و در آن سال مادر - عَمّارْ - زوجهٔ - یاسِر - بدست -
اَبوجَهل کشته شد و اوّلین خونی بود که پس از اسلام ریخته شد

درسال ششم حمزه عموی پیغمبر و عمربن خطّاب
قبول اسلام کردند درسال هفتم پیمان - قریش - بابنی هاشم
بسته شد درسال دهم ابوطالب وخدیجه وفات کردند
وان سال را - عامُ الحُزن - نامیده اند سال یازدهم
شروع گرویدن انصار به مسلمین سال دوازدهم معراج و
وبستن پیمان مسلمانان با انصار.

از هجرت تا رحلت - دراندوره است که پایه های
عظیم امپراطوری اسلام گذاشته شده - خروج پیغمبر وابوبکر
ازمکّه بطرف مدینه درسال اول بنای مسجد قُبا - درنزدیکی
مدینه - ساختن مسجد و منزل درمدینه - عقد برادری بین
مهاجر وانصار - ورود علی و فاطمه به - مدینه - و
وزفاف آنان واوّلین نماز جمعه - زیاد شدن دو رکعت

برنماز عصر و عشاء - شروع - **غزوات**

زفاف پیامبر با **عائشه** - تغییر قبله - وجوب زکوٰة

- قربانی و نماز عید - ازدواج حضرت رسول با حفصه

دختر عمر - ولادت امام حسن - سال چهارم ولادت امام

حسین - ازدواج پیامبر با - **امّ السّلمه** - سال پنجم

غزوهٔ **خندق** - ازدواج با زینب دختر جحش - وجوب

حج - سال ششم جنگ **خیبر** - سال هفتم ازدواج با

میمونه - و امّ حبیبه - سال هشتم تولّد **ابراهیم** پسر پیامبر

و وفات زینب دختر رسول خدا - سال نهم وفات امّ کلثوم

سال دهم خروج پیامبر برای انجام مراسم حج - سال یازده

شروع کسالت پیغمبر و رحلت .

مورّخین ثروت و دارائی رسول اکرم را ۶ تا ۷ دینار

که به عایشه دستور دادند بین فقرا تقسیم نماید - آخرین

خُطبهُ پیامبر در حجّة الوداع در غدیر خُم و با معّرفی

علی به ولایت و توصیه در حرمت ربا - قتل - و طرز

رفتار مسلمانان با خانواده - وصیّت در بارهٔ کتاب خدا

و اهل بیت نبوّت بوده است .

رنجش پیامبر در بستر مرگ . نوشته اند در

آخرین لحظات بوده اند که میفرمایند .

ایتُونی بقلمٍ وَ قرطاسٍ اکتُبَ لکُم کتاباً لن تضّلوا

مِن بَعدهِ اَبداً ولی عمر از آوردن کاغذ و قلم خودداری کرد

و با مشاهدهٔ این رفتار عمر روی بگردانید و فرمود از نزد من

خارج شوید - نوشته شده ۷۲ نوبت بر آنحضرت نماز خوانده شده

و بلال بر آرامگاهش آب ریخت « اِنّ اللهَ و ملائکتهِ یصلّون علی النّبی »

شهسوار اسلام

شاه مردان

مولای متقیان

علی علیه السلام

شهریار

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را — که به ماسوا فکندی همه سایهٔ هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین — به علی شناختم من بخدا قسم خدا را

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند — چو علی گرفته باشد سر چشمهٔ بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ — به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانهٔ علی زن — که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من — چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب — که علم کند بعالم شهدای کربلا را

چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان — چو علی که میتواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش گفت نه بشر توانمش خواند — متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت — که ز کوی او غباری به من آر توتیا را

به امید آنکه شاید برسد بخاک پایت — چه پیامها که دادم همه شب ز دل صبا را

چو توئی قضا بگردان به دعای مستمندان — که ز جان ما بگردان ره آفت و بلا را

چو زنم چو نای هردم ز نوای شوق او دم — که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی — به پیام آشنائی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب — غم دل بدوست گفتن چه خوش است شهریارا

علی علیه السلام — پسر عم و داماد و جانشین

رسول اکرم (ص) ۲۳ سال پیش از هجرت در روز جمعه ۱۳ رجب در شهر - مکه - تولد یافت و اوّلین کسی استکه بعداز - خدیجه - به دین اسلام ایمان آورد و در روز ۱۸ ذیحجه سال دهم هجری از طرف پیغمبر در اجتماع - غدیر خم در حضور چندین هزار نفر که از حجة الوداع بر می گشتند از طرف پیامبر خدا به جانشینی آنحضرت معیّن گردید.

مینویسند امیر مؤمنان اوّلین کسی است که - دستور زبان عرب را تدریس و تعلیم داده اند و از شاگردان آنحضرت یکی - ابوالاسود - بوده است که از نویسندگان بزرگ و مشهور عرب میباشد.

ضربت بر تارک شاه اولیاء

در روز ۱۹ ماه رمضان سال چهلم هجرت سحرگاه در
مسجد کوفه و در حین نماز - عَبدُالرّحمن بن مُلجَم
مُرادی - با شمشیر زهرآلودی که بر تارک مبارک
آنحضرت وارد کرد شهید گردیدند.

مینویسند قاتل نیز روی تحریک - قُطّامَه - که عده ای
از کسانش در جنگ - نهروان - کشته شده بودند تصمیم
به قتل آنحضرت گرفته است.

بهر حال حضرت امام حسن پس از وارد شدن ضربت بر فرق
پدر بزرگوارش دستور میدهند - نُعمان - جرّاح را
برای مُعاینه و درمان حاضر میکنند ولی چون تیغ زهرآلود
بوده مُعالجه سودمند واقع نگردیده و در روز ۲۱ ماه
رمضان وفات مینمایند - و بنا بر وصیّت آنحضرت

جسد مطهّر شان را مخفیانه در محلّی
که امروز به **نَجَفِ اَشرَف** مشهور و زیارتگاه
شیعیان است مدفون مینمایند و مرقد مطهّر آنحضرت
تا زمان خلافت - **هارون الرّشید** - مخفی بوده است
و بازمورّخین نوشته اند که حضرت امیر مؤمنان درباره
مجازات و کیفر ابن ملجم دستور فرموده اند که تا زمانیکه من
در قید حیات هستم خود داری شود.

ذوالفقار.

نوشته شده این شمشیر متعلّق به - **حجّاج** - نامی بوده که
در جنگ - **بَدر** - کشته شده و حضرت رسول اکرم
ابتدا آنرا برای خود انتخاب فرمودند ولی در جنگ **اُحُد**
چون شمشیر - **علی** - شکسته شد رسول خدا آنرا به حضرت

امیر علیه السلام مرحمت فرمودند و چون پشت
شمشیر فرورفتگی وشیارهائی داشته ازاینجهت به
ذوالفقار ـ معروف شده .

گفتار ـ محمد (ص) ـ ازگفتار آسمانی فروتر وازگفتار
انسانی فراتراست .

واینک منتخباتی ازنهج الفصاحه حضرت رسول اکرم (ص)
ونهج البلاغه سید الموحدین امیرالمؤمنین (ع)

اِنَّکُم لَن تَسَعُوا النّاسَ بِاَموالِکُم فَسَعُوهُم
بِاَخلاقِکُم .

(چنانچه مساعدت مالی و مادّی از شما ساخته نباشد لااقل در

در حلّ مشکلات دیگران اخلاقاً یاری نمائید)

اَلاِیمانُ بِالْقَدَرِ یَذْهَبُ الْهَمَّ وَالْحُزْن

(ایمان به تقدیر و سرنوشت غم و اندوه را برطرف میسازد)

اَلاُمُورُ بِالتَّقْدیرِ لا بِالتَّدْبیرِ .

(کارها با مقدّرات است نه پیش بینی)

اَنَّ ما قُدِّرَ فِی الرَّحِمِ سَیَکُونُ .

(آنچه در رحم مادر مقدّر شده خواهد شد)

اَعْدَلُ النّاسِ مَنْ رَضِیَ لِلنّاسِ (ما رضی) لِنَفْسِهِ وَکَرِهَ لَهُمْ ما یَکْرَهُ لِنَفْسِهِ .

(عادلترین مردم کسی استکه هرچه برای خود دوست دارد برای دیگران

هم بخواهد و از هرچه بیزار است برای دیگران نه پسندد)

الرزق رزقان طالب ومطلوب

(روزی دو نوع است یکی آنکه تو را دنبال میکند و یکی تو بدنبالش میروی)

الربا ثلاثة وسبعون بابا أيسرها
مثل أن ينكح الرجل أمه .

(رباخوردن ٧٣ گناه کبیره دارد و ساده ترین آنها مثل این استکه
مردی با مادرش زنا کند)

الدين هم بالليل ومذلة بالنهار .

(وام باعث غم شب و ذلت در روز است)

إذا قدرت على عدوك فاجعل
العفو عنه .

(گذشت کردن و عفو دشمن بعد از ظفر شیوهٔ جوانمردان است)

أذل الناس من أهان الناس .

(پست ترین مردم کسی استکه به دیگران اهانت کند)

اَلدّارُ حَرَمٌ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْكَ فَاقْتُلْهُ

(اندرون شما حرم شما است و هر کس به حرم شما تجاوز کند قتلش واجب است)

اَلزِّنا يُورِثُ الْفَقْرَ .

(زنا مایه فقر است)

اُذْكُرُوا انْقِطاعَ اللَّذّاتِ وَ بَقاءَ التَّبِعاتِ .

(بخاطر بیاورید زیرا که لذات تمام میشود و بدبختی و پشیمانی دامنگیر شما میشود)

اَلْخَيْرُ كَثيرٌ مَنْ يَعْمَلُ بِها قَليلٌ .

(خوبی بسیار است ولی نیکوکار کم است)

اِنَّ الْمِسْكينَ رَسُولُ اللّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللّهَ وَ مَنْ اَعْطاهُ فَقَدْ اَعْطاءَ اللّهَ .

(فقیر و سائل فرستاده خدا است پس هر کس او را براند خدا را رانده است

(وهرکس به وی التفات کند خدارا خوشنود کرده است)

اَلنّاسُ اَعداءُ لِما جَهلوا .

(مردم با آنچه نمیدانند دشمن هستند)

اَللّهُمَّ اِنّی اَعوذُ بِکَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّیْنِ وَشَماتَةِ الاَعْداءِ .

(خدایا از چیرگی قرض و سرزنش دشمنان به تو پناه میبرم)

اَلْمَرءُ مَخبوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ .

(مرد در زیر زبانش پنهان است)

اَفْضَلُ الزُّهْدِ اِخْفاءُ الزُّهْدِ .

(بهترین عبادت آنستکه پنهانی انجام شود)

اِیّاکَ وَما یَسوءُ الاَدَبَ .

(باادب با مردم رفتار کن)

اَلْغَنِيُّ فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْمِسْكِينُ فِي الْوَطَنِ غَرِيبٌ.

< برای صاحبان ثروت همه جا وطن آنها است ولی مرد فقیر در شهر خود هم غریب است >

اَلْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

< ثروت سرمنشاء شهوات است >

إِنَّ لِلّٰهِ مَلَكاً يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ اِجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.

< هرروز فرشته ای ازطرف خداوند امید هد جمع کنید برای فنا وبسازید برای خرابی >

اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

< قناعت ثروتی است که تمام نمیشود >

اَلْقَنَاعَةُ مُلْكٌ.

< قناعت سلطنت است >

اَلْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ .

< تندخوئی نوعی دیوانگی است >

اِذاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ

< ازدست دادن فرصت موجب پشیمانی است >

اَلدَّهْرُ يَوْمانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ

< دنیا دو روز است یکروز بکام تو است و روزی هم برعلیه تو >

اَلْعَفْوُ زَكوةُ الظَّفَرِ .

< درگذشتن ازگناه وعفوکردن ذکاة پیروزی است >

اَلْاِسْتِشارَةُ عَيْنُ الْهِدايَةِ .

< با مشورت بهتر راه را ازچاه می شناسید >

اَلرِّزْقُ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ

< روزی دو قسم است یکی تو را می طلبد ویکی آنکه تو باید دنبالش بدوی >

اَلشَّرُّ لَا یَدْفَعُهُ اِلَّا الشَّرُّ.

(کلوخ انداز را پاداش سنگ است)

اَلْحَلِیمُ سَیِّدٌ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ.

(بردبار و صبور در دنیا و آخرت بزرگوار است)

اِذَا غَضِبْتَ فَاسْکُتْ.

(در موقع خشم سکوت کن)

اَلْکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا وَاَمَّا اللَّئِیمُ اِذَا وَعَدَ خَلَفَ.

(جوانمرد به وعده وفا میکند ولی مرد پست از عهدی که بسته سرباز میزند)

اَلْفَقْرُ الْمَوْتُ الْاَکْبَرُ.

(تهی دستی بزرگترین مرگها است)

اَلْفَقْرُ مَعَ الدَّیْنِ مَوْتُ الْاَحْمَرِ.

(فقر و مسکنت توام با وام و قرض مرگ سرخ است)

أَشْجَعُ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ.

(شجاع ترین مردم بخشنده ترین آنها هستند)

اَلْجَزَعُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ يَزِيدُهَا.

(بی تابی و تضرع در حال گرفتاری درد و مصیبت را زیاد تر میکند)

أَكْبَرُ الْبَلَاءِ فَقْرُ النَّفْسِ.

(بزرگترین بلا فقر نفس است)

جَمَالُ الْقُرْآنِ الْبَقَرَةُ وَآلُ عِمْرَانَ.

(زینت قرآن دو سوره بقره و آل عمران است)

تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ.

(مردم را دوست دار تا ترا دوست بدارند)

جَفَّ الْقَلَمُ بِالشَّقِيِّ وَالسَّعِيدِ

‹ قلم تقدیر بیچاره و خوشبخت را از روز الست رقم زده است ›

جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ.

‹ همنشین خوب نعمتی خدا داده است ›

خَيْرُ مَا أُعْطِيَ النَّاسُ خُلْقٌ حَسَنٌ.

‹ بهترین صفتی که بمردم داده شده اخلاق پسندیده است ›

خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى عَلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ.

‹ بهترین دوست و برادر شما کسی است که عیب شما را آشکارا بگوید ›

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.

‹ نیکوترین مردم آن است که برای دیگران سودمند باشد ›

خَلَقَ اللّٰهُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا مُؤْمِنًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَخَلَقَ فِرْعَوْنَ كَافِرًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ.

‹ خداوند یحیی پیغمبر را مومن و فرعون را کافر آفریده ›

زَلَّةُ اللِّسانِ اَشَدُّ مِنْ جُرحِ السِّنانِ

(زخم زبان از شمشیر برنده تر است)

ذوُ الْعُیُوبِ یُحِبُّونَ اِشاعَةَ مَعایِبِ النّاسِ

(مردم نادرست وخاطی دوست دارند عیب دیگران را آشکار کنند)

رُواةُ الْعِلْمِ کَثیرٌ وَرُعاتُهُ قَلیلٌ .

(گوینده وناصح زیاد است ولی آنکه عمل کند نادر است)

کُنْ سَمِحاً وَلا تَکُنْ مُبَذِّراً .

(جوانمرد وبخشنده باش امّا اسراف نکن)

لا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتیکُمْ

(نه برگذشته افسوس بخورد نه به آینده زیاد خوشبین وشاد باش)

لا یَعْدَمُ الصَّبُورُ وَلَوْ طالَ بِهِ الزَّمانُ .

(بردبار بالاخره موفق میشود ولو پس از زمان طولانی)

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ .

(شكر نعمت نعمت افزون كند)

لِكُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ وَلِكُلِّ إِقْبَالٍ إِدْبَارٌ .

(هر پيشرفتی شكست و هر اندوهی شادمانی بدنبال دارد)

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا .

(در گرسنگی مردن بهتر كه دست پيش ناكس بردن)

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ

(در پستی و بلندی روزگار جوهر و گوهر مرد شناخته ميشود)

مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ .

(مرد مقتصد تهی دست نميشود)

مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ وَمَنْ نَصَحَكَ

فقد انجدک . آنکه تو را بیجا ستایش

میکند نابودیت را میخواهد و کسی که تو را نید مید هد تو را نجات خواهد داد)

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

(هرکه خود را شناخت خدا را شناخته)

مَنِ اسْتَسْلَمَ إِلَى اللّٰهِ اسْتَظْهَرَ .

(هرکه کارش را به خدا واگذارد خدا پشتیبان او است)

مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَ .

(هرکه از خدا برگشت زمین خورد)

نِعْمَ الْعِبَادَةِ الْعُزْلَةُ .

(دوری کردن از مردم عبادت است)

ذکر اسامی خلفاء

و وقایع

روزگار آنان

ابی بکر بن ابی قحافه

اوّل کسیکه بعد از رسول خدا (ص) لباس خلافت پوشید
ابو بکر بن ابی قحافه بود.
واین واقعه در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال دهم هجری
بوده وایّام خلافت او ۲ سال و ۴ ماه بوده است.
و ۶۳ سال عمر کرده در سبب مرگش نوشته اند یکنفر یهودی در
غذای او وحارث بن کلده زهر ریخته حارث در اثر زهر کور
شد وابو بکر پس از ۱۵ روز تحمّل درد ورنج از دنیا رفت
نام یکی از پسران ابو بکر محمّد بوده که اورا عابد قریش میگفتند
واز تربیت شدگان مکتب حضرت امیر بوده است.

عُمر بن الخطّاب.

چون ابو بکر از دنیا رفت عُمر بن الخطّاب برحسب وصیّت

او بر جای وی نشست و ۱۰ سال و ۶ ماه

و چهار روز خلافت کرد و برابر تواریخ در روز چهارشنبه

۲۶ ذیحجه سال بیست و سوم هجری به دست فیروز غلام

معروف به ـ ابولؤلؤ ـ کشته شد .

عُمر ـ اوّل کسی بود که نام خود را ـ امیرالمؤمنین ـ نهاد

و اول کسیکه او را به این نام بر منبر خواند ـ ابوموسی اشعری بود

در ایّام خلافت عمر شهرهای ـ شام ـ اهواز ـ

اسکندریّه ـ همدان ـ دینور ـ اصفهان ـ نهاوند .

قزوین ـ زنجان ـ خُراسان و بلخ و تبریز به دست

مسلمانان فتح شد .

عُثمان بن عفّان .

پس از قتل عُمر امر خلافت را این ۶ نفر به شوری و

بمشورت افکندند و آن شش تن امیرالمؤمنین (ع)، عثمان - طلحه - زبیر - سعد - و عبدالرّحمن بن عوف بودند و در روز اوّل محرّم سال ۲۴ هجری عثمان را به خلافت انتخاب کردند .

مدّت خلافت عثمان قریب ۱۲ سال و در اواخر سال سی و پنجم هجری به قتل رسیده است .

در مورد قتل او نوشته اند که جمعی از مردم مصر بمنظور شکایت از والی مصر - عبدالله بن ابی سرح - به مدینه آمدند و از تعدّیات او تظلّم نمودند عثمان هم - محمّد بن ابوبکر - را بجای عبدالله بسمت حکمرانی مصر همراه آنان روانه نمود ولی مصریان در بین راه قاصد عثمان را دیدند که نامه ای با خود برای عبدالله میبرد و در آن نامه عثمان به او نوشته بود

که با رسیدن محمّد بن ابو بکر و همراهانش به مصر جملگی آنان را کشته و اجسادشانرا به دار بیاویز مصریان با اطّلاع از مضمون نامهٔ عثمان همراه محمّد بن ابو بکر به مدینه برگشته و به اتّفاق قبایل – بنو زهره – بنو مخزوم – و غفّار – اطراف خانهٔ عثمان را محاصره کردند و آب را از او منع نمودند و چون این خبر به – امیرالمؤمنین (ع) رسید ۳ مشک آب برایش فرستاد خلاصه عثمان مدّت ۴۹ روز در خانه اش زندانی و در محاصره بود و بالاخره محمّد بن ابو بکر با دو تن از همراهانش از راه بام خانه های انصار به خانهٔ او ریخته و ویرا کشتند زوجه که شاهد کشته شدن او بود به بام خانه رفته و بانگ زد که عثمان را کشتند و مردم وقتی رسیدند که از دنیا رفته بود و اینواقعه ۳ روز به آخر ماه ذیحجه تاریخ

سی و پنج هجری اتفاق اُفتاده

نوشته اند عثمان در جمع مال و ثروت بسیار حریص بوده تا آنجا که پس از مرگش از وی ۱۵۰ هزار دینار و هزار هزار درهم و اسبان و شتران بیشماری باقی مانده است.

در ایّام حکومت عُثمان قسمتی از خاک - افریقا - بدست مسلمانان فتح شد - مسجد الحرام - را توسعه داد و بدستور او قرآن را جمع آوری و نُسخه هائی به - بصره - کوفه - شام - مکّه - یَمَن - و بحرین فرستاده شد.

خلافت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام

دررو زیکه عُثمان کشته شد مردم بر بیعت امیرالمؤمنین علی (٤) اتفاق کردند و آنحضرت بر مَسند خلافت نشست و مدّت

خلافت آن بزرگوار ٤ سال و ۹ ماه و چند روز بوده است که تمام اینمدّت نیز به محاربه و زد و خورد با کفّار سپری شده است و اینک مختصراً به هریک از آنها اشاره میشود

ذکر مجملی از جنگ جَمَل

در سال سی و ششم هجری حضرت امیر مؤمنان (ع) جهت دفع اصحاب «جَمَل» با سپاهی انبوه به - بصره - حرکت کردند چون به آنحضرت خبر رسید که - طَلْحه - و زُبیر همراه - عائشه - با جماعت بسیاری از - مکّه - به بصره - آمده عامل آنحضرت را اسیر کرده و ۷۰ نفر از مسلمانان را بدون گناه و تقصیر کُشته اند .

حضرت امیر (ع) پس از وُرود به - بصره - ابتدا مردم را با ابلاغ اوامر خدا و رسول و ترک دُشمنی دعوت کرد ولی لشگریان

عایشه و طلحه و زُبیر بدون توجه به این تذکار شروع به

حمله به سپاه آنحضرت نموده و چند نفر را کشتند در اینموقع

امیر مؤمنان بدون سلاح بطرف سپاه عایشه حرکت کرده

و به - زُبیر - میفرمایند یاد داری روزی را که رسول

خدا (ص) راملاقات کردی درحالیکه تبسمی برلب داشتند

و به من سلام کردند و تو نیز خندیدی و گفتی یارسول الله علی

دست از تکبّر برنمیدارد فرمود علی تکبّر ندارد مگر تو او را

دوست نداری جواب دادی بخدا قسم دوست دارم فرمود

والله به جنگ او خواهی رفت زبیر چون سُخنان علی را شنید

گفت استغفُرالله من این حدیث را فراموش کرده بودم و

اگر یاد میداشتم به جنگ تو نمی آمدم ولی دیگر گذشته و

برای من برگشتن از میدان رزم عار است علی فرمود

عار بهتر از نار است و زُبیر با شنیدن این سُخن برگشت و به پسر خود - عبدالله - گفت که علی سطلبی را یادمن آورد که فراموش کرده بودم لاجرم دیگر با او جنگ نخواهم کرد پسرش در جواب گفت نه بخدا قسم از شمشیرهای پسران عبدالمطّلب ترسیده ای جواب میدهد مرا به ترس متّهم و سرزنش میکنی اینک باید رشادتم را به چشم ببینی پس نیزهٔ خود را بحرکت درآورده و به قلب سپاه مُسلمین حمله کرد حضرت فرمود به زبیر آسیبی نرسانید واو هم در بازگشت به عبدالله پسرش گفت آیا شخص ترسو میتواند چنین حمله کند و در همان وقت روی از جنگ باعلی برگردانیده و بطرف - وادی السباع - حرکت کرد و جمعی ازطایفهٔ - بنی تمیم - به او مُلحق شدند و یکی از آنان زبیر را در حال نماز بکشت و سراز تنش جدا کرد

در این گیرودار - طلحه - هم در اثر تیری که از طرف مروان بن الحکم - به او اصابت کرد کشته شد و در بصره مدفونش کردند و عده ای دیگر از سپاه اسلام بطرف همراهان عایشه حمله ور شده و - جمل - را که عایشه بر او سوار بود قطعه قطعه کردند و امیر مؤمنان به او فرمودند یا - حُمیرا - آیا پیغمبر تو را امر کرده بود که با من جنگ کنی و آیا دستور نفرمودند که از خانه خارج نشوی و امر کرد عایشه را با برادرش به سلامت به - مدینه - برگردانند و همچنین کلیهٔ اسیران حتّی عبداللّه بن زبیر و مروان بن حکم را نیز آزاد کردند.

مورّخین نوشته اند در جنگ - جَمَلْ - از لشگریان عایشه ۱۳ هزار و از سپاه امیر المؤمنین ۵ هزار نفر کشته شده اند

اشاره ای کوتاه به واقعهٔ صفّین

در روز پنجم شوّال سال سی و ششم هجری امیرالمؤمنین

جهت دفع معاویه - اَبُومَسعُود اَنصاری -

را در - کوفه - جانشین خود قرار داده از راه «مَدایِن»

انبار - بطرف - صفّین - با ۹۰ هزار سپاه حرکت

کردند از آنطرف - معاویه - نیز با ۸۵ هزار سپاهی

قبل از ورود آنحضرت به صفّین رسیده آب رُود فُرات را

با ۴۰ هزار نگهبان بر روی افراد و همراهان علی بست.

وقتی اصحاب حضرت امیر به آنجا رسیدند تشنگی بر آنان

غلبه کرد امیر مؤمنان با سپاه خود دفعتاً به لشگر معاویه حمله کردند

ورود - فُرات - به تصرّف سپاه مسلمین در آمد - معاویه

که وضع را چنین دید خدمت آنحضرت فرستاد و ایشان نیز

دستور فرمودند تا کسی مانع ایشان نشود و در ضمن - معاویه

را به اتحاد و یگانگی و دخول در جماعت مسلمین خواند

و مراسلاتی نیز بین آنان رد و بدل شد ولی بالاخره

در روز شنبه اول ماه صفر سال ۳۷ هجری جنگ شدیدی

بین سپاهیان دو طرف درگرفته و سپاه زیادی از طرفین کشته

شدند و این محاربه مدت ۱۱۰ روز بطول انجامید و

و در روز نهم همین محاربه بود که - عمار یاسر - یکی از افراد

فدائی و طرف توجه زیاد امیر مؤمنان پس از ابراز رشادت

زیاد با داشتن قریب ۹۰ سال عمر شهید شد و امیر مؤمنان

در اثر مرگ و شهادت او بسیار متاثر شده و بر جنازه اش نماز

گذاردند ولی بالاخره سپاه اسلام بر همراهان معاویه پیروز

شدند و نزدیک بود که کار معاویه یکسره شود که او با شورت

- عمرو عاص - وعده ایالت مصر به او نزدیک به

۵۰۰ قران بالای نیزه ها نصب کرده و به عده ای

از سپاه معاویه داده و روانهٔ میدان کرد و فریاد کشید ای

مسلمانان کتاب خدا حاکم بین ما خواهد بود .

با این خدعهٔ - عمرو عاص - عدهٔ بسیاری از لشگریان حضرت

امیر فریب خورده و خواستار ترک زد و خورد شدند و هرچه

آنحضرت بمردم اندرز داد ند که جنگ من با این کفّار برای اینست

که به حکم قرآن متدّین شوند متاسّفانه لشگر نافرمانی کردند

تا آنجا که آنحضرت را تهدید کردند که با تو چنان میکنیم که مردم

با - عثمان - کردند و بالاخره از سپاه امیر المؤمنین ابوموسی

و از جانب - معاویه - عمرو عاص به حکمیّت انتخاب

شدند و عمرو عاص توانست ابوموسی را فریب داده و به نفع

معاویه امیر مؤمنان «۴» را از خلافت خلع کردند .

درمورد کشته شدگان جنگ صفّین در مدّت ۱۱۰ روز مورّخین به اختلاف سخن گفته اند ولی آنچه - مسعودی نوشته نزدیک ۱۵۰ هزار نفر از طرفین بوده است .

جنگ نَهْرَوانْ

امیر مؤمنان «ع» پس از پی بُردن به اختلاف رای به - کوفه - مراجعت کردند معاویه نیز با سپاه خود به دمشق رفت و همراهان امیرالمؤمنین همه متفرّق شدند مخصوصاً چهار هزار نفر از خوارج بر علیه ایشان با - عَبدالله بن وَهَب بیعت کرده و به - مَداین - رفتند و نماینده آنحضرت را شهید کردند و زوجهٔ او را که حامله بود شکمش را پاره کردند حضرت امیر با شنیدن این رفتار خوارج بجانب - نهروان - حرکت کردند و به اندسته از کفّار که عامل آنحضرت را کشته بودند

خواستند که قاتلین را جهت اجرای کیفر و مجازات
شرعی معرفی نمایند ولی آنان در جواب نامهٔ آنحضرت
پیام فرستادند که جملگی ما در کشتن جانشین شما و خانوادهٔ
آنها شرکت داشته ایم امیر مؤمنان با دریافت این جواب
باز هم در برابر صف آنان ایستاده و امر به توبه نمود اثر نکرده
و همراهان علی را تیرباران نموده و چند نفر را هم کُشتند
این بود که دیگر با آنهمه نصایح و بُردباری چاره ای جز جنگ
ندیدند و در این جنگ نهروان بود که برابر پیشگوئی علی از
همهٔ سپاه کفار جز چند نفر همه کُشته شدند و سلاح و دواب
آنان بین مسلمانان تقسیم شد و سپس اصحاب و یاران
آنحضرت وی را تنها گذارده و هر دسته بطرفی رفتند.

(مورخین ولادت امام حسین را در همین سال ۳۸ هجری نوشته اند)

و پس از این آخرین جنگ مسلمین بود که گروهی از خوارج در مکّه جمع شدند و ۳ نفر را از بین خود انتخاب کردند که در یکشب - امیرالمؤمنین - معاویه - و عمروعاص را بکشند و - عبدالرّحمن بن مُلجم - داوطلب کشتن علی شد و بطرف کوفه رفت و در صبح روز چهارشنبه ۱۹ ماه رمضان در حال نماز ضربتی با شمشیر بر فرق همایون آنحضرت زد و در شب جمعهٔ ۲۱ همان ماه در اثر زخم شمشیر شهید شدند.

خلافت امام حَسَن مُجتبی

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) در ماه رمضان سال چهلم هجری مردم با فرزند آنحضرت - امام حسن - بیعت کردند ولی آنجناب نزدیک به ۶ ماه بر سریر خلافت مستقر بودند و پس از اینمدّت از مقام خلافت کناره گیری کرده و

به - مدینه - رفتند و تا سال پنجاه هجری در سن

۴۸ سالگی وفات کردند .

امارت و خلافت مُعویة بن ابی سُفیان ›

معاویه بعد از کناره گیری امام حسن سلطنت اُمّت را بدست

گرفت و ۱۹ سال و ۸ ماه خلافت او بطول انجامید و

در سال شصتم هجری در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت .

وقایع - در زمان خلافت معاویه در سال پنجاه هجری امام حسن

وفات کردند - در سال پنجاه و سه هجری امام محمّد باقر متوّلد

شدند و در اینسال - عائشه - و ابوهُریره فوت کردند .

و در بارهٔ مادر معاویه که نامش - هِند - بوده نوشته اند که

در عداوت با رسول اکرم (ص) مشهور بوده حتّی مورّخین در

خبث باطن او نوشته اند که در جنگ - اُحُد - بالای نعش

حمزه آمده و قلب آنحضرت را بیرون آورده و در دهان خود گذاشت و این امر آنچنان بر رسول خدا گران آمد که خون آن زن بد کاره را هدر فرمود و مؤمنین او را « اکلة الاکباد » - هند جگر خوار - نامیدند .

حکیم سنائی در مورد هند و معاویه شعری سروده .

« داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او وسه کس او به پیمبر چه رسید

« پدر او در دندان پیمبر بشکست | مادر او جگر عم پیمبر بمکید

« او بنا حق حق داماد پیمبر بستد | پسر او سر فرزند پیمبر ببرید .

« بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد »

« لعن الله یزیداً و علی آل یزید »

و در - نهج الحق - عمر - روایت کرده است که از رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود بر مردم مسلط میشود کسی که

برغیر سنّت من بمیرد و او - معاویه - است .

معاویه اوّلین کسی استکه نسبت به - امیرالمومنین (٤) بی حرمتی کرد - خطبه رانشسته خواند - برای پسرش یزید بیعت گرفت - و هم او اوّل کسی است که در اسلام سررا بر نیزه زد .

خلافت یزید بن معاویه و مختصری از شنایع اعمال او .

معاویة بن ابی سفیان در زمان خلافت خود از مردم برای - یزید - بیعت گرفت و یزید مدّت ۳ سال و ۹ ماه خلافت کرد .

درباره رفتار و کردار و معرّفی یزید (عبدالله بن حنظله) اینطور نوشته .

إِنَّ رَجُلاً يَنْكِحُ الْأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدَعُ الصَّلٰوةَ - الخ

حتّی مردم مدینه نسبت به رفتار او آشکارا اظهار نفرت میکردند و می گفتند کسی که قاتل اولاد رسول خدا (ص) و ناکح محارم - و تارک صلوة - و شارب خمر است شایستگی خلافت را ندارد.

و روی این بدگوئیها کینهٔ مردم مدینه را در دل گرفت و سپاه بسیاری برای سرکوبی آنان فرستاد و عدهٔ زیادی از اهل آنجا را به قتل رسانید حتّی حرمت قبر مطهّر پیامبر را نگاه نداشته و آندسته از مردم که از بیم هلاک به آنمکان مقدّس پناه برده بودند

با اسب وسواره داخل روضهٔ منوره شدند.
وآنقدر از مردم بی گناه کشتند تا روضه ومسجد
از خون آنان پُرشد وهمهٔ مقبرهٔ رسول خدا را خون
پوشانید.

یزید. در ماه ربیع الاوّل سال ۶۴ هجری بمرض
«ذات الجنب» از دنیا رفت وجنازه اش را در
دمشق در باب صغیر دفن کردند در موقع مرگ ۳۷ سال
داشته.

خلافت مُعاویه بن یزید.

چون ایام عمر یزید بن معاویه به پایان رسید فرزندوی
بنام «مُعاویه» بجای او نشست ومدّت ۴۰ روز
در شام سلطنت کرد وپس از آن بالای منبر رفت و

خطبه خواند و اعمال پدران خود را یاد کرده بر پدر
وجدّ خود لعنت کرده و پس از گریهٔ شدیدی خود را از
خلافت خلع کرد و بعد از ۲۵ روز دیگر از دنیا رفت و در
آن موقع ۲۲ سال از عمر او گذشته بوده .

قیام مُختار ـ مُختار در ـ کوفه ـ همهٔ شیعیان را گرد
خود جمع کرده ابتدا اموال بیت المال را بین آنان تقسیم
کرد و پس همراه آنجماعت بسیاری از قاتلین امام حسین (ع)
از جمله ـ عُبیدالله زیاد ـ عمر بن سعد ـ شمر ـ و سنان ـ
را کُشت و در پایان کار بدست ـ مصعب بن زبیر ـ کشته شد

خلافت مَروان بن حَکَم

پس از پایان خلافت آل ابوسفیان امر حکومت به آل
حکم منتقل گردید و اوّل کسی که از آنان بر سریر سلطنت .

نشست مروان بن حکم بنی امیه بود که در
عداوت خاندان رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع)
مشهور بود و بنابروایت تاریخ - ابن اثیر - زرقاء
مادر حکم زنی زناکار بوده است .

مروان در جنگ « جَمَل » همراه عایشه بوده و در
آن جنگ به اسارت سپاه حضرت امیر در آمد امّا با
شفاعت حضرت سیدالشهدا ویرا آزاد کردند .

در اواخر خلافت مروان - فاخته - زوجهٔ او زهر
داخل غذای او کرد و در اثر خوردن زهر زبانش لال شد
و بخواب رفت در همان حال بود که فاخته همراه کنیزانش
فرشی روی صورت و دهان او انداخته و انقدر روی او
نشستند تا جان داد .

مروان ۶۳ سال عمر و مدت ۹ ماه خلافت
کرده و در تاریخ ۶۵ هجری از دنیا رفته است .

سلطنت عبد الملک بن مروان .

در شب یکشنبهٔ اول ماه رمضان سال ۶۵ هجری عبد الملک
پسر - مروان - بر تخت خلافت نشست و پیش از آنکه
امر خلافت را به او ابلاغ کنند دائم در مسجد به قرائت و
تلاوت قرآن مشغول بود و او را - حمامة المسجد -
مینامیدند ولی وقتیکه خلافت را به او ابلاغ کردند قرآن
را بر هم نهاد و گفت .

سَلامٌ عَلَيكَ هذا فراقُ بيني وبينكَ

عبد الملک ابتدا کوفه را تسخیر کرد و اهالی انجا را هم به
اطاعت وا داشت در ایام خلافت او در سال ۶۷

هجری - عبدالرحمن حنفی - مُختار - را
کشت و سر او را از تن جُدا کرده به «مَصْعَب» برادر
خود داد ولی مدّتی نگذشت که عبدالملک هم مصعب را
پس از تسخیر - عراق - در دارالاماره کشت و سر او را در
پیش روی خود نهاد ناگاه یکی از حاضران گفت امیر به
سلامت باشد من داستان عجیبی از این قصر به خاطرم
دارم روزی با - عُبیدالله بن زیاد - در همین مجلس نشسته
بودم دیدم سر مُبارک - امام حسین(ع) - را پیش
روی او گذارده بودند پس از چندی که - مُختار - بر کوفه
مسلّط شد در همین مجلس سر - عبیدالله زیاد - را جلوی
همین مسند دیدم زمانی نگذشت سر مُختار را مُقابل مصعب
نهاده دیدم و امروز هم سر مصعب را پیش روی امیر می

ببینم - نوشته اند عبد الملک با شنیدن این حکایت سخت لرزیده و فرمان داد تا - قصر الاماره - را خراب کردند.

نظم این قطعه شعر را یکی از شعرای فارسی به همین لحاظ سروده است.

یک سره مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبد الملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه	زیر همین قبّه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بُد بر مُختار بروی سپر
بعد که مَصعَب سر و سردار شُد	دستکش او سر مُختار شد
و این سر مَصعَب به تلافی کار	تا چه کند با تو سر روزگار

باری در روز شنبه چهارم ماه شوّال سال

۸۶ هجری عبدالملک بن مروان بعد از ۲۱ سال

و ۶ ماه خلافت در سن ۶۴ سالگی وفات کرد

عبدالملک ۱۷ پسر داشته که چهار نفر از آنان پس از

او خلیفه شده اند .

خلافت ولید بن عبدالملک .

در روز شنبه چهارم شوّال سال ۸۶ هجری مردم با ولید

بیعت کردند نوشته اند - ولید - مردی بیسواد و بسیار

زشت رو و در عین حال بسیار هم جبّار بوده است .

ولید در سال ۸۷ مسجد رسول خدا را در مدینه و مسجد

اموی را در - شام - مرمّت کرد .

و در تاریخ ۹۴ حضرت سیّد السّاجدین علی بن الحسین

رحلت فرمود و در نیمهٔ جمادی الاوّل سال ۹۶ هـ

ولید در شام وفات کرد .

دولت ولید ۹ سال و ۸ ماه و ۲ روز بطول

انجامید و مدت عمرش ۴۳ سال بوده است .

حکومت سلیمان بن عبدالملک .

پس از فوت ولید برادرش بجای او بر کرسی خلافت نشست

سلیمان مردی خوش بیان بوده و همیشه جامه های فاخر

می پوشیده و بسیار اَکُول بوده است .

وفات سلیمان در سال ۹۹ هجری اتفاق افتاده و

در موقع مرگ ۴۰ ساله و مدّت خلافتش ۲ سال و

۹ ماه بطول انجامیده .

ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز .

- سلیمان - در اواخر عمر وصیت نامه ای نوشت و بمردم توصیه کرد که پس از مرگش هر که را در وصیت نامه نوشته امام و خلیفه مسلمین است و او - عمر بن عبد العزیز را معرفی کرده بود .

عمر بن عبد العزیز - پس از ابلاغ خلافت به عامل خود در مدینه نوشت که ۱۰ هزار دینار بین اولاد علی (ع) تقسیم نماید .

« ابن خلکان برمکی » نوشته است که تولد عمر بن عبد العزیز در شب شهادت حضرت امام حسین بوده .

عمر بن عبد العزیز مردی وجیه و نجیب و مؤمن و مسلمان و حاکمی عادل بوده و مردم او را شیخ بنی امیه مینامیدند وی در زمان خلافت تمام فرمانروایان جابر بنی امیه را

از کار برکنار کرد و مرد مافی صالح وخیر اندیش.
بجای آنان گماشت این خلیفه در ماه رجب سال ۱۰۱
هجری در دیر سمعان ـ وفات کرد ومقبره اش
نیز در آنجا است نوشته اند خلفای ـ بنی عباس ـ
همهٔ اموات بنی امیه را از گور بیرون آورده وسوزانیدند
امّا نسبت به عمر عبدالعزیز اقدام ناروائی نکردند.

خلافت یزید بن عبدالملک.

درسال ۱۰۱ هجری پس از فوت عُمر بن عبدالعزیز ـ
یزید پسر عبدالملک مروان براریکهٔ سلطنت جلوس
کرد و تا مدّتی با مردم با مهربانی رفتار مینمود ولی طولی
نکشید که شروع به فسق وفجور نموده به عیّاشی مشغول شد
فوت یزید را روز جمعهٔ ۲۵ شعبان سال ۱۰۵ هجری

نوشته اند مدت عمرش ۳۷ سال و در دمشق

بخاک سپرده شده است .

ذکر سلطنت هشام بن عبدالملک

پس از در گذشت یزید برادرش - هشام - بجای او نشست

هشام - مردی احول و بسیار حریص بوده مینویسند بقدری

درجمع آوری مال شوق داشت که در سفری که به مکه رفت

۳۰۰ شتر جامه های او را حمل میکرده و آنقدر نسبت بمردم

بدرفتاری کرده که پس از مرگش هیچکس حاضر نشد او را غسل

داده و دفن کند فوت او را روز چهارشنبه ۶ ربیع الاول

سال ۱۲۵ ه پس از ۲۰ سال خلافت نوشته اند .

خلافت ولید بن یزید < معروف به پلید >

بعد از هشام ولید پلید بر کرسی خلافت نشست و

همهٔ مورخین نوشته اند ولید مردی خبیث و ملحد

و دائم الخمر و به فسق و فجور شهرت داشته است .

ولید - دستور داده بود حوضچه ای از شراب پُر کنند

و هر روز خود را در آن حُوضچه می انداخت و تا از خود بیخود

نمیشد بیرون نمی آمد - حتّی نوشته اند وی از دختر خود هم

اِزالهٔ بکارت کرده است .

« ابن ابی الحدید » نقل کرده که روزی - سلیمان -

برادر ولید در مجلسی گفت خدا لعنت کند برادرم ولید را

که با منهم قصد لواط داشت حاضران گفتند بخدا قسم اگر

چنین نیّتی داشته به آن عمل کرده .

ولید غالباً بحالت مستی برای نماز در مسجد حاضر میشده .

عدهٔ زیادی از وقایع نگاران نوشته اند که مکرّر با زنان

پدرش هم بستر شده و در اثر اینهمه فجایع مردم دمشق قصر او را محاصره کرده و او را دستگیر و به بدترین وجهی کُشته و سرش را از بالای ایوان قصر او یختند .

مدت دولت ولید یکسال و دو ماه و عمرش به ۴۰ سال رسیده است .

دوران حکمرانی یزید و ابراهیم -
‹ پسران ولید ›

مدّت خلافت یزید از زمان قتل پدرش تا وقتیکه مرگ او فرا رسید ۵ ماه و ۲ روز بوده .

بعد از یزید برادرش ابراهیم بر تخت خلافت نشست امّا زمان حکمرانی او هم ۲ ماه و ۱۰ روز بیشتر دوام نداشت و مروان بن محمّد او را کشته و جسدش را بر دار آویخت .

ایّام خلافت مروان بن محمّد

(معروف به حمار)

در روز دوشنبهٔ ۱۴ صفر سال ۱۲۷ هجری مردم با مروان بن مُحمّد مُلقّب به حمار بیعت کردند و مدّت خلافت او تا شروع دولت ـ عباسیان ۵ سال و ۱۰ روز بوده است.

در روزگار دولت مروان ـ عبدالرّحمن محمّد ـ معروف به ابو مُسلِم خُراسانی خروج کرد و مسلمانان را به بیعت ـ ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب ـ مشهور به ـ امام ـ دعوت میکرد و اعتقاد ابومسلم این بود که امام بعد از امیرالمؤمنین (ع). محمّد حنفیه ـ است و پیوسته جماعت مردم را در بلاد

خراسان به بیعت و پیروی بنی عباس دعوت
میکرد تا رفته رفته کارش رونق گرفت و امارت و
حکومت خراسان بدست او افتاد و دستور داد تا
پیروانش لباس سیاه در بر کنند .
واز طرفی مروان چون شنید ابراهیم با کمک ابومسلم خیال
سلطنت دارد به گماشتگان خود نوشت و ابراهیم را گرفته
و به بدترین وجهی او را کشت .
ابراهیم نیز قبل از مرگ و موقعیکه در زندان مروان بود
طی نامه ای خلافت را به برادرش - عبدالله سفاح -
توصیه کرد .
سفّاح - ابتدا در کوفه مردم را به بیعت خود دعوت
کرد و در سال ۱۳۲ با سپاهی انبوه بر مروان مُسلّط شده

او را بکشت و زبانش را بریده و سرش را قطع کرد

و از قضا گربهٔ که خود مروان تربیت کرده بود زبانش را

بخورد و با کشته شدن مروان دولت (بنی امیّه) بکلّی

منقرض شد و حتّی عباسیان هر چه از بنی امیه باقی بود کشتند.

ذکر اسامی خلفای بنی عبّاس و نوادر ایّام و سیرت ایشان -

در روز جمعهٔ سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۳۲ قمری عبدالله سفّاح

جامهٔ خلافت بر تن کرده و به مسجد رفت و ایستاده خطبهٔ جمعه

را خواند و مردم فریاد آفرین بلند کردند که سنّت رسول خدا

را احیا کردی و این کنایه از این بود که چرا بنی امیّه در حال

نشسته خطبه میخوانده اند.

مورّخین مینویسند که در زمان سفّاح آنقدر از بنی امیّه کشته شد

که از حساب خارج است تا آنجا که -

بنی امیه را در راهها ریخته و سگها آنها را میخوردند .

سفاح در ابتدای خلافت « ابوسلمهٔ خلال » را

وزیر خود کرد و این امر بر ابومسلم گران آمد تا شبی چند نفر از

عمالش را دستور داد وی را کشتند اما چون دولت و سلطنت

عباسیان با کوشش ابومسلم روی کار آمده بود سفاح

به ابومسلم آسیبی نرسانید . و تا زمانیکه سفاح حیات

داشت ابومسلم مورد احترام بود ولی بعد از وی منصور

او را در - مداین - در تاریخ ۲۵ شعبان سال ۱۳۷

بکشت .

پیش گوئی ابومسلم در مورد مرگ خود - نوشته اند

ابومسلم مکرر گفته که حال من با عباسیان مثل مرد

صالحی است که دید یکمشت استخوان شیر در جنگلی

افتاده دعا کرد تا خدا او را زنده گرداند و چون شیر زنده

شد به مرد صالح گفت تو را بر من حق بزرگی است ولیکن

مصلحت من در اینست که تو را بکشم چون مردی مستجاب

الدعوه هستی شاید بار دیگر از خدا بخواهی تا مرا بمیراند و یا

شیری قویتر از من بیافریند و آن شیر مرا پاره کند پس

تنها راه من کشتن تو است - و عباسیان هم که با سعی

و کوشش من به سلطنت رسیده اند مصلحت آنان در

کشتن من است و همینطور هم شد .

مورخین نوشته اند ابومسلم از منصور میخواهد که از خونش

درگذرد و میگوید مرا جهت دفع دشمنانت نگاهدار او

در جواب میگوید من هیچ دشمنی بزرگتر از تو ندارم .

باری سفّاح ۴ سال و ۹ ماه خلافت کرد
وروزیکه در مدینه در تاریخ ۱۳۶ هجری از دنیا رفت
۳۳ سال از عمر او گذشته بود .

خلافت ابی جعفر منصور

سفّاح در روز مرگش برای برادرش ابوجعفر منصور بیعت
گرفت واو هم از مکّه به -کوفه- آمد و بر تخت نشست .
منصور ۲۲ سال خلافت و ۶۳ سال عمر کرده وضمناً
ثروت بیحسابی بدست آورد .
منصور اوّلین خلیفه است که به منجّمین اعتقاد داشت
شهر - بغداد - در ایّام منصور ساخته وبنا شده است
ونوشته اند هر روز ۵۰ هزار عمله جهت بنای بغداد
کار میکرده ضمناً کتب زیادی نیز بدستور او نوشته شده .

در سال ۱۴۵ هجری ابن مُقفّع به دستور منصور کشته شد.

(ابن مقفع همان کسی است که کتاب کلیله و دمنه را به عربی ترجمه کرده است)

منصور بجهت خُبث طینت و پستی فطرت عده زیادی از منسوبین خانواده رسالت را در دوران حکومتش بکشت.

خلافت مهدی عبّاسی

منصور نیز در موقع مرگ برای پسرش مُحمّد معروف به مهدی بیعت گرفت.

تولّد مهدی در سال ۱۲۷ و وفات او در تاریخ ۱۶۹ هجری بوده است وی مدّت ۱۰ سال و ۴۵ روز خلافت کرده نوشته اند مهدی مردی جواد و خوشرفتار

وبخشنده بوده وصد هزار هزار دینار پولی که از پدر به او رسیده تماماً بین مردم قسمت کرده است .

روزگار خلافت هادی .

پس از درگذشت مهدی خلافت به موسی ملقّب به هادی منتقل شد و - هارون الرّشید - برادر هادی برای او از مردم بیعت گرفت .

هادی . به قساوت قلب وشجاعت مشهور بوده .

درباره شجاعت هادی مینویسند روزی درصحرا یکی از مردان رشید از خوارج بقصد کشتن او با شمشیر برهنه درحالیکه هادی بدون سلاح بوده به او حمله میکند غلامان وی با دیدن مرد خارجی وشمشیر برهنه فرار می کنند ولی هادی بدون آنکه وحشتی از خود نشان دهد فریا میزند این خارجی را

گردن بزنید درصورتیکه هیچکس نزدیک او نبوده مرد خارجی به اطراف نگاه میکند تا ببیند - هادی - به چه اشخاصی فرمان میدهد و خلیفه ازاین فرصت استفاده کرده خودرا بروی آن خارجی انداخته شمشیرش رامیگیرد و سرش راازتن جدا میکند.

وفات هادی دربغداد درشب چهارم ربیع الاوّل سال ۱۷۰ھ اتفاق افتاده و ۲۵ سال عمراو بوده است.

دوران حکومت هارون الرّشید

درصبح همان روزیکه موسی هادی ازدنیا رفت مردم ببرادر او هارون بیعت کردند.

هارون ۲۳ سال وچند ماه خلافت کرد ودر شب شنبه سوّم جمادی الاخر ۱۹۳ هجری در - طوس -

در قریهٔ - سناباد - وفات کرد و قبرش
در بقعهٔ منورهٔ - حضرت رضا - سلام الله علیه و
در پشت سر آنحضرت واقع شده و سنین عمرش ۴۴ سال
و چهار ماه بوده است .

چون هارون بر مسند خلافت جلوس کرد (یحیی بن خالد
برمکی) را برای وزارت انتخاب کرد - جاحظ ،
نویسنده و شاعر بزرگ عرب مینویسد - وزرای هارون
برامکه - شاعرش مروان ابی حفظه - ندیمش عبّاس بن محمّد
- زوجه اش زبیده - مغنّی او ابراهیم موصلی - حاجبش فضل
بن ربیع بوده اند که هریک امتیاز خاصّی داشته اند .
از جملهٔ آل ابوطالب که در زمان هارون شهید شده
اند - حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه است دیگر

قتل - عبدالله افطس - بادست جعفر برمکی

است (مورخین نوشته اند که عبدالله افطس راکه به

امرهارون زندانی کرده بودند از زندان نامه ای سراپا

ناسزا به هارون نوشت هارون میگوید این جوان ساده

ازکثرت سختی درزندان به تنگ آمده وبه - جعفر -

دستور میدهد که زندان اوراعوض نماید که راحت تر

باشد ولی جعفر امرمیکند تا اوراگردن بزنند وسرش را

درطبقی برای هارون میفرستند اما هارون فریادکشیده

ومیگوید وای برتو چرا اوراکشتی اوپسرعم من بود و

دستور میدهد تا اوراغسل داده کفن ودفن نمایند تا

موقعیکه به - مسرور - غلامش دستور میدهد که برود

جعفر راگردن بزن و دولت برامکه نیز باکشته شدن جعفر

به پایان میرسد.

البته قتل عبدالله از طرف جعفر یکی از علل بیمهری هارون نسبت به جعفر بوده و علت دیگرش را اینطور نوشته اند که هارون - عبّاسه - خواهر خود را بسیار دوست میداشته و هر وقت جعفر پیش او بوده از دوری خواهر ملول و هر زمان با عباسه تنها میشده از غیبت جعفر رنج میبرده و ناچار عباسه را بعقد جعفر درآورده ولی از جعفر تعهد میگیرد که با عباسه خلوت نکند و جز در حضور خلیفه با عیالش ننشیند امّا چون عباسه جعفر را بسیار دوست میداشته و هر حیلتی هم برای همخوابگی با جعفر بکار میبرد مُؤثر واقع نمیگردد ناچار به مادر جعفر متوسل میشود واو هم روی بیخبری وسادگی نقشه‌ای که عباسه طرح کرده بود پسندید به اینصورت که به پسرش

بگوید که کنیزی دیده ام از حیث جمال و کمال بی
نظیر است و میخواهم او را برایت بخرم و آنقدر تعریف کند
تا جعفر را فریفتهٔ او کند و بالاخره هم در یکشب که جعفر در
حال مستی و بیخودی از قصر هارون بخانه اش میرسد می بیند
زنی بسیار زیبا رو در انتظار او است در حالیکه آن زن غیر از
عباسه خواهر هارون کسی دیگر نبوده امّا جعفر از شدّت
مستی وی را نمی شناسد و با او همبستر میشود و پس از پایان
امر مزاوجت عباسه میگوید ای جعفر حیلهٔ دختران -
ملوک را چگونه دیدی ابتدا جعفر معنی گفتار او را نمی فهمد
تا اینکه عبّاسه خود را معرفی میکند جعفر میگوید عباسه
بدان با این عملت مرا ارزان فروختی و اتفاقاً در همان
شب عباسه از جعفر حمل بر داشته و پس از مدّتی صاحب

پسری میشود و از ترس خلیفه او را به دایه

سپرده و به ـ مکه ـ میفرستند ولی « زبیده »

این خبر را به « هارون » میرساند و او نیز در سفر مکه

به صحت واقعه پی برده و در مراجعت به ـ مسرور ـ غلام

مخصوصش دستور کشتن جعفر را میدهد و پس از قتل جعفر مسرور

را هم گردن میزنند و میگوید من دیگر نمیتوانم قاتل جعفر را ببینم

این حادثه در سال ۱۸۹ هـ اتفاق افتاده نوشته اند جعفر

در روزیکه کشته شده ۴۵ ساله بوده است .

هارون الرشید سپس ـ یحیی پدر جعفر و ـ فضل ـ برادر

او را هم زندانی کرد و هر دو در زندان بمردند .

محمد هاشمی ـ نوشته در روز عید قربان زنی را

با موی سفید و جامه مندرس دیدم پیش مادرم نشسته مادرم

گفت این زن را میشناسی گفتم نه گفت اینزن

عُبّاده - مادر جعفر برمکی است من ازاو پرسیدم خانم

از نوادر دوران چه دیده ای گفت ای پسر روز عیدی چون

امروز درحالیکه ۴۰۰ کنیز در خدمتم ایستاده بودند من

میگفتم جعفر پسرم حقّ مرا ادا نکرده و باید خدمتکارانم بیش از

اینها باشد وامروز را هم می بینم که مُنتهی آرزویم داشتن

دو پوست گوسفند است که یکی را لحاف ویکی را فرش زیر

پایم نمایم - خلاصه دوران عزّت برمکیان فقط ۱۷ سال

و ۷ ماه بوده است . حضرت امیر (ع) میفرمایند .

اَلدَّهرُ یَومانِ یَومٌ لَکَ وَیَومٌ عَلَیکَ .

(دنیا دو روز است روزی با تو و روزی بر علیه تو)

خلافت امین - کیفیت قتل او .

چون روز شنبهٔ ۳ جمادی الاوّل ۱۹۳ هـ

رشید در - طوس - از دنیا رخت کشید برای پسرش محمّد

امین بیعت گرفت و امین در آن تاریخ در - بغداد - بود و

توسّط قاصدی خاتم خلافت و عبای پیغمبر (ص)، که پیش هارون

بود به تعجیل تمام تا نیمهٔ همان ماه به - بغداد - رساندند.

- محمّد امین از برادرش - مامون - شش ماه کوچکتر بوده

و مادرش - زُبیده - یادگارهای نیکی از خود بجای

گذارده که از آنجمله بنای شهر - تبریز - و همچنین حفر

چاههای آب در بین راه مکّه میباشد.

باری امین پس از رسیدن بخلافت - عیسی بن علی -

را با لشگری عظیم جهت دفع و سرکوبی - مامون -

به خراسان روانه کرد و از آنطرف - طاهر بن حسین -

از جانب مامون مامور مقابله با سپاه امین شد
و طاهر پس از شکست سپاه امین به بغداد رفته و آن شهر را
محاصره کرد و این محاصره ۱۴ ماه بطول انجامید و بقیه
لشکر امین از او دست کشیدند امین چون خود را تنها در محاصره
دید سوار قایقی شد تا فرار کند اتفاقاً جماعتی از سربازان
طاهر وی را دیده دنبالش داخل رود شدند و قایقش را
غرق کردند امین شناکنان خود را بساحل رسانیده و
آنجا هم عده ای از سپاه طاهر دستگیرش کرده و سر از تنش
جدا کردند و در حالیکه ناله میکرد و میگفت .
انا لله وانا الیه راجعون . و چون سر امین را نزد مامون
بردند امر کرد سر برادرش را در صحن خانه بر چوبی نصب
کردند و هر که وارد میشد دستور داده بود قبلاً به سر برادرش

لعن کند بعد داخل شود .

محمّد امین در روزیکه کشته شد ۳۳ سال و ۱۳ روز
از عمرش گذشته بوده و مدّت خلافتش تا زمان قتل
نزدیک ۵ سال بوده است و چون دائم به لهو و لعب
مشغول بوده لذا متعرّض آل ابوطالب نشده .

دوران سلطنت مأمون .

پس از قتل - امین - عامهٔ مردم خراسان و بغداد
و سایر بلاد اسلامی - مامون - را خلیفه خواندند و او را
نجم بنی عبّاس - نام نهادند .

مامون از علم نجوم و حکمت و فلسفه بهرهٔ کافی داشت
و ندیم او - یحیی بن اکثم - بوده که به کثرت - لواط - معروف
است و نقل شده که مامون ۴۰۰ پسر وجیه برای لذّت

و ملازمت این قاضی منحرف گرد آورده .

ایام خلافت مامون ۲۱ سال بوده است مامون حضرت امام رضا (ع) را به مرو و خراسان خواست و نسبت به آنحضرت تجلیل و تکریم بسیار نموده و عرض میکند که خلافت حق مسلم شما است و استدعا مینماید که یا خلافت و یا لااقل ولایت عهدی را قبول بفرمایند و در روز دیگر کرسی دیگری برای آنحضرت آماده کرده ابتدا پسر خود عباس و بعد سایر مردم را وامیدارد که با آنحضرت بیعت نمایند و کیسه های زر و جواهر بسیار بین مردم قسمت کرده وامیکند جامه سیاه را که معمول بنی عباس بوده ترک و جامه سبز برتن کنند و یکی از دختران خود را بنام - ام حبیبه - به ازدواج آنحضرت درمیاورد و - ام الفضل - دختر دیگر

راهم برای امام محمد تقی علیه السلام نامزد مینماید

ولی هرچه رفعت و جلال آنحضرت بیشتر در دلهای مردم

جای میگرفت حسد در کانون سینهٔ مامون مشتعلتر میشد

تا آنکه بالاخره آن حضرت را مسموم نمود .

طاهر بن حسین معروف به - ذوالیمینین - نیز در سال ۲۰۷

هجری در - مرو - وفات کرد .

مامون در تاریخ ۲۱۷ ه به مصر رفت و یکسال بعد در جنگ

با رومیان فتوحات بسیار کرد و در مراجعت در کنار نهر آبی

منزل نمود نوشته اند روزی یک ماهی سفید و زیبائی در آب

می بیند و میگوید تا آن ماهی را گرفته برایش طبخ کنند

اتفاقاً در حین صید قطرهٔ آبی از بدن ماهی به بدن مامون

ریخت آنگاه چنان لرزه ای سخت او را بگرفت که هرچه

جامه و لحاف رویش میکشیدند باز از سرما فریاد و ناله میکرد در اطرافش آتش افروختند امّا باز مانند برگ درخت میلرزید و نعره میزد تا حالت مرگ براو ظاهر شد پس او را به خوابگاهش بُردند و زبانش از گفتار باز ماند و چشمهایش بزرگ و سرخ شد و بمُرد و از آن ماهی پخته نتوانست بخورد .

وفات مامون در روز پنجشنبه ۱۷ ماه رجب در سال ۲۱۸ هجری اتفاق افتاده و جنازه اش را به ـ طوس ـ حمل کرده اند ۲۱ سال خلافت و ۴۹ سال عمر کرده

خلافت معتصم

معتصم برادر مامون مردی ظالم و از علم و ادب بهره ای نداشته و چون ـ هادون ـ او را بیش از دیگر پسرانش

دوست میداشته و پیوسته غلامی همراه او به

مکتب میفرستاده تا روزیکه غلامش میمیرد و معتصم از

مردن او شکایت به پدر میکند و دیگر تمایلی به درس و معلّم

از خود نشان نمیدهد هارون هم او را بحال خود میگذارد

مُعتصم - مردی قوی پنجه و شجاع و ازاین حیث در بین خلفاء

مُمتاز بوده است وی به بنای ابنیه نیز میل فراوانی

داشته و شهر - سامّره - را او بنا کرده و بازارهای

بسیار و خانه‌هائی در آنجا ساخته .

نوشته اند در آخر ماه ذیقعده سال ۲۲۰ هجری در بغداد

- حضرت امام محمّد تقی (٤) - وفات کرده و سبب شهادت

آنحضرت مسموم کردن ایشان وسیلهٔ زوجهٔ آنحضرت

« امّ الفضل » دختر مأمون بوده است

در سال ۲۲۱ معتصم سپاه بسیاری بسرکردگی
- افشین - به جنگ - بابک خرمدین - فرستاد و پس از
رزمهای سخت بین آنان بالاخره بابک بطرف (ارمنستان)
فرار کرد ولی او را دنبال کرده و با برادرش (عبدالله)
پیش معتصم میبرد و او هم بابک و برادرش را به فجیع ترین
وضعی کشته و بردارشان میاویزد.
معتصم - در سال ۲۲۵ افشین را نیز به قتل رسانید و
خود او هم در تاریخ ۲۲۷ هـ در - سامره - فوت میکند.

- از عجایب روزگار -

ولادت معتصم در ماه ۸ سال ۱۷۸ مدت خلافتش
۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز - او خلیفه هشتم عباسی است
۸ پسر ۸ دختر ۸ هزار دینار و ۸ هزار درهم برد اشت

و ۸ هزار شُتر و اسب و استر داشته و به اینجهت وی را - ثمانی - لقب داده اند و در - اخبار الدّول - فتوحات او را ۸ نوشته و مالک ۸ قصر هم بوده است

خلافت واثق

همینکه مُعتصم از دنیا رفت پسرش - واثق - بجای او نشست وی اهل علم را دوست میداشت و با مردم با مهربانی رفتار میکرد.

مورّخین نوشته اند واثق میل زیادی به جماع داشت و از طبیب خود داروی قوّت باه خواست حکیم دستور داد گوشت یکی از حیوانات وحشی را بجوشانند و با مخلوط چند ادویه هر روز بمقدار کمی بخورد امّا واثق برخلاف دستور حکیم در خوردن دارو افراط کرد و در زمان کوتاهی

بمرض - استسقا - مُبتلا گشت اطبا اتفاق کردند

ونظر دادند که باید شکم ویرا شکافته و او را در تنوری گرم

بنشانند و از نوشیدن اب هم محرومش کردند اما

مُعالجات پزشکان سُودمند واقع نشده و هلاک شد

فوت واثق در روز ششم ذیحجهٔ سال ۲۳۲ در سامره

و سنین عُمرش ۳۴ و مدت خلافتش ۵ سال و ۹

ماه و ۱۳ روز بوده است.

ایام دولت جعفر ملقّب به متوکّل[۱]

پس از درگذشت واثق برادرش متوکل بجای او بر کرسی

حکومت جلوس کرد و در این تاریخ درست یکصد سال

از دوران خلافت بنی عبّاس میگذشت.

متوکّل در ابتدای خلافت بر محمد بن عبدالملک غضبناک

شد و او را در تنوری از آتش انداخته و سوزانید

متوکّل - در ایام خلافت برای ۳ پسرش از مردم بیعت گرفت.

در سال ۲۴۵ « ذوالنّون مصری » فاضل بزرگ وفات کرد و در تاریخ ۲۴۷ هجری متوکّل با دست یکنفر ترک بنام باقرکشته شد و سبب قتلش از آنجهت بوده که امیرمؤمنان (ع) را دشمن میداشته و پیوسته نسبت به آنحضرت عبارات رکیک میگفته به این لحاظ عده‌ای از غلامان با شمشیرهای برهنه بر او حمله کرده و خونش را ریختند.

متوکّل - مردی بسیار خبیث بوده مخصوصاً با آل ابوطالب سخت کینه داشته و پیوسته درصدد آزار

ایشان بوده است و از جمله مردم را از زیارت قبور امیر مؤمنان و امام حسین منع و گماشتگان خود را واداشت تا آن اماکن مقدّس را شخم زده و زراعت نمایند تا زمانیکه - عضدالدوله دیلمی - عمارت و بقعه و رواق برای نجف و کربلا بنا کرد .

خلافت منتصر بالله .

بعد از کشته شدن متوکّل پسرش ابوجعفر منتصر بجای پدر نشست و آنروز چهارم شوّال سال ۲۴۷ هجری بوده نوشته اند منتصر بعکس پدر نسبت به اهل بیت رسالت و آل ابوطالب در نهایت مهربانی رفتار میکرد مخصوصاً مواظب بود تا کسی مزاحم شیعیان علی (ع) نشود .

منتصر ۶ ماه پس از خلافت بیمار شد و در سال ۲۴۸

پس از ۱۰ روز بیماری درگذشت بعضی
نوشته اند اورا با زهری که در شاخ حجامت ریخته
بودند مسموم کرده اند

خلافت مُستَعین بالله .

پس از درگذشت مُنتصر پسر عمویش محمّد بن معتصم - مستعین بالله -
بجای او تکیه زد و ۳ سال و ۹ ماه خلافت کرد و
بعد از این مدت خود را خلع کرد .

نقل شده که مستعین نیز مردی زن دوست و کثیر الجماع
و مُبذر در مال بوده و چون خود را خلع کرد - مُعتز بالله -
او را به - سامره - طلبید و پیش از آنکه وارد شهر شود به
- سعید - حاجب خود دستور داد به استقبال وی بخارج
شهر برود و او را به قتل برساند و - سعید - حاجب

پیش ازانکه مستعین داخل شهر شود اورا از محمل
بیرون کشیده وچند تازیانه به او زده وانگاه بر سینهٔ
وی نشست وسرش را از تن جدا کرد و برای معتز برد .
قتل مستعین در روز ۶ شوال ۲۵۲ ھ و سنین عمر
او ۳۵ سال بوده است .

خلافت معتز بالله .

(محمد بن جعفر متوکل) ملقب به . معتز . پس از کشتن پسر
عمویش بر تخت حکمرانی تکیه زد وا و هم روز شنبه ۲۷ رجب
خود را خلع کرده وبعد از ۶ روز کشته شد مدت ۴
سال و ۶ ماه خلافت کرده .

رحلت امام علی نقی علیه السلام در زمان . معتز -
واقع شده وانحضرت را در خانهٔ خود در . سامره . دفن کردند

درباره خلع معتز نوشته اند دسته ای از ترک،

که از او جور و ستم بسیار دیده بودند به سرپرستی صالح

نامی به حجره معتز ریخته و او را با پای برهنه در زیر آفتاب

نگاهداشته و پیوسته بصورتش سیلی میزدند تا بحال مرگ

افتاده و خلع خود را اعلام میکند و بنا به قولی دیگر او را با آب

جوش خفه کرده اند.

فوت معتز در دوم ماه شعبان سال ۲۵۵ ه بوده است.

خلافت مهتدی باللّه

یکروز به آخر ماه رجب سال ۲۵۵ < مهتدی باللّه محمّد

جعفر بن هارون الواثق بن المعتصم > بر بساط حکومت

تکیه زد و از همان روز طریق زهد و عدالت پیش گرفت و

آشامیدن شراب را منع کرد و زنهای مغنیّه را نفی بلد نمود

و با عدل و داد کامل با رعیت رفتار کرد و حجره ای

ای ساخت که چهار درب داشت و همه روزه در آنجا

به شکایات مردم رسیدگی میکرد و هر جمعه به مسجد میرفت و

خطبه میخواند و میگفت من از خدا شرم دارم که چرا در بین

-بنی عباس- مانند- عمر بن عبد العزیز پیدا نشده .

مهتدی تمام ظروف طلا و نقرهٔ سلطنتی را شکست

و به بیت المال داد و برای خود و همهٔ کسانش روزی فقط

۱۰۰/۱ درهم مقرر کرد و حال آنکه خلفای سابق روزی ۱۰

هزار درهم صرف مخارج خود میکردند بعلاوه -فدک-

را که میراث فاطمه علیها السلام بود به اولادشان رد

کرد - همیشه جبه ای از پشم میپوشید و کلمات امیر مؤمنان (٤)

را تکرار و زمزمه میکرد متاسفانه جلوگیری خلیفه از تعدی

درباریان و حکام ظالم و پول دوست گران

آمده و خونش بریختند ولی پس از کشتن او بسختی پشیمان شدند

مورخین قتل مهتدی را روز شنبهٔ ۱۶ رجب ۲۵۶ نوشته اند

ذکر دولت معتمد علی الله .

چون مهتدی از دنیا رفت پسر عمش - احمد بن جعفر المتوکل -

جانشین وی شد .

مدت خلافت - معتمد - ۲۳ سال و سنین عمرش ۴۸

سال بوده است .

در سال ۲۵۹ هـ حکومت طاهریان منقرض و دولت

صفاریان تاسیس گردید .

در سنهٔ ۲۶۱ بایزید بسطامی مرشد اهل تصوف وفات یافت

دیکسال بعد یعقوب بن لیث صفار با سپاهی عظیم بجانب

بغداد - حرکت و در کنار - دجله - فرود

آمد - معتمد - نیز با لشگری انبوه بجنگ یعقوب آمده

و پس از شکست یعقوب غنیمت زیادی بدست آورد .

یعقوب در بازگشت سپاه دیگری گرد آورده و بلاد خراسان

و سیستان را مسخر کرد و دوباره بمنظور جنگ با معتمد عازم

بغداد شد ولی اجل مهلتش نداد و بمرض قولنج از پا درآمد .

مینویسند - یعقوب - مردی سیاس و در بین سپاهش

نفوذ زیادی داشته .

حکایت میکنند که بمحض ابلاغ فرمانش کلیهٔ افرادش در

هر حالیکه بوده اند دفعتاً سلاح پوشیده و حاضر میشده اند

و ضمن این حکایت نوشته شده مردی را دیدند که در زیر

سلاح لباس در تن ندارد پرسیدند سبب اینکار چیست

گفت من مشغول غسل جنابت بودم که منادی امیر
ندا داد که سلاح بپوشید من ترسیدم در اجرای امر تاخیر
شود ولباس نپوشیدم .

در سال ۲۷۱ پوران دختر - حسن بن سهل - زوجهٔ
- مامون - وفات کرد (داستان عروسی مامون
ومخارجی که صرف این عروسی شده معروف است)

خلاصه در عهد حکومت معتمد وقایع بسیاری رویداده و
او بحدی در عیاشی افراط میکرده که از امر خلافت جز اسمی
باقی نماند تا در سال ۲۷۹ وفات کرد و نوشته اند که
زهر در شراب او ریختند - ایام سلطنتش ۲۳ سال بوده .

دوران خلافت معتضد .

احمد بن طلحه بن متوکل ملقب به - معتضد بالله -

در روز ۱۸ رجب سال ۲۷۹ بر تخت سلطنت
جلوس کرد در عهد حکومت او امنیت و آسایش کامل
حکمفرما بود و شرق و غرب را فتح کرده و اموال بسیار
در خزانه جمع شد.

مُعتضد - مردی بخیل - بی رحم - سفّاک
و در عین حال شجاع و بی باک بوده و از - مُثله - کردن
محکومین حظّی وافر میبُرده است و گفته شده چون بر کسی
خشمناک میشد امر میکرد حُفره ای در زمین کنده و نصف
بدن وی را در آنجا فرو کرده و آنقدر میکوبیدند تا میمُرد
و یکی دیگر از مُجازاتش این بوده که دستور میداده با پنبه
سوراخهای بدن محکومین را بسته و آنگاه بر مقعدش - دم
میدمیدند و آنقدر ورم میکرد تا میمُرد.

مُعتضد - در زمان حکومتش قصری بنا کرد بنام -ثُریا- و چهارصد هزار دینار خرج کرد طول قصر ۳ فرسنگ بوده.

معتضد در سال ۲۸۹ هجری در کاخ -حُسنی- در بغداد مسموماً وفات کرد مدّت خلافت او ۹ سال و ۹ ماه عمرش ۴۶ سال و چون سلطنت بنی عباس را به اوج رسانیده و فتوحات زیادی نیز کرده به او -سفّاح ثانی- لقب داده بودند.

مکتفی باللّه.

در روز فوت مُعتضد - قاسم بن عُبیداللّه - وزیر برای فرزند او - مُکتفی باللّه - از مردم بیعت گرفت و چون مُکتفی بر مسند خلافت جلوس کرد املاکی را

که پدرش غصب کرده بود بصاحبانش رد کرد
و زندانیان را آزاد نمود لکن این خوشرفتاری چندان
طول نکشید و املاک رعایا را از آنان پس گرفت و قصری
بنا کرد امّا هنوز قصر به پایان نرسیده اجل مُهلتش نداد.
از - سُلطان محمُود غزنوی - نقل شده که میگفته
من از نیزهٔ شیر مردان بقدر دوک پیرزنان ترس ندارم.
نوشته شده - عُبید الله - وزیر مُکتفی - ابن رومی -
را که از شاعران بزرگ عرب بوده مسموم کرد و او چون
احساس کرد که در شراب به او زهر داده اند برخاست که
از خانهٔ وزیر خارج شود وزیر گفت کجا میروی جواب
داد آنجا میروم که تو مرا فرستادی میگوید پس سلام
مرا به پدرم برسان جواب میدهد من از راه جهنم نمیروم

تا پدرت را ببینم .

مُکتفی - در سال ۲۹۵ هجری در روز ۱۳ ذیقعده فوت کرد مدّت خلافتش ۶ سال و ۷ ماه و عمرش به ۳۱ سال رسیده بود .

خلافت جعفر بن محمّد المقتدر بالله .

بعد از وفات مُکتفی برادرش مقتدر بجای او نشست .

در ایّام خلافت مقتدر ابو القاسم بن محمد معروف و فاضل مشهور - جُنید بغدادی - صوفی و عارف وفات کرد < جُنید در اصل نهاوندی بوده است > ۲۹۷ هـ .

در سال ۳۰۱ ابو سعید جنابی رئیس فرقهٔ - قرامطه - در حمّام با دست غلامش کشته سد

در تاریخ ۳۰۹ هجری - حسین بن منصور حلّاج

به فتوای علمای بغداد بدستور - مُقتدر بالله -

کشته شد باینصورت که ابتدا دست و پای او را قطع

و بعد سر از تنش جدا کرده و در بالای جسر بغداد بدار کشیدند

و روز بعد بدن او را سوزانیده و خاکسترش را در دجله

ریختند و اتفاقاً پس از این واقعه آب دجله زیاد شد و پیروان

و اصحاب حلاج طغیان آب را از برکت خاکستر حلاج

نوشته اند .

در سال ۳۱۱ محمد بن ذکریا رازی طبیب مشهور وفات کرد

در ۳۱۷ هجری پیردان - ابوطاهر قرمطی -

در مکه عده زیادی از مسلمانان را در مسجد الحرام کشتند و

- حجر الاسود - را شکسته و با خود بردند و همراه آنها

بود تا زمان خلافت - مُطیع لله - در تاریخ ۳۳۹

به مکه بازگردانیده شد.

درسال ۳۲۰ قمری سپاه - بَزْبَوْ - به سرپرستی مُونِس - خادم برخلیفه شوریدند واورا هلاک کرده سرازتنش جداکردند.

مُقتدر - خلیفهٔ هجدهم عباسی و مدت حکمرانیش ۲۵ سال وروزیکه برتخت خلافت جلوس کرد ۱۳ ساله بوده

خلافت قاهر باللّه.

دو روز به آخر ماه شوال درسال ۳۲۰ ه محمدبن احمد مُعتضد برسند خلافت تکیه زد وکسان مقتدر را بگرفت و شکنجه نمود حتی برادرزادهٔ خود را دراطاقی زندانی کرد و درب زندان را باگچ مسدود کرد تا بمُرد و - شبده - مادر مقتدر را حلق آویز کرد.

قاهر بالله بقدری نسبت بمردم بدرفتاری وآزار

واذیت کرد تا در یکروز جمعی بخانهٔ او ریخته وچشمانش را

کور کردند . مدت خلافت او یکسال و ۶ ماه بوده .

از مردی عرب نقل شده که گفته من در مسجد جامع منصوری

در بغداد نماز میخواندم مرد نابینائی را دیدم که لباسی مُندرس

در تن داشت و از مردم صدقه طلب میکرد و میگفت آخر

من تا دیروز خلیفه بودم پُرسیدم این شخص کیست گفتند

قاهر بالله - عباسی است .

گفتم - نعوذاً بالله مِن نکباتُ الزّمان - واین

درس عبرتی است از بی اعتباری دنیا .

خلافت الرّاضی بالله .

فردای روزیکه - قاهر - راکور کردند - راضی بالله -

ازمردم بیعت گرفت وی مردی ادیب .
شاعر وسخی وجوانمرد بود با مردم به احسان رفتار
میکرد .

راضی ۶ سال و ۱۱ ماه خلافت کرد و در
سال ۳۲۹ هجری بمرض استسقا از دنیا رفت علّت
مرگ او را کثرت در جماع نوشته اند .

متقی بالله .

ابراهیم بن مقتدر پس از مرگ راضی بخلافت رسید .
یکی از ترکان بنام - ابوالوفا - پس از چهار سال
از خلافت متقی بر او شوریده وپس از دستگیری چشمانش
را کور کرد این واقعه در ماه صفر سال ۳۳۳ هـ رخ داده

خلافت المستکفی بالله .

پس از عزل متقی مُستکفی باللّه بجای او خلیفه شد

داو را هم بعد از یکسال و نیم - احمد بن بُویه دیلمی

دستگیر و چشمانش را کور و دار الخلافه را غارت کرد .

خلافت مطیعُ للّه

چون مستکفی را کور و از خلافت خلع کردند مردم با

فضل بن جعفر مقتدر ملقّب به مطیعُ للّه بیعت کردند مینویسند

در سال اوّل خلافت او در بغداد قحطی عظیمی واقع شد

بحدیکه مردم بسیاری از گرسنگی مُردند و اجسادشان در

کوچه ها ریخته و سگها میخوردند .

در سال ۳۳۴ شبلی صوفی معروف و مُصاحب

جُنید - و حلّاج - وفات کرد .

در سال ۳۳۹ ابو نصر فارابی - حکیم مشهور

در - دمشق - وفات یافت و در همین سال

بود که - حجر الأسود - را به مکّه بازگردانیدند .

و نیز در سنهٔ ۳۵۲ در روز عاشورا - مُعزّالدّوله دیلمی

اقامهٔ ماتم برای حضرت سید الشهدا را در بغداد معمول کرد

و بالاخره در سال ۳۶۳ مطیعُ للّه فالج شد و زبانش

لال گردید و خود را خلع کرد .

ذکر خلافت الطّایع للّه

عبدالکریم الطّایع پسر مُطیع بجای پدر نشست و در آنتاریخ

۴۳ سال از عمرش گذشته بود و در ایّام او عضدالدّوله

دیلمی بر بغداد مُسلّط شد .

در سال ۳۷۲ عضدالدّوله درگذشت و جنازهٔ او

را از بغداد به نجف بُرده در آنجا بخاک سپردند .

در تاریخ ۳۷۹ - بهاء الدوله - الطایع را از تخت

بزیر کشیده دار الخلافه را غارت کرد.

خلافت القادر بالله.

در همان شبی که طایع را خلع کردند - ابو العبّاس احمد بن اسحق -

مُلقّب به - قادر بالله - بجای عموی خود نشست و

از خلافت جز اسمی بهره نداشت تا در ماه ذیقعده در

سال ۴۲۲ در گذشت.

روزگار خلافت القائم بامر الله.

در ماه ذیقعدهٔ سال ۴۲۲ هجری پسر - قادر - قائم به امر الله

بر تخت خلافت جلوس کرد و مینویسند او در بین خُلفای

عبّاسی در احسان و عدل و صدقات و رسیدگی

به شکایات مردم مُمتاز بوده اتّفاقاً - ارسلان - نامی

از ترکان ویرا گرفته زندانی میکند و قائم
شرح گرفتاری خود را نوشته و به مکّه برای - طغرل بیک
میفرستد طغرل بارسیدن نامهٔ - قائم - برارسلان
تاخته و پس از پیروزی وکشتن او - قائم - را براریکه خلافت
می نشاند .

در زمان خلافت - القائم - در تاریخ ۴۲۸ ابوعلی حسین
بن عبدالله بن سینا - معروف به - شیخ الرئیس - در
همدان وفات کرد .

و در سال ۴۳۰ حکیم عارف و شاعر دانشمند و
عالیقدر - ناصرخسرو - وفات کرد - این چند بیت از اوست

نام خسرو بجائی میگذشت - مست ولایعقل نه چون خمّارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو - بانگ برزد گفت که ای نظّارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین - اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

در سنهٔ ۴۵۵ خُطبه بنام سلطان محمّد خوانده شد .

در سال ۴۶۱ مسجد جامع دمشق سوخت و در سال ۴۶۵ الب ارسلان کشته شد .

در تاریخ ۴۶۷ قمری - علی بن الحسن - معروف به - باخرزی شاعر مشهور در مجلس اُنس کشته شد و این رباعی از شیخ طوسی در بارهٔ او معروف است .

مَفخر دهر شیخ باخرزی ——— باللّه از تو به آرزی آرزی

باخردمند کی توانی زیست ——— چون تورا گفته اند باخرزی

و هم در سنهٔ ۴۶۷ - قائم به امر الله - وفات کرد و علّت مرگ وی آن شد که فصد کرد و بخواب رفت و مُوضع فصد پاره شد و آنقدر خون از بدنش رفت تا هلاک شد .

نوشته اند در ایّام خلافت او چنان قحطی سختی در

- مصر - شد که از زمان - یوسف صدیق تا آن تاریخ

سابقه نداشته و مدّت ۷ سال طول کشید و کار بجائی

رسید که مردم علاوه بر یکدیگر گوشت سگ و گربه حتی مُردار

را نیز میخوردند .

حکایت . نقل شده که در روزگار قحطی در مصر زنی را

دیده اند که در شهر - قاهره - گردن بندی از جواهر بمردم

عرضه کرده و فریاد میزده که آیا کسی هست که این جواهر را از

من بگیرد و هموزن او به من نان بدهد کسی پیدا نشده .

خلافت المقتدی بامر الله .

بعد از قائم پسرش - ابو القاسم عبد الله مقتدی به امر الله

خلیفه شد و او مردی عالی همّت و از نجبای بنی عبّاس بوده

وامر کرد مُغنیات را از شهر بیرون کردند .

در سال ۴۸۵ حسن بن علی مُلقّب به نظام المُلک طوسی - وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی به قتل رسید واو اوّلین کسی استکه مدرسه بنا و تاسیس کرده .

وبالاخره در سال ۴۸۷ مُقتدی وسیلهٔ جاریه اش بنام - شمس النّهار - مسموم گشت .

دُوران حکومت المستظهر باللّه .

چون - مُقتدی - از دنیا رفت پسرش - مُستظهر باللّه بر کرسی خلافت نشست واو هم مردی کریم و دوستدار عُلما بوده .

خلافت مُسترشد باللّه .

پس از درگذشت مستظهر فرزندش - مُسترشد بجای او

نشست و باآنکه مردی بسیار شجاع بود باز در جنگ
باسلطان مسعود برادرزادهٔ سلطان سنجر شکست
خورد و سلطان مسعود - مُسترشد - را با تمام خواصش
در قلعه ای نزدیک - همدان - زندانی کرد و مردم
- بغداد - ازاین واقعه بسیار متاثر شده منابر مساجد
را شکسته و نماز جماعت را منع کردند تاآنکه - سلطان سنجر
نامه ای به سلطان مسعود نوشت که فوراً مُسترشد را
درنهایت احترام به بغداد برگرداند و او هم دستور سنجر را
اجرا کرد ولی همینکه - مُسترشد - وهمراهانش به - مراغه -
رسیدند ۱۷ نفر ازفدائیان صبّاح به چادر مُسترشد
حمله ور شده واورا با تمام همراهانش کشتند واین واقعه
در روز ۱۶ ذیقعده سال ۵۲۹ اتفاق افتاده .

ودرسال ۵۲۵ حکیم عارف واستاد مولوی
- ابوالمجد مجدود بن آدم - مشهور به حکیم
سنائی غزنوی وفات کرد.

ذکر خلافت راشد بالله

پس از قتل مسترشد پسراو - ابومنصور جعفر راشد
خلیفه شد امّا در تاریخ ۵۳۰ هجری سلطان مسعود با
جنگیدن مختصری با سپاه راشد داخل - بغداد -
شد وراشد بطرف - اصفهان حرکت کرد ولی در
آنجا باز هم جماعتی از فدائیه براو حمله ور شده وخونش را
ریختند سال ۵۳۲ قمری.

حکومت المتقی لامرالله

عموی راشد - ابوعبدالله محمد - پس از او

امر خلافت را بدست گرفت و طریق عدل

و عدالت در پیش گرفت .

در سال ۵۴۷ - انوری - شاعر معروف از دنیا رفت

و او را در شهر - بلخ - بخاک سپردند .

و از کارهای متّقی تجدید درب مکّه و ضمناً تابوتی از

- یاقوت - برای خود ساخته است .

وفات او در سال ۵۵۵ هجری اتّفاق افتاده .

خلافت المستنجد باللّه

چون متّقی از دنیا رفت فرزند او - ابوالمظفّر یوسف

مُستنجد - بجای وی جلوس کرد .

مُستنجد شاعری بلیغ و سُخنوری مشهور بُوده و در ضمن

مردی عدالت پیشه و دائم با مُفسدین جدال میکرده .

مینویسند او مرد نمّام و مُفسدی را زندانی کرده بود

یکی از نزدیکان مُجرم پیش خلیفه میرود و ۱۰ هزار

درهم تقدیم میکند تا او را آزاد نماید. مُستنجد - در

جواب میگوید من ۱۰ هزار دینار به تو میدهم که یکی دیگر

از اشرار و مُفسدین مانند او را برای من پیدا کنی تا او

را بزندان بیفکنم و مردم را از آزارش در امان نگاهدارم.

در سال ۵۶۵ راغب اصفهانی ادیب و شاعر

معروف که تفسیری نیز بر قرآن کریم نوشته وفات کرد.

و این اشعار از او است.

زصد هزار محمّد که در جهان آید - یکی بمنزلت و جاه مُصطفی نشود

اگرچه عرصهٔ عالم پُر از علی گردد - یکی به علم و سخاوت چه مرتضی نشود

جهان اگرچه ز موسی و چوب خالی نیست - یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

مستنجد در سال ۵۷۶ از دنیا رفت .

خلافت مستضیئ بنور الله

ابو حسن (ابو محمد حسن) علی مستضیئ بنور الله بعد از پدر بخلافت رسید و نوشته اند او مردی جواد و کثیر الخیر بود و چون بحکومت رسید ۱۳۰۰ خلعت بر ارکان دربار پوشانید .

در سال ۵۷۶ خواجه رشید وطواط منشی و کاتب دربار سلطان خوارزمشاه و مولف کتاب - حدائق السحر - وفات کرد و در تاریخ ۵۷۷ نیز مستضیئ از دنیا رفت .

روزگار خلافت الناصر لدین الله

چون مستضیئ از دنیا رفت فرزند او - ابو العباس احمد - در روز اول ذیقعده سال ۵۷۷ هجری بخلافت رسید .

ناصر مردی مسلمان و خداپرست و صاحب
عقل و باشهامت بوده در دوران فرمانروائی او
هر جا شراب بود بیرون ریختند و الات لهو ولعب
را شکستند و روزی و ثروت مردم نیز زیاد شد .
ناصر شیعه مذهب و مدت خلافتش از همهٔ بنی عباس بیشتر
بوده است .

در دوران او در سال ۵۸۱ حکیم و شاعر بلند پایه
(خاقانی شیروانی) وفات کرد .

در تاریخ ۵۹۷ زلزلهٔ عظیمی در مصر و شام روی داد و
بسیاری از خانه ها را خراب و ویران نمود .

در سال ۶۰۶ در روز عید فطر - فخر رازی -
صاحب تفسیر کبیر در - هرات - درگذشت .

درسال ۶۰۸ سپاهیان تاتار ومغول به بلاد وشهرهای اسلام هجوم کرده وهمه جارا بخاک وخون کشیدند .

ناصر - درماه رمضان سال ۶۲۲ بمرض - قولنج - درگذشت ومدت خلافتش ۴۷ سال بطول انجامید .

ازبناهای او - بقعهٔ عباس وائمهٔ علیهم السلام میباشد که در - بقیع - ساخته ومادرش هم قبه ای برای حضرت حمزه - در - احد - بناکرده وبه امر ناصر در ۶۰۶ هجری در - سامره - بین صفه وسرداب مقدس دربی ازچوب - ساج - وبطور مشبک ساخته شده که هنوز هم موجود وازنفایس عالم است .

خلافت الظاهر بامر الله .

در تاریخ ۶۲۲ هجری پس از فوت - ناصر -
ابو نصر محمد ملقب به - ظاهر بامر الله - پسرش بجای
وی نشست واو هم مردی بود نیکو سیرت و بنای
عدل و داد نهاد و اموال گرفته شده از مردم را به
به آنان پس داد و زندانیان را آزاد نمود و در اول روز
خلافت صد هزار دینار بین علما تقسیم کرد لکن مدت
فرمانروائیش ۹ ماه و چند روز بیشتر طول نکشید و
حاجبش او را کشت ۶۲۳ هجری

خلافت مستنصر بالله

بعد از قتل - ظاهر - پسرش - مستنصر بالله - خلیفه شد
و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و مساجد و پلها و راه
های زیادی ساخت و اهل علم و ایمان را بزرگ

وگرامی داشت و در جانب شرقی دجله

مدرسه ای بسیار عالی ساخت و موقوفهٔ زیادی

جهت هزینه مسجد و معاش طلّاب قرار داد و چهار

مُدرّس با حقوق کافی استخدام کرد و بیمارستانی هم

بنا نمود .

مُستنصر باللّه - با صد هزار سپاه بجنگ تاتار و مغول

رفته و آنقوم را شکست داد و در روز جمعهٔ دهم ماه

جمادی الثانی دنیا را وداع گفت .

در ایّام حکمرانی او چنگیز خان مغول فوت کرد ۶۲۴

در سال ۶۲۶ یاقوت حمیدی مؤلّف - مُعجم البُلدان -

وفات یافت .

در سنهٔ ۶۲۷ شیخ فرید الدّین عطار از دنیا رفت .

در تاریخ ۶۳۲ شهاب الدین سُهروَردی
صوفی معروف وفات کرد.
شیخ سعدی شاعر و سُخنور بزرگ نامی دو کلمهٔ از
وصایای او را طی نظمی نقل کرده است

بطرف بوستانش گفته سعدی — دو پندم داد شیخ سُهروردی
یکی بر عیب مردم دیده مگشا — دوم پرهیز کُن از خودپسندی

ذکر خلافت مُستَعصَم بالله

(و زوال دولت بنی عبّاس)

در سال ۶۴۰ قمری پس از وفات مُستنصر بالله
فرزند او - ابو احمد عبد الله مُستَعصَم - بجای
پدر بر مسند خلافت نشست و او آخرین خلیفهٔ از
عبّاسیان بود که در عراق سلطنت کردند و مدّت

فرمانروائی و خلافت آل عبّاس ۵۲۴ سال طول کشید.

چون مُستعصم بر سریر سلطنت جلوس کرد امور مُلک و ملّت را به وزیر خود - مؤیّد الدّین علقمی قمی - سپُرد و خود به کبوتر بازی و لهو و لعب و عیش و نوش مشغول شد و از طرف دیگر پسرش ساکن و خانه‌های شیعیان را غارت کرده و گروه بسیاری از سادات را اسیر و بنا بر روایتی هزار دختر از علویّه غنیمت گرفت.

لاجرم - علقمی - سپاه مُستعصم را از اطاعت و حمایت او دور ساخته و مُتفرق نمود تا شاید یکی از نوادگان امیر المومنین (ع) را بخلافت برساند.

تا زمانیکه در سال ۶۵۶ - هلاکو - با لشگر.

تاتار در روز عاشورا وارد ـ بغداد ـ شد ـ علقمی ـ
که از رفتار مُستعصم و پسر او و آزار شیعیان و
ظلم و جور نسبت به سادات علوی دل پُر خونی داشت
به ـ مُستعصم ـ گفت پادشاه تاتار قصد دارد دختر
خود را به پسر شما ـ امیر اَبُو بَکر ـ بدهد و شما را هم در
خلافت باقی گذارد و مصلحت در این استکه
بمنزل ایشان بروید و با این مواصلت از ریختن خون
مردم بی گُناه جلوگیری نمائید ـ مستعصم ـ با جماعتی
از اعیان و اکابر دولت و علما بمنزل ـ هلاکو ـ
رفتند و چون تمامی رجال و علما و فُقها حاضر شدند
لشگر مغول و تاتار با شمشیرهای برهنه بر آنان ریخته
و همگی را گردن زدند و تا ۴۰ روز در ـ بغداد ـ این

کشتار ادامه داشت تا آنجا که نهری از خون جاری شد و دیگر نامی از - بنی عباسی - باقی نماند و - مستعصم و ابوبکر - فرزند او را در چادری بسته آنقدر کوبیدند تا هلاک شدند .

مینویسند روزیکه مُستعصم و یارانش بملاقات هلاکو رفتند عبا - و - پیراهن - رسول اکرم را که از خلفا به ارث بُرده بود بر دوش داشت و - هلاکو - آن عبا و پیراهن را سوزانید و خاکسترش را هم در دَجله ریخت و گفت من اینکار را بقصد اهانت نکردم بلکه خواستم تا این پیراهن و عبا که بدن خلفا آنها را مس کرده . تطهیر کرده باشم .

< خاتمه >

زندگینامهٔ شهریاران بزرگ ایران و خدمات ارزندهٔ آنان

کوروش کبیر

کورش - دوم پسر - کمبوجیه - که بعدها به کورش کبیر معروف شد در سال ۵۵۸ پیش از میلاد بجای پدر برتخت سلطنت جلوس کرد و در نتیجهٔ فتوحات شگفت انگیز خود امپراطوری عظیمی تشکیل داد که نظیر آن تا آن تاریخ بوجود نیامده بود.

مورخین درباره تولد کورش چنین نوشته اند - استیاژ در خواب دید از وجود دخترش - ماندان - یا - ماندانا سیل عظیمی جاری شد که تمام قارهٔ آسیا را فرو پوشانید - استیاژ - بار دیگر در خواب دید - تاکی - از پیکر دخترش بیرون آمد و سراسر خاک آسیا را پوشانید

وچنان وحشت و هراسی سراپای او را بلرزه در

آورد که دخترش را در خارج قلمرو خود به - کامبیز - یا

- کامبوجیه - بزنی داد و سرانجام او را از - مشوش -

به - اِکباتان - احضار کرد و این دختر فرزندی به دنیا آورد

که همان - کورش - معروف میباشد .

اُستیاژ - طفل او را به - هارپاک - یکی از سرداران

خود سپرد و فرمان داد تا او را به قتل برساند - هارپاک

که از کشتن او ناراحت بود و بیم داشت از اینکه روزی

ماندانا - پس از مرگ پدر به انتقام خون فرزندش او

را از میان بردارد کودک را بیکی از شبانان پادشاه

بنام - میترادات - سپرد تا او را از بین ببرد .

اتفاقاً این چوپان زنی داشت که فرزندی مرده زائیده

بود و شبان را راضی کرد تا کودک را بجای
فرزندشان نگاهداری نمایند و او هم بچهٔ مُرده را به
- هارپاک - نشان داد و ویرا از مُردن بچه مُطمئن ساخت
و خواست پروردگار چنین بود که کودک در دامان این زن
مهربان بزرگ شود و - استیاژ - از وجود او آگاه گردد.
نوشته اند - آستیاژ - پس از اطلاع از وجود کودک
دو پسر - هارپاک - را کشته و گوشت آنان را به پدر
خورانیده و سپس سرهای آنها را هم در سبدی برای
- هارپاک - فرستاده است .
امّا چندی ازاین واقعه نگذشت که - هارپاک - با فرستادن
نامه ای به - شوش - کورش را بر ضدّ دولت - ماد -
وادار به قیام کرد .

ـ کورش ـ با قوای استیاژدر ـ پاسارگاد ـ
جنگیده و فاتح شد و بقیهٔ سپاه ـ استیاژ ـ را
با خود او زندانی نمود ـ مادها ـ پس از آنکه ـ اکباتان
از طرف ـ کورش ـ تسخیر شد او را به پادشاهی دعوت
و دولت ـ ماد ـ ضمیمهٔ پادشاهی پارس گردید .

تصرف لیدی .

لیدی ـ دولتی مقتدر بوده و علاوه بر سپاهیان سوار
بسیار متحدین بزرگی نیز مانند ـ مصر و بابل ـ داشت
مینویسند ـ کرزوس ـ پادشاه لیدی یکنفر از مامورین خود
را با پول فراوان جهت تهیهٔ و جمع آوری سرباز بجزایر
یونانی آسیای صغیر فرستاد ولی فرستادهٔ او به پارس
فرار کرده و کورش را از خطر حملهٔ ـ کرزوس ـ آگاه میسازد

کورش قبل از آنکه - اسپارت به کمک لیدی

بشتابد در سال ۵۴۶ لشگرکشی بطرف لیدی را

آغاز کرد و سپاهیان کورش پس از عبور از رود - دجله -

در نزدیکی - نینوا - و مرز لیدی به کرزوس پیغام داد

تا به اطاعت پارسیان گردن نهد ولی او از قبول پیام

وی سر باز زده و جنگ بین طرفین شروع شد .

کورش در این نبرد شتر سواران خود را در صفوف اوّل

سپاه قرار داده و اسب های سوار نظام لیدی که

تا آنروز شتر ندیده بودند بوی این حیوان اثری عجیب

در شامهٔ آنها باقی گذاشت و دچار چنان ترسی شدند

که سواران نتوانستند بر آنها مسلّط شوند و ناچار به

عقب نشینی شدند کرزوس در شهر - سارد - که

استحکامات فراوانی داشت متحصن شد

تا شاید در اول بهار متفقین او برسند و به این ترتیب

دروازهٔ شهر سارد بروی سپاه کورش باز شد در اینموقع

دیگر کرزوس که از همه طرف مأیوس شده بود تصمیم گرفت

تا خود و خانواده اش را در آتش بسوزاند که پارسیان بموقع رسیده

و از این عمل او جلوگیری کردند .

تصرف شهرهای یونانی آسیای صغیر .

تسخیر لیدی ایجاب میکرد که کورش بتصرف شهرهای یونانی

آسیای صغیر بپردازد و این شهرها نیز در اثر نبوغ کورش

یکی پس از دیگری مفتوح گردید .

فتح بابل - کورش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد

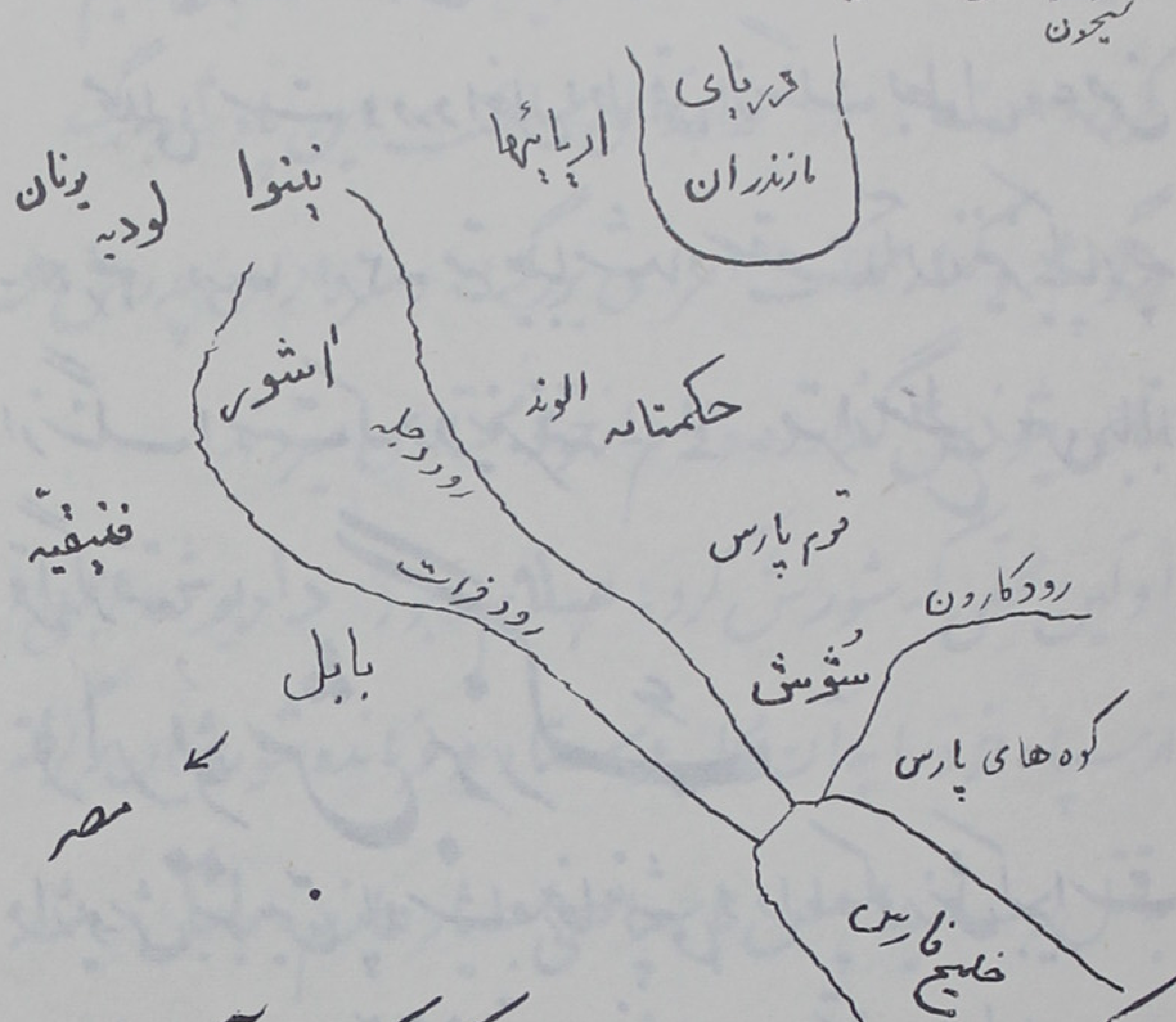
عملیات جنگی خود را برعلیه بابل آغاز کرد و دستور داد

مسیر رود - فرات - راکه فصل کم آبی آن رودخانه بود ازطرف شهر - بابل - بسوی دیگر بگردانند تاهم سپاه بابل ازحیث بی آبی درزحمت افتد وهم راهی برای رخنه وورود به بابل که با دیوارهای بلند و محکم محصور بود پیدا نماید وسپس باسپاهیانش بطرف اردوی - بالتازار - که درمحل - اپیس - اردو زده بود حمله کرده وبروی نیز غالب گردید وپس ازورود به بابل امرکرد تا سربازان ازقتل وغارت وتخریب و ویران کردن معابد خودداری نماینده درعوض مردم بابل هم مقدم اوراگرامی شمردند وکورش همچنین اهالی انجارا را درمعتقدات مذهبی خودشان آزادگذاشت ودرسال ۵۳۸ قبل ازمیلاد رسماً پادشاه بابل شناخته شد .

(کورش در برابر تاریخ و آخر کار او) .

کورش بگواهی همه مورّخین یکی از بزرگترین شخصیت های تاریخ بوده و از لحاظ سیاست و جوانمردی و تهوّر و آزادمنشی کم نظیر بوده است تا آنجا که در مدّت قلیلی سه امپراطوری - ماد - لیدی - و بابل - را به یک کشور بزرگ که از حیث وسعت و عظمت تا آن تاریخ بیسابقه بوده است مبدّل کرد و همانطور که در بالا اشاره شد مردم جمیع متصرّفات وی با آنکه سرزمینهای آنان را با قوّهٔ قهریه و جدال تحت تبعیّت کشور خود در آورده بود به او با نظر احترام می نگریستند و او را از جان و دل دوست میداشتند و ایرانیان کورش را پدر خطاب میکردند و در آخر کار سپاهیان ایران در جنگ بزرگی که با - ماساژت -

هاکردند ازپای درآمدند وکورش نیز دراین معرکه بقتل رسید



کورش - اعلامیه ای صادر کرد که متن آن برروی استوانه ای ازگل پخته و به - استوانهٔ بابلی - معروف و در لندن ضبط است چنین مینویسید .

(من وسعت خاک ایران را تا - سیحون - رسانیده و ۷۰ سال

زندگی کرده ام >

مَقبَرهٔ کُورش در - پاسارگاد - وبنای سنگی مجللی است و در داخل اطاقی ازسنگ بطول وعرض - ۳٫۵ در - ۲٫۱۰ - متر میباشد وسقف آن نیز یکپارچه ازسنگ است که رویهمرفته - ۱۱ - متر ازسطح زمین بالا قرار گرفته .

داریوش بزرگ

داریوش سومین پادشاه هخامنشی و داماد کورش کبیر است وی در سال ۵۲۲ قبل ازمیلاد بر تخت سلطنت نشست و درحدود ۶۵ سال زندگی کرد کارهای بزرگ وجنگهای او بسیار است .

ازجمله کارهای داریوش تاسیس سپاه جاویدان است

که همواره آماده نبرد بوده است - ضرب سکه را -
را نیز او معمول داشته و سراسر ایران را به ۳۰ بخش تقسیم
کرده است . در ابتدای سلطنت این پادشاه بزرگ
در گوشه و کنار مملکت امرای بزرگ و سرداران پدرش همه
بنای شورش گذارده و دم از خود مختاری میزدند .
اولین محلی که شورش کرد - عیلام - بود - داریوش - جمعی از
از سپاه خود را به آن محل فرستاد و فرمانده شورشیان را گرفته
به قتل رسانید سپس با سپاهی بسیار عازم - بابل - شد
و با استفاده از غفلت دشمن و عبور از رود - دجله -
لشگریان - بابل - را شکست داده و آنجا را هم در تاریخ
۵۲۱ قبل از میلاد تصرف خود درآورد .
داریوش بزرگ - پس از تسخیر بابل بجانب - ماد -

حرکت کرد و تمامی شورشیان را مغلوب و فرمانده
آنان را پس از دستگیری و بُریدن ـ گوش ـ و ـ بینی ـ
مدّتی در دربارگاه میداشت تا سایر فرماندهان نتیجه شُرارت
و سرکشی را به ببینند و به این ترتیب و در مدّت ۷ سال
با جنگهای پی در پی کلیهٔ مُدّعیان سلطنت را از میان برداشت
داریوش ـ سفری نیز به ـ مصر ـ کرد و چون شنیده بود
ـ آریاندس ـ والی مصر قصد خود مُختاری دارد و مخصوصاً
بنام خود سکّه ضرب کرده او را هم بقتل میرساند .
داریوش ـ در مدّت اقامتش در مصر نسبت به روحانیّون
و ـ کهنه ـ احترام زیادی روا داشته و به این ترتیب نیز
اطمینان یافت که آنان حقوق ایرانرا در آن سرزمین حفظ نمایند

(تشکیلات داخلی در دوران داریوش)

داریوش کبیر در ادارهٔ متصرفات هخامنشیان - وایجاد راهها وسرعت رفت و آمد سپاه در لشگرکشی های - مصر - یونان - آسیای صغیر وترقی تجارت وضرب سکوک وادارهٔ امور کشور اقدامات شایانی نموده است.

داریوش - پس از آنکه کلیهٔ متصرفات خود را به چندین ایالت تقسیم کرد وبرای هر قسمت یکنفر والی فرستاد وغرضش این بود که قدرت در دست یکنفر قرار نگیرد وکسی دیگر را بنام فرمانده قوا به آن ناحیه روانه میکرد وبعلاوه برای آنکه هیچیک از مامورین از فرامین مرکز سرپیچی نکنند شخص دیگری را با شغل دبیری بهمان ایالت گسیل میداشت تا در خفا در کار یکدیگر نظارت داشته باشند.

وعلاوه براین تشکیلات که در آن تاریخ در هیچیک از ممالک سابقه نداشته هر سال دسته ای بازرس که آنانرا - چشم وگوش شاهنشاه - می گفتند به ولایات میفرستاد. داریوش - برای آنکه امر لشگرکشی بسرعت انجام شود جاده های زیادی در سراسر کشور بنا کرد و در طول راهها برای استراحت مُسافرین میهمانخانه ها ساخت وهمچنین در منازل بین راه اسب های تندرو و تازه نفس دائم حاضر بود که احکام و فرامین در موقع جنگ وصلح بسرعت ابلاغ گردد. بزرگترین جاده هائیکه در زمان - داریوش - ساخته شده جادهٔ - شاهی - است که از - شوش - شروع شده واز رود - دجله - وکنار - اربل - عبور میکرده وپس ازگذشتن از - حرّان - به - ساردس - ختم میگردیده

و ۲۶۸۳ کیلومتر طول داشته است و

۱۱۱ ایستگاه با اسبهای تازه نفس برای پیکهای

شاهی مُجهّز بوده است .

داریوش بزرگ - جهت سرکوب نمودن شورشیان

سپاهی بنام - سپاه جاویدان - بوجود آورد این سپاه

مرکّب از سواره نظام و پیاده و عدهٔ آن ده هزار نفر بوده

داریوش - با رعیّت در نهایت عدل و داد رفتار میکرد

و پس از انکه کشوری را تصرّف میکرد با مردم و حتّی روسای

آنان با رأفت و مهربانی رفتار میکرد و این امر از کتیبه ها

و نوشته های او بخوبی اشکار است و دولت هخامنشی

در زمان داریوش کبیر به کمال وسعت رسیده یعنی از شرق

به هندوستان از مغرب به دریای آدریاتیک - و

وغرب لیبی از شمال به - ماورای سیحون - و

دریای خزر و کوه های قفقاز از جنوب به - دریای عمان

- عربستان - و حبشه بوده است

شاهنشاهی خشایارشا

داریوش - پسری از زوجهٔ خود - آتوسا - داشت بنام

خشایارشا - و در سال ۴۸۵ قبل از میلاد پس از

درگذشت پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد .

مورخین - یونانی - او را مردی خوش صورت و خوشرفتار

نوشته اند - هرودوت - خشایارشا را مردی جسور و با

شهامت و جنگ آور شمار آورده و یاد آور شده است که

در هیچ موقع به دشمنان مجال شرارت و یاغیگری نمیداده .

در ابتدای سلطنت او خبر شورش بابل و مصر به او میرسد

خشایارشا - یکی از اُمرای خود را به بابل فرستاد تا فتنهٔ یاغیان را بشدّت سرکوب و خاموش نماید و پس از آن چون مصر و یونان هم بر خلاف عهد و پیمانیکه با - داریوش - بسته بودند ساخلو ایران را از خاک خود خارج کردند سخت خشمناک شده و سوگند یاد میکند که به هیچیک از آنان رحم نخواهد کرد .

سپاه خشایارشا - را مورخین در حملهٔ به - یونان - تا پنج ملیون نفر نوشته اند .

در این سپاه - سربازان - اُسوری - موصل - و عراق - کلاه خودهای آهنی و پیراهنی از پشم داشته اند سپاهیان - خراسان - سیستان - کاشمر - بلخ - سمرقند - هرات - کابل - و مرو - با

باسپرهائی از خیزران و کمان بلند و تبرزین از فولاد مجهّز بوده اند .

سپاه هندوستان - باالبسه محلّی و تیر و کمان .

سپاه مازندران - بالباس و شلوار چرمی و مسلّح به خنجر و شمشیر بوده اند .

سپاه حبشه - بالباسی از پوست پلنگ و شمشیر و کمانی از نی و تیرهای آنان در داخل جعبه با پیکانی از سنگ خارا بوده است .

سپاهیان عرب - قبای استین بلند و گشاد که دامن خود را به کمر زده و دارای نیزه های بلند بوده اند .

اهالی سپاهان و بختیاری - بالباسهای الوان و تیر و کمان مجهّز بوده اند .

تعداد کشتی های جنگی که از ـ هند ـ حبشه
ـ مراکش ـ آورده بودند تا ۱۲۰۰ فروند نوشته اند
و پس از آنکه تمام سپاه ـ خشایارشا ـ در ساحل
ـ مدیترانه ـ جمع شدند وی بالای ارابهٔ سلطنتی
از آنان سان می بیند و با این سپاه یکایک شهرهای
یونان را مسخر نموده تا به دروازهٔ ـ آتن ـ میرسد و تمام
قلاع اطراف شهر را پس از تصرف ویران میکند و بعد
اهالی ـ از زن و مرد و پیر و جوان ناچار خانه های خود
را رها کرده و به معبد ـ مینرو ـ [illegible] ـ پناهنده میشوند
ولی سپاهیان ایران معبد را به آتش کشیده و به تل خاکستر
مبدلش میسازند و این عمل را به تلافی چهار هزار سپاه
رشید ایرانی که در زمان سلطنت ـ داریوش ـ به امر

- میلتیاد - Miltiades - سرکردهٔ یونانی

درسرزمین - ماراتن - قطعه قطعه کرده بودند انجام میدهند

اردشیر بابکان

پس ازانکه - اردوان - پادشاه - اشکانی - درجنگ

با اردشیر درسال ۲۲۴ میلادی کشته شد سلطنت ایران

برای - اردشیر - بلامنازع شد واو پس ازاین جنگ

- تیسفون - رانیز فتح کرد .

اردشیر موسس سلسلهٔ - ساسانی - ونام پدرش بابک

وجدش - ساسان - بوده است .

اردشیر - عقیده داشت که سلطنت وآتشکده باهم

بستگی دارند بهمین جهت برقدرت - موبدان - زرتشتی

افزوده وآتشکده هارا آباد ساخت وتجدید کتاب

اَوِشتا - و ترجمهٔ او در زمان وی صورت گرفته .

شاپور اوّل -

شاپور اوّل فرزند اردشیر بابکان پس از مرگ پدر به تخت سلطنت نشست و او نیز جنگهای بسیار کرده است .

شاپور - سلطانی با عزم و شجاع بوده و مردم او را بسیار دوست میداشتند از وقایع زمان وی اسارت - Valerian - والِرین - امپراطور روم - بوده و دیگر ظهور - مانی - نقاش است که دعوی پیامبری میکرده شاپور ابتدا به او گروید ولی بعداً به آئین - زردشت - برگشت .

شاپور اسیران رومی را به ساختن سدّ - شادروان - و پل - شوشتر - واداشته و از نیروی آنان جهت عمران

و آبادانی کشور را استفاده کرده است

پادشاهی خسرو انوشیروان دادگر

قباد ۳ پسر داشت - کاوس - ژام - خسرو

کاوس چون در بین مزدکیان تربیت یافته بود و دین

- مزدک - را پذیرفته بود - قباد - میکوشید تا او را به

ولیعهدی انتخاب نماید ولی بعداً به این فکر افتاد که

- خسرو - را جانشین خود کند و بنا به تحریک خسرو مجلس

مناظره ای از - مزدک - و طرفداران او با جمعی از

- موبدان - بزرگ زردشتی ترتیب داده شد و پس از

شکست مزدک سربازانیکه به امر خسرو قصر شاهی را

احاطه کرده بودند به درون ریخته مزدک و تمام پیروانش

را به قتل رسانیدند و اموال همهٔ مزدکیان را ضبط

و از آن پس مذهب - مزدک - در ظاهر منسوخ شد
امّا در باطن تا مدّتی بعد از اسلام نیز پیروانی داشته
انوشیروان - بعد از پدر سپاه چریک را به سپاه
دائم که از خزانهٔ دولت حقوق میگرفتند مبدّل کرد مخصوصاً
به سواره نظام که از بین نجبا انتخاب میشد اهمیّت فراوان
میداد - مالیاتها را تعدیل کرد - در مرزهای مُهمّ کشور
مانند قفقاز - و - ارمنستان - پادگانهای قوی گذاشت
فتح یمن - در زمان انوشیروان - سیف بن ذی یزن
به دربار ایران پناهنده شد و از شاهنشاهی ایران بمنظور
تصرّف یمن کمک خواست - هرمز - نیز موقع را مناسب
شمرده و یکی از سرداران - دیلمی - را بنام - وهرز -
با عده ای سپاه همراه او فرستاد و دست حبشی ها را از

- یمن - کوتاه کرد و آن کشور را بتصرّف در آورد

ولی - سیف - در همان اوان کشته شد و این سرزمین تا

ظهور اسلام متعلّق به ایران بوده .

آخرین جنگ انوشیروان با روم .

پرستی ینوس - در جنگ با ایران نخُست قلعهٔ

نصیبین - را محاصره کرد ولی برخلاف تصوّر او خسرو

انوشیروان با آنکه پیر بود شخصاً بمقابلهٔ او رفت و نصیبین را

نجات داد و سپس قسمتی از سپاه ایران را به سرداری

- آذرماهان - به فتح - سوریه - روانه کرد و این سردار

تا - انطاکیه - پیشرفت و آنجا را تصرّف کرد و شهر را هم

آتش زد و امپراطور پس از این شکست ناچار از سلطنت

کناره گیری کرد و امپراطور جدید باد ان ۴۵ هزار

سکهٔ طلا - انوشیروان - راراضی کرد دست
از جنگ بکشد و از حملهٔ مُجدّد خودداری نماید .
نوشته اند جنگهای ایران و روم تا سال ۵۷۹ بعد از
میلاد دوام داشت و در اینسال انوشیروان درگذشت

خدمات و آثار انوشیروان -

خسرو انوشیروان - از لحاظ کشورگشائی وسیاست
و تدبیر و اصلاحاتیکه در امور اجتماعی و لشگری و اخلاقی
و معارفی به ایران کرده است به - عادل - معروف شده
دیگر از آثار معروف او - طاق کسری - یا ایوان مداین است
که در شرق - تیسفون - بنا شده و هنوز خرابه های آن
پس از ۱۴ قرن پابرجا و باقی است .
این پادشاه گذشته از تشویق علمای ایرانی دانشمندان

بیگانه را نیز به دربار خود جلب میکرد و از معلومات
سایر ملل هم استفاده میکرده و کُتب - افلاطون
و ارسطو - را به امراو ترجمه کردند علم طب هم در
زمان او مورد توجه دقیق قرار گرفت و در جُندی شاپور
مدرسهٔ طب دایر نمود و از پزشکان رومی در آنجا استفاده میشد
همچنین در دوران وی کتاب - کلیله و دمنه - را
- بُرزویه - طبیب بزبان پهلوی ترجمه نمود و این
کتاب را در قرن دوم هجری - عبدالله بن مقفّع - ایرانی
از پهلوی به عربی نقل کرد و باز از عربی بفارسی در آمد .
انوشیروان وزیری باتدبیر و عاقل بنام - بوذرجمهر -
داشته و بزرگترین افتخار و سعادت او این استکه
حضرت رسول اکرم (ص) در زمان او پا بعرصهٔ وجود گذارده اند

و درا یمورد میفرماید .

وُلِدْتُ فی زَمَنِ مَلِکِ العادِل .

یعقوب لیث صفاری

درهمان روزگاریکه - طاهریان - درخراسان و مرو حکومت میکردند - یعقوب - آن سپاهی دلیر و آزاده - سیستان - برای رهائی این دیار از تسلط تازیان به تلاش و مردانگی برخاست و در دلش شعله های آزادی سرکشی میکرد .

یعقوب - رویگر و رویگرزاده بود ولی طبیعت در نهاد و سرشت او منش نیکان و آزاد مردان نهاده بود - یعقوب - یاران خود را گرد آوده و برای گسترش داد و عدل و آزادی ایران قدمردانگی علم کرد و دیری

نپائید که بحکومت سیستان رسید سپس خراسان
را از - محمّد - پسر - طاهر - گرفت و آنگاه به کمک
و یاری دلاوران خود که بسیاری از آنان از جوانمردان
بودند حقّ مردم ستمدیده را از ستمگران میگرفتند و برای
تجدید عظمت و شکوه ایران بزرگ اراده کرد تا دامنهٔ
قلمرو خود را ادامه دهد او نخست مُدّعیان را یکی پس از
دیگری کنار زد و هر جا را مُسخّر کرد آئین مهربانی بجا
آورد و در همه حال فراموش نکرد که هدف او تجدید مجد
و عظمت ایران میباشد .

یعقوب - چون از کار - سیستان - و - خراسان
فراغت یافت ستمگرانی را که دست از آستین در آورده
بودند بسختی مجازات کرد و در همه جا بساط آرامش گسترد .

یعقوب - سپس بطرف کرمان روی آورد
وحاکم کرمان را در نزدیکی فارس شکست داد آنگاه
به سمت - کابل - تاخت و - هرات - را نیز تصرف
نمود و پس از تسخیر - گرگان - بود که از طرف خلیفه برای
او هدیه ای گرانبها آوردند ولی او از قبول خلعت خلیفه
خودداری کرد چون اراده کرده بود - بغداد - و - سامره -
را از وجود دستگاه تباهی و فساد بشوید و روی همین
تصمیم از راه - فارس - و - خوزستان - به مرزهای
- دجله - رسید و نزدیک - بغداد - اردو زد و
خلیفه که از بیم یعقوب برخود میلرزید به چاره جوئی افتاد
و سپاهی گرد آورد و روانهٔ کارزار کرد اما بخت با
خلیفه یاری کرد و یعقوب در اینموقع بمرض - قولنج -

دچار شد و عمر این سردار بلند همت و توانا که
اراده ای آهنین داشت به پایان رسید .

سلطان محمود غزنوی

پس از درگذشت - امیر سبکتگین - سلطان محمود
بجای او بر تخت سلطنت نشست و در صدد بر آمد قلمرو
شاهنشاهی را زیر پرچم یگانه ای در آورد ابتدا - سیستان
و - قهستان - را از دست آخرین پادشاه صفاری
در آورده ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید .
سلطان محمود - که از طرف خلیفه - یمین الدوله -
و - امین الملة - لقب گرفته بود شروع به گوشمال و تنبیه
یاغیان نموده و شهرهای - غور - و - خوارزم -

و - ماوراء النهر - را ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید

سلطان محمود - دریافته بود که بزرگترین

بتخانهٔ - هندوستان - در شهر - سومنات

در ساحل جنوبی شبه جزیرهٔ - کاتیاوار - قرار دارد و این

بتخانه گنجینهٔ عظیمی از سیم و زر و جواهر دارد - محمود - با

سپاهی انبوه به آنجا حرکت کرد و پس از نبردی توانست

بر شهر - انهلواره - پایتخت ولایت - گجرات - استیلا

یافته و سرانجام به پای حصار - سومنات رسید این حصار

بر بالای تپه ای مشرف به دریا قرار داشت و هندیان از

دو طرف برای دفاع سرسختانه میکوشیدند امّا سپاه

سلطان محمود که قلبی آکنده از مهر اسلام داشتند با

جدّیت فراوان بالاخره پس از ۳ روز بتخانه را تصرّف

نموده بود ـ محمود ـ خود با گرزی که در دست او

بود بت اعظم را درهم شکست و پاره هائی از آنرا

به ـ غزنه ـ و ـ بغداد ـ ارسال داشت .

سلطان محمود ـ درمراجعت ـ ری ـ را مسخر کرد

و پس از آن بر شهرهای ـ قزوین ـ و ـ ساوه ـ دست

یافت وضمناً پسرش ـ مسعود ـ بعد از مراجعت پدر به

ـ همدان ـ و ـ اصفهان ـ حمله کرد و عمال ـ علاء الدوله ـ

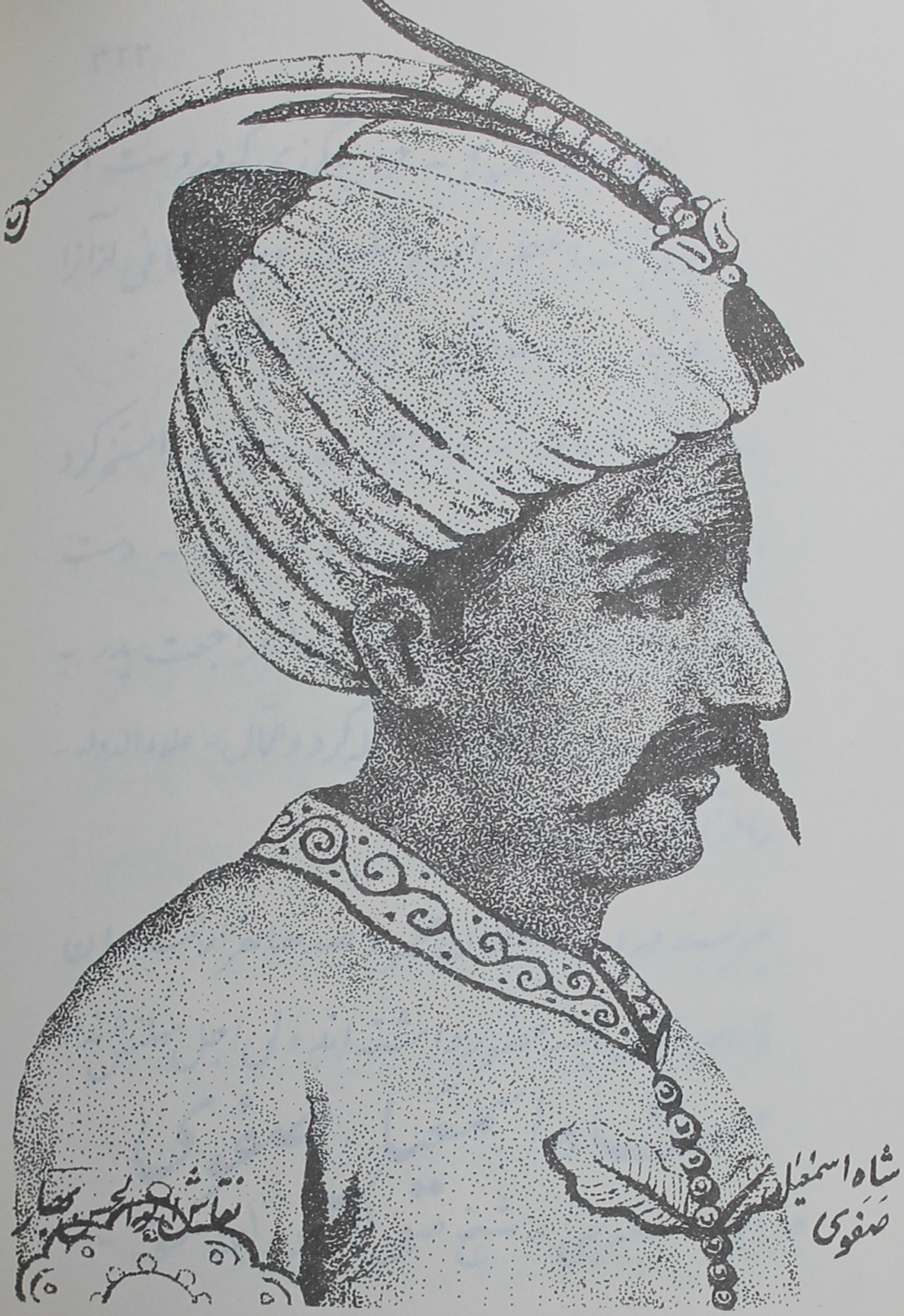
را از آنجا خارج نمود .

مینویسند در دربار سلطان محمود صدها نفر از شاعران

فارسی زبان همیشه حضور داشته اند ولی اجل مهلتش نداد

شاه اسمعیل صفوی

جد این سلسله یعنی ـ شیخ صفی الدین ابواسحق ـ


شاه اسمعیل
صفوی

اردبیلی - است وی از بزرگان عرفای
عصر خود بوده و پیروان بیشماری داشته و خود او
از مُریدان - شیخ تاج الدّین زاهد گیلانی بوده است
شاه اسمعیل - بنیانگذار دودمان صفوی پسر
شیخ حیدر - است و یکساله بوده که پدرش مقتول شد
و - یعقوب تُرکمان - که با آنان خویشی داشته - اسمعیل
و مادر و برادرانش را به اسارت درآورد و ۳ پسر شیخ حیدر
را در قلعهٔ استخر فارس زندانی نمود - اسمعیل - تا ۶ سال
پس از خلاصی در میان سادات - قوامی - گیلان
بوده و در همین جا بمذهب شیعه روی آورد و صوفیانی
که پیرو و از مریدان جدّ او بودند در سرزمینهای آذربایجان
و - ارمنستان - الجزایر مُتفرق شده بودند

به او پیوستند و او هم با پشت گرمی آنان از راه
- آستارا - به - اردبیل - آمد و سرانجام در ۱۴
سالگی از هشت قبیلهٔ آذربایجان - شاملو -
- اِستاجلو - تکلو - روملو - ارساق -
- ذوالقدر - افشار - وصوفیان قراباغ نیز
بیعت گرفت و چون این جماعت کلاهی از پارچه قرمز
برسر داشتند بنام - قزلباش - شهرت یافتند - شاه
اسمعیل - ابتدا سربازان دلیر خود را بسمت شیروان
هدایت کرد و در ولایت - شماخی - شروانشاه را
با دلیری از پای در آورد و به قتل رسانید شاه جوان
- باکو - را هم تصرف کرد و پس به - تبریز - روی
آورد و اهالی آن شهر مقدمش را گرامی شمردند و درهمان

شهر به سلطنت نشست و بنام خود سکه زد
و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد
شاه پس از آن به سوی - عراق عجم - لشگر کشید
و در نزدیکی - همدان - با - مُرادبیك اق قوینلو - جنگید
و او را شکست داد - مُرادبیک - بطرف شیراز گریخت
شاه اسمعیل - درنگ را جایز ندانست و بدنبال او
بشیراز رفت و پس از نبرد دیگری سلسلهٔ - اق قویونلو -
را بکلی از میان برداشته و بعد از مراجعت از شیراز و
دست یافتن به - عراق عجم - برای فتح قلاع شوشتر
و - هُویزه - مُهیّا شد و بار شادت - خوزستان -
را نیز جزء قلمرو خویش نمود و از راه - اصفهان - بسوی
- آذربایجان - بازگشت .

شاه جوان که بیاری سپاهیان رشید خود در همه جا پیروز شد بفکر از بین بُردن - ازبکان - افتاد که در آنموقع - سمرقند - بخارا - تاشکند - و فرغانه را متصرف شده بودند و حتّی بحریم خراسان نیز دست اندازی میکردند و یکبار هم تا - کرمان - تاخته بودند و از طرفی چون از نوادگان - چنگیز - و نسبت به مذهب تعصّب زیادی داشتند به آزار شیعیان میپرداختند و برای شاه اسمعیل مردم علاوه بر مقام سلطنت موقعیّت پیشوائی و مُرادی هم قائل بودند در راه جانبازی برای او لحظه ای تردید روا نمیداشتند .

شاه اسمعیل - با این سپاه بطرف - خراسان - حرکت کرد و - اُزبکان - که طاقت حملات دلیرانه

سپاهیان - قزلباش - راندا شتند به

- مَرْو - پناه بُردند ولی شاه ایران آنهارا تعقیب

کرده و - ازبکان - راکه در قلعهٔ مُستحکَم - مَرْو -

موضع گرفته بودند شکست داد وامیرآنان - شیبک خان -

نیز در میدان نبرد کشته شد .

بالاخره شاه جوان وجوانبخت ایران پس ازیک سلسله

جنگهای دیگر با دولت عثمانی وپس ازکوتاه کردن دستهای

بیگانه بار دیگر طرحی شکوهمند ازگذشتهٔ پُرعظمت ایران

برقرار کرد وسپس بدنبال یک بیماری چشم دیده ازجهان

فروبست .

درود فراوان برروان او باد که باز هم ایران را براهی یگانه

کشانید وروح ایرانی رامُتجلّی ساخت

شاه عبّاس کبیر

یکی از نامدارترین پادشاهان ـ صفویّه ـ شاه
عباس بزرگ است ـ در آغاز سلطنت او دولت
صفوی آنچنان گرفتار ضعف و پریشانی شده بود که همه تصوّر
میکردند که این دولت رو به انقراض رفته امّا شاه عبّاس
باانکه بسیار جوان بود با کاردانی و شجاعت بی مانندی
بر اوضاع مسلّط شد.

شاه عبّاس ـ مانند پیشینیان خود از طرف ـ خراسان ـ
گرفتار ـ ازبکان ـ و از جانب ـ آذربایجان ـ دچار
ترکان عثمانی بوده.

او در آغاز کار اردوی نیرومندی از جنگاوران ترک



شاه عباس کبیر

نقاش بهار
ابوالحسن

بنام ـ شاهسون ـ (شاه دوست

به وجود آورد و چون دریافته بود که در یکزمان نمیتواند

در دو جبههٔ شرق و غرب بجنگد ابتدا با دولت

ـ عثمانی ـ صلح کرد و چند شهر غربی را به آن دولت

واگذار نمود و سپس به ـ خراسان ـ رفت و در نزدیکی

ـ هرات ـ ازبکان را بسختی شکست داد و تمام نقاط

خراسان را از وجود آنان پاک کرد .

شاه عباس ـ بعد از فراغت از کار خراسان

فتنه هائی که در مرکز و جنوب ایران برپا شده بود فرو

نشانید و به پایتخت خود شهر ـ قزوین ـ بازگشت

و با استخدام و کمک کارشناسان اروپائی سپاه ایران

را با توپ و تفنگ مجهز کرد و آنگاه بجنگ با ترکان

- عثمانی - و سپاه آن دولت را در نزدیکی
دریاچه - رضائیه - درهم شکست و براثر این پیروزی
استانهای غربی را از آنان پس گرفت و نیز شهرهای
بغداد - کربلا - نجف - و سایر بلاد شمالی دولت
کنونی عراق را هم بتصرّف ایران در آورد .
شاعبّاس - گذشته از این پیروزیها وضع زندگانی
مردم را سر و سامان بخشید و در اکثر نقاط و راه ها پلها
- بازارها - مهمانسراها بنا کرد در زمان او مردُم به
آبادانی شهرها و کسب و کار و کشاورزی مشغول شدند.
صنایع کاشی کاری - معماری - زردوزی - نقاشی.
- گچ بُری - در دوره شاه عبّاس پیشرفت بسیار کرد
شاه عبّاس - پس از انتقال پایتخت از - قزوین -

ب - اصفهان - در این شهر بناهای بزرگ بازارها و مساجد بسیار عالی ساخت.

از بناهای بزرگ آن پادشاه در اصفهان.

- میدان نقش جهان - کاخ عالی قاپو - مسجد شاه - مسجد شیخ لطف الله - پل الله وردیخان - سی وسه پل - وخیابان چهارباغ - میباشد که تا امروز باقیست.

شاه عباس - برخلاف شاه اسمعیل وجانشینان او که نسبت بمردم شیعه تعصب خاصی داشتند با اقلیت های مذهبی نیز مانند - ارامنه - و - زردشتیان با کمال مهربانی رفتار میکرده وهمین توجه شاه به مسیحیان باعث شد که بین ایران واروپا ارتباط بازرگانی د

وتجارت برقرار شود و بدنبال بازرگانی ارتباط

سیاسی نیز بین ایران و کشورهای اروپائی گشوده شد

شاه عباس - نخستین سفیر - انگلیس - و

- اسپانیا - و - هلند - را به گرمی پذیرفت و خود

مأمورانی به دربار پادشاهان اروپائی فرستاد.

شاه عباس - به خوشنویسی - نقاشی -

- معماری - و موسیقی - علاقه فراوان داشت و

در زمان او هنرمندان در هر رشته به - اصفهان -

شتافتند و آثار گرانبهائی بوجود آوردند که نمونه های.

بسیاری از آنها هنوز باقیست

نادرشاه افشار

دوران پرشکوهی آغاز نشد دورانیکه پشتیبانی آن طلیعه



نادرشاه افشار

ابوالحسن بهار

روشنی بود و بر تارک آن نام - نادرشاه -
جلوه گری میکرد چهره تابناک و سیمای مردانه
مردی پر صلابت با قامتی بلند و شانه ها پهن و در
همه حال درست کردار و راست گفتار دوست نواز
و دشمن کش بسیار شجاع و متعصب بود .
نادر - پس از آنکه سپاه خود را در صحرای - مغان -
مستقر کرد از بزرگان و پیران با تجربه و نماینده گان مردم
در تمام شهرهای دور و نزدیک دعوت کرد تا در روز
۱۵ بهمن در آن صحرا گرد آیند و در اجتماع پر شکوه
- علی پاشا - مدافع سابق - گنجه - و سفیر دولت
- عثمانی - نیز حضور داشت .
نادرشاه - بعموم طبقات خطاب کرد که دیگر .

سرزمین ایران از هرجهت در امن وامان است

دشمنان خارجی سرکوب شده و دیگر دشمن داخلی و

دیاغی وجود ندارد ومنکه سرزمین ایران را بیاری خدا

وپایداری سپاهیان دلاور از تسلط دشمن رهائی داده ام

احساس میکنم که دیگر مأموریت من تمام شده وشما را در

این دشت گرد آورده ام تا برای کشور خود شاهی انتخاب

کنید ومنهم برای استراحت مدتی به ـ خراسان ـ

و ـ کلات ـ بروم وچون سخن ـ نادر ـ به اینجا رسید

فریادهای جماعت یکصدا بلند شد که ما از ـ نادر ـ

کسی را برای سلطنت سزاوارتر نمی شناسیم و سردار دلاور

که پافشاری مردم را دید سرانجام پذیرفت وشرط کرد

تا سلطنت در خانوادهٔ وی موروثی بماند وعامهٔ مردم

باشور و شعف این شرط را هم پذیرفتند.

نادرشاه - در دنبالهٔ فتوحات خود به - قندهار - نیز دست یافت و سپس سپاه بزرگ ایران حلقهٔ - پنجاب - را هم پشت سر گذاشت و به - پیشاور - رسید و با اراده‌ای استوار بسوی - دهلی - حرکت کرد و شهر - لاهور - نیز بادست ایرانیان سقوط کرد و - نادر - با نهایت شجاعت کلیهٔ سپاهیان - محمدشاه - سلطان - هند - را که مرکب از ۳۰۰ هزار نفر و ۲ هزار ارّاده توپ بود شکست داد و در اینموقع - محمدشاه - خود به دربار نادر آمده و استدعای عفو کرد - نادرشاه - هم در حق وی شرایط احترام را بجا آورد و به دعوت - محمدشاه روانهٔ - دهلی - شد و در آنجا سکه بنام - نادرشاه -

زده شد و با این بیت مزیّن بوده

هست سلطان سلاطین جهان = شاه شاهان نادر صاحبقران

و در سال ۱۱۵۱ هجری شاهنشاه بزرگ ایران.
مجدداً تاج و تخت سلطنت را به - محمّد شاه - بخشید و
او هم در عوض و بپاس قدرشناسی - غزنین - و کابل
و - پنجاب - را به شاه ایران و کشور ایران واگذار کرد.
نادرشاه - پس از پیروزیهای زیاد و عقد قرارداد
با دولت - عثمانی - دستور داد در - بندر عباس
کارخانهٔ - توپ - سازی احداث نمایند و در سال
۱۱۵۴ هجری دو کشتی هر یک بطول ۹۰ متر و با
۴ توپ بر ناوگان ایران در - خلیج فارس -
افزوده شد نوشته اند شاهنشاه ایران برای نیروی

دریائی قدر و قیمت فراوان قائل بوده

- بالاخره - مرغ شوم حادثه بالهای خود را گشود و ناسپاسانی از سپاه - قزلباش - در یک نیمه شب بچادر او ریخته و آن رادمرد بزرگ را از پای درآوردند و او درحالیکه سلاحی همراه نداشته باز دو تن از جنایتکاران نمک ناشناس را بکام مرگ فرستاد

دوران حکومت کریمخان زند

۱۱۷۲ - ۱۱۹۳

طایفهٔ - زند - یکی از طوایف - لُر - بودند و در نزدیکی - ملایر - روزگار میگذرانیدند و پیش از ظهور - کریم خان - چندان نام و شُهرتی نداشتند

ـ نادرشاه ـ پس از راندن ـ افغانان ـ
این طایفه را به ـ خُراسان ـ کُوچ داد ولی بعد از
درگذشت وی طایفهٔ ـ زَنْد ـ بسرپرستی ـ کریمخان ـ
بخاک اصلی خود مراجعت کردند .
کریمخان ـ ابتدا بسرکوبی بعضی از یاغیان
ـ عراق ـ رفت و نام وی بیش از پیش بلند شد
و سپاه کریمخان ـ اصفهان ـ را متصرف شده بطرف
ـ شیراز ـ حرکت کرد .

در شیراز ـ آغا محمّد خان قاجار ـ به امّید یاری
نزد ـ کریمخان ـ آمده و در سایهٔ حمایت او باقی ماند و در
اینزمان تمام کشور ایران در اختیار ـ کریمخان وکیل الرّعایا
حکمران عادل ـ زندیه ـ بُود و او هم بپاس حقشناسی



کریمخان
زند

مُتعرض خُراسان که ـ شاهرخ میرزا ای نابینا
ازخانواده ـ نادر ـ درآنجا حکومت میکرد نشد .

کریم خان وکیل الرعایا ـ با دشمنان خود نیز با
نرمی و مهربانی رفتار میکرده و در زمان او که ـ شیراز ـ
را مرکز و پایتخت خود قرار داده بود بسیار آباد گرد و
به امراو ـ بازار ـ و ـ مسجد ـ و ـ مدرسه ـ در
ـ شیراز ـ ساخته گردید .

در زمان حکومت وی از سراسر ـ اروپا ـ سفرائی
به دربار ـ ایران ـ آمدند واین نشانه ثبات سیاسی
وامنیتی بود که دست دادگستر شاه ایران برهمه جا گسترده
بود

فتح بصره ـ با دستور ـ کریم خان ـ و اعزام

سپاهی از راه خشکی و دریا بسر کردگی یکی از فرماندهانش بنام - صادق خان - پس از یکسال محاصرهٔ - بَصْرِه - سرانجام به تصرف - ایران - درآمد .

- کریمخان - در همهٔ مدت زمامداری خود لحظه ای از پرداختن به کارهای مردم خودداری نکرده و خسته نشد تا بالاخره در سن ۸۰ سالگی این سلطان عادل و دادگستر دیده از جهان فروبست .

رضاشاه کبیر

۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش

رهبر کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی - رضاخان پهلوی در ۲۴ اسفندماه سال ۱۲۵۶ در دامنهٔ - البُرز -



رضاشاه کبیر

نقاش ابوالحسن بهار

در روستای - آلاشت - از توابع سوادکوه

پا بعرصه وجود گذاشت وی فرزند سرهنگ

عباسعلیخان - پهلوی است هنوز بیش از

۴۰ روز از تولدش نگذشته بود که پدرش بدرود

حیات گفت و مادرش به تربیت او همت گماشت

وی در سن ۱۴ سالگی به پیروی از خوی نیاکانش و عشق

به سپاهیگری وارد - بریگاد قزاق - شد و مراتب سربازی

را آغاز کرد تا در سال ۱۲۹۴ (ش) به درجه سرهنگی رسید

او بیشتر فکر میکرد و کمتر حرف میزد بسیار موشکاف

و دقیق بود مدتی در - همدان - مأموریت داشت

و از آنجا برای تشکیل سازمان مسلسل قزاقخانه

مرکز - به تهران دعوت شد و در آن هنگام که

- بریگاد قزاق - به - دیویزیون - تغییر کرد

قوای - قزاق - به قسمتهای - اتریاد - تقسیم شد و

بریاست - اتریاد همدان - و سپس بفرماندهی نیروی

- کرمانشاهان - منصوب گردید

وی در سال ۱۲۹۷ بر اثر رشادت و جنگیدن با

اشرار متجاسر به درجه - سرتیپی - نایل و بفرماندهی هنگ

- تهران - انتخاب شد .

تا در سال ۱۲۹۹ برای برانداختن رژیم بیگانه کودتا

کرد و در کابینه - سید ضیاء - به وزارت جنگ منصوب

شد و نخستین گامی که - سردار سپه - برداشت

ساختن ارتشی متحد و نظامی نو برای ایران بود و پس

از آنکه امر قشون سامان یافت به تعقیب و سرکوبی

یاغیان شمال وجنوب وسایر نقاط کشور پرداخت
وپس ازخاموش نمودن فتنه های - آذربایجان -
و - گرگان - و - مازندران - امنیت کامل در
تمام کشور حکمفرما شد ودراین موقع مجلس شورای ملی
دریک جلسهٔ تاریخی رسماً پایان وسقوط دودمان قاجار
راااعلام ودر تاریخ ۲۴ آذر ماه ۱۳۰۴ (ش) طبق برنامه
رسمی مجلس شورای ملی - شاهنشاه پهلوی - به مجلس
تشریف فرما شدند ودر روز چهارشنبه ۲۵ آذر ماه سال
۱۳۰۴ جهت سلام رسمی در - کاخ گلستان - برتخت مرمر
جلوس و والاحضرت ولایتعهد درکنار ایشان جای
گرفتند آنگاه - شیخ السفراء - بعرض تهنیت پرداخت
ودرسال ۱۳۰۶ بفرمان واراده ناجی ایران دولت

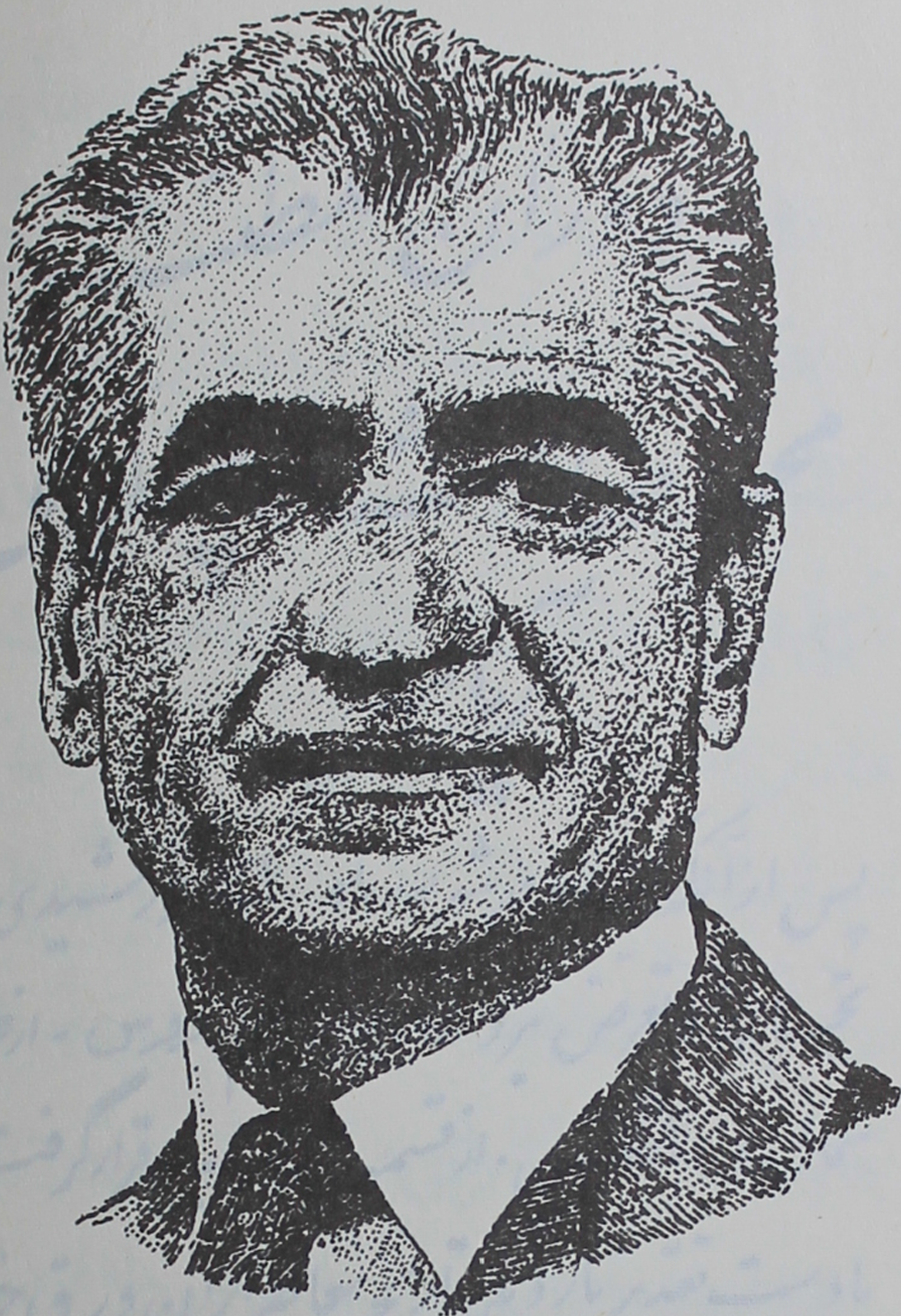
-لغو کاپیتولاسیون- را اعلام داشت
و همینطور هم قرار شد همه ساله یکصد نفر دانشجو را
با خرج دولت به کشورهای اروپائی اعزام دارند
رفته رفته مدارس و آموزشگاهها فزونی گرفت بانک ملی
تاسیس گردید در تمام کشور برای توسعهٔ فرهنگ و
مدارس نظام اقدامات جدّی بعمل آمد و مردم با
لباس مُتحدالشکل و کلاه پهلوی ملبس گردیدند
در سال ۱۳۱۴ دانشگاه تهران افتتاح و شروع
بکار کرد و -انجمن آثار ملّی- تاسیس شد در روز
۱۷ دیماه ۱۳۱۴ زن ایرانی از ظلمت حجاب
رهائی یافت در سال ۱۳۱۵ کارخانه های
قندریزی -نساجی -کبریت سازی -شیشه گری

صابون پزی - و بسیاری کارخانه های دیگر شروع بکار کردند و ساختمان راه اهن سراسری تقریباً رو به اتمام بود تا سرانجام در اثر جنگ خانمانسوز جهانی در روز ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۲۰ خاک میهن را ترک و ولیعهد خود را بجانشینی معرفی نمودند.

رضاشاه کبیر - مدت ۶۶ سال و ۴ ماه و ۹ روز در این جهان زیسته و فاصلهٔ روز کودتا تا روز استعفا ۲۰ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز بوده آرامگاه اعلیحضرت فقید اکنون در شهرری در جوار حضرت عبدالعظیم واقع است.

دوران سلطنت
محمدرضا شاه پهلوی
آریامهر

پس از آنکه کشور ما در شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی مورد
تجاوز و تعرض نیروهای مهاجم ـ روس ـ از طرف
شمال و ـ انگلیس ـ از قسمت جنوب قرار گرفت و
بادست تقدیر بار دیگر تاریخ معاصر ایران ورق خورد
و ـ رضاشاه کبیر ـ سرسلسلهٔ دودمان ـ پهلوی ـ
کمربند شاهی را بر کمر ولیعهد جوانبخت خویش اُستوار



محمدرضا شاه پهلوی آریامهر نقاش ابوالحسن بهار

ساخته و تاج و تخت شاهی را بدست
توانای والاحضرت بسپارد - فرزندی که تمام رموز
کشورداری را در جوار پدر تاجدار خود آموخته بود تا در
برابر مصائب و دشواریها پر تحمل و شکیبا و شکست ناپذیر
بماند و در مجلس شورای ملی اینگونه سوگند یاد نماید .
بسمه تعالی - من خداوند قادر متعال را گواه
گرفته و به - کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است
قسم یاد میکنم که تمام همّ خود را مصروف حفظ استقلال
ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و
محروس بدارم قانون اساسی مشروطیت را نگهبان
و بر طبق آن و قوانین مقرره سلطنت نموده در ترویج .
مذهب -جعفری - اثنی عشری سعی و کوشش نمایم

و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شأنه

را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت

دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند

متعال در خدمت به ترقی ایران توفیق میطلبم و از

ارواح طیبهٔ اولیاء اسلام استمداد مینمایم -

در قراردادی که بین ایران و متفقین امضاء شد دولت

های متفق تصریح و تضمین کردند که وجود سربازان آنها

در خاک کشور ما هرگز صورت اشغال نظامی نخواهد

داشت و حاکمیت سیاسی میهن ما را محترم دارند.

- بالاخره - سالهای سیاه جنگ سپری شد و

در سال ۱۳۲۵ شمسی مردم آزادیخواه - تبریز - و

- رضائیه - با کمک نیروی نظامی حزب مخرّب

و بی ایمان - تُودِه - را تار و مار و درهم
شکستند در سال ۱۳۲۷ نسبت به شاهنشاه
سوء قصد شد و در سال ۱۳۲۸ بعلّت اختلاف
مجلس و دولت - مجلس مؤسّسان - تشکیل گردید و
برای اصلاح پاره ای از اصول قانون اساسی تصمیماتی
اتخاذ گردید - در روز ۱۶ اسفندماه سال
۱۳۲۹ سپهبد - رزم آرا - نخست وزیر وقت که
برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد
صحن مسجد شاه شد با دست یکی از - فدائیان اسلام -
بقتل رسید .

شروع اصلاحات .

در تاریخ اصلاحات هر طرح و نقشه وقتی واقعاً اصل

وجوب بوده که حاصل اندیشهٔ صحیح باشد یعنی
هر نوع استثمار و هر وضعی که فقط به نفع یک اقلیت
محدود و به زیان اکثریت باشد از میان برود و نه تنها
در مورد ارباب و رعیتی بلکه بنا به ارادهٔ شاهانه -
سدها - و - رودها - وبطور کلی آنچه به منابع
آب کشور مربوط میشود و با حیات و سرنوشت ملی
ارتباط دارد و بایستی ملی شود - شرکت های تعاونی
و بیمه های اجتماعی که جوابگوی همهٔ جوامع بشری است
ازخواسته های شاهنشاه بوده است .

انقلاب سفید -

انقلاب سفید در زمستان سال ۱۳۴۱ بصورتی کاملاً
قانونی و بر اساس عالیترین تجلی ارادهٔ ملی تحقق یافت

ودراین سال شرکتهای تعاونی روستائی در - تهران - تشکیل شد وبالاخره دریک نمایش عظیم زن ومرد ایرانی منشوراین انقلاب راهمگی تصویب کردند وهمین انقلاب سفید ۱۲ گانه بر سینهٔ تاریخ ملت ثبت گردید . بقرارزیر .

۱ـ لایحهٔ قانون ملی کردن جنگلها .

۲ـ لایحهٔ ایجادسپاه دانش .

۳ـ لایحهٔ اصلاحی قانون انتخابات .

۴ـ تشکیل سپاه بهداشت .

۵ـ تشکیل سپاه ترویج وآبادانی .

۶ـ تشکیل خانه های انصاف .

۷ـ ملی کردن منابع آب .

۸ـ انقلاب اداری و آموزشی .

۹ـ نوسازی در تمام مظاهر زندگی در شهرها و روستاها

۱۰ـ لایحهٔ قانونی سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی .

۱۱ـ لایحهٔ قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانهٔ اصلاحات ارضی .

۱۲ـ لایحهٔ اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ (ش) .

مبداء و معاد

معاد در لغت به معنی عود و بازگشت میباشد .

و در حقیقت – معاد – یعنی توجّه کامل به خدای یگانه و ایمان به روز – رستاخیز .

قرآن مجید – مبداء و معاد را جزء اصول دین قرار داده و ایمان به خدا را بدون اعتقاد و یقین کامل به روز رستاخیز و قیامت بی اثر میشمارد .

خداوند بزرگ – این جهان را فانی و زود گذر و میدان آزمایش به حساب آورده و نتیجهٔ نهائی آنرا در روز دیگری ورای این عالم فانی در رسیدگی به حساب موکول نموده است .

خلاصه اینکه از نظر اسلام مردم نباید تصوّر کنند که جهان دیگری وجود ندارد و زندگی تنها در این دنیا به پایان میرسد .

آیهٔ ۸۷ سورهٔ نساء

اَللّٰهُ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيْثًا.

ایمان داشته باشید که خداوند یگانه همهٔ شما را در روز قیامت جمع می کند و کیست که از خدا راستگو تر باشد.

حتّی در چند مورد کتاب آسمانی ما دنیای زود گذر را در برابر آخرت بسیار ناچیز شمرده و این جهان فانی را مزرعه ای میخواند که فصل بهره برداری از آن همانا روز رستاخیز و رسیدگی به حساب میداند.

آیهٔ ۲۰ سورهٔ شوری

مَنْ كَانَ يُرِيْدُ حَرْثَ الْاٰخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِيْ حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيْدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا

وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ .

هرکس حاصل مزرعهٔ آخرت را بخواهد ما هم بر تخمی که کاشته می افزائیم
و هرکه تنها حاصل کشت دنیا را خواسته باشد او را هم نصیب
میکنیم ولی از نعمت ابدی آخرت سهم و بهره ای نخواهد داشت .

بدیهی است چون عدل الهی ایجاب میکند که نیکو کاران به
پاداش نیکی و بدکاران در برابر کردار زشت خود به جزا و کیفر
برسند و در غیر اینصورت رسالت پیامبران نیز بی اثر خواهد
ماند خاصه اینکه در این عالم امکان دارد بسی از مردم از کیفر
و عقوبت گناه فرار کنند بنابراین در قرآن کریم در باره معاد
و اعتقاد و ایمان به روز رستاخیز سُوَر و آیاتی نازل گردیده
تا جای هیچگونه تردید و ابهامی باقی نماند و ما نیز به همین لحاظ
به چند سوره و آیاتیکه در بارهٔ قیامت و روز رسیدگی

به حساب بطور اختصار اشاره میکنیم

سوره واقعه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۲ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ

۳ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ۴ اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًّا

۵ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۶ فَكَانَتْ هَبَاءً

مُنْبَثًّا ۷ وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً ....

هنگامی که واقعه بزرگ قیامت و آخرت برسد که دروغش هیچگونه شکی نیست و آنروز قومی را خوار وجمعی را سربلند می کند و در آنموقع زمین به سختی به لرزه در آید و کوه ها از هم متلاشی گردد و در هوا پراکنده شوند و مردم به ۳ دسته تقسیم میشوند ....

سوره قیمة

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۲ وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

۳ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ
۴ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ۵
بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ....

چنین نیست که کافران پنداشته اند قیامت وجود ندارد بلکه در آنروز خود را ملامت می کنند ولی دیگر دیر شده و آه و افسوس از گناهشان نمی کاهد و آنانکه تصوّر می کنند ما استخوانهای آدمی را در روز رستاخیز جمع نمیکنیم سخت در اشتباه هستند حتی ما قدرت داریم بند بند انگشتان آدمی را هم دوباره به هم پیوند کنیم ایندسته ای از کافران هستند که قیامت و بهشت و دوزخ را انکار مینمایند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مرسلت

۱ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ۲ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ۳ وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ۴ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا

فَرْقاً ۵ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً ۶ عُذْراً أَوْ نُذْراً
۷ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

۱ قسم به رسولانی که برای خیر و صلاح بشر فرستادیم ۲ قسم به فرشتگانیکه به سرعت باد در انجام دستور خدا می شتابند ۳ قسم به آنان که شرع الهی را نیکو منتشر می کنند ۴ قسم به کسانیکه با حکم خدا حق را از باطل جدا می کنند ۵ قسم به آنان که کتاب الهی را به انبیاء وحی میکنند ۶ تا دیگر عذری برای بدکاران باقی نماند ۷ قسم به همهٔ اینان که آنچه از ثواب و عقاب آخرت وعده داده شده واقع خواهد شد

سورهٔ نبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

۱ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۲ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۳
الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۴ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

۵ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۶ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۷ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ....

۱ مردم از چه واقعهٔ بزرگی می پُرسند ۲ از روز قیامت ۳ درباره روز رستاخیز اختلاف دارند ۴ چنین نیست و بزودی موقع مرگ و قیامت فرا میرسد ۵ و آنان که انکار میکنند بر خطای خود آگاه میشوند ۶ آیا زمین را مهد آسایش مَردُم قرار ندادیم ۷ و کوه‌ها را ستون ونگهبان آن نساختیم ....

آیهٔ ۳۹ سورهٔ روم

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ....

خداوند است که شما را خلق کرده و روزی بخشیده و پس میمیراند و باز در روز قیامت زنده میکند .

در معنی - مُعجِزه - و نشانهٔ نبوّت

و فرق بین مُعجزه و نبوغ .

از خاطرات تاریخ پُر غوغای بشر یکی هم خواسته های عده ای

جاه طلب بوده که به دعوی دروغ ادّعای نبوّت و پیامبری کرده

و برای اغفال مردم ساده لوح و به منظور رسیدن به مقاصد

پلید خود مقدّس ترین موضوع < رسالت از ناحیهٔ خداوند >

را بازیچهٔ دست خود قرار داده اند .

کلمهٔ **اِعجاز** یعنی عاجز کردن و بزانو در آوردن

کلیهٔ اعمال خارق العادّه ای که ممکن است یکنفر نابغه و یا فی

المثل ساحر و مُرتاض از خود نشان دهد .

و همین مُعجزه است که میتواند ایمان قاطعهٔ مردم را نسبت به

انبیاء را مسخّر نموده و آنان را که از طرف خداوند ماموریّت ارشاد خلق به ایشان سپرده شده به مبانی اصول دین وایمان هدایت نماید .

پس **معجزه** عبارت از عمل خارق العادّه ای است که جهات دوگانهٔ زیر در آن جمع باشد .

۱ـ خارج از حدود توانائی نوع بشر بوده و نوابغ و مُرتاضین نتوانند به اتّکای نیروی انسانی خود همانند او را ارائه دهند .

۲ـ توام با دعوی پیغمبری باشد یعنی آورندهٔ مُعجزه به عنوان سند زنده برای صدق گفتار خود فقط در دعوی رسالت از طرف پرودگار آنرا انجام دهد .

زیرا کارهای نوابغ و اکتشافات علمی عجیب تا هر درجه که پیشرفت کرده و در نوع خود نادر و کم نظیر باشد باز هم از قدرت و توانائی

انسان خارج نبوده ممکن است نابغهٔ دیگری هم همان

عمل را انجام دهد .

مثلاً **کودکی** ۶ یا ۵ ساله ممکن است مانند یک

سخنران ورزیده و ماهر با عبارات سلیس و روان ولحنی دلنشین

جملات و یا اشعاری را به خاطر سپرده و یا خطابه ای ایراد کند

ولی طفل دیگری نیز پیدا شود که عیناً همین عمل را بدون کم و

کاست انجام دهد .

و یا **دانشمندی** پیدا شود که با وسایل و اطلاّعات

علمی درختی را که باید در مدّت ۶ سال به ثمر برسد یکساله

از میوهٔ آن بهره گیری نماید والبتّه چنین دانشمندی کشف بزرگی کرده

امّا **معجزه** در هیچیک از افراد بشر و تحت هیچگونه شرایط

زمان و مکان جز مقام رسالت ساخته نمیشود .

کما اینکه نوزادی ۳ روزه میتواند به امر پروردگار در گهواره سخن گفته و خود را معرفی نماید.

آیه های ۲۸ ۲۹ ۳۰ سورهٔ مریم

۲۸ یَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا كَانَ اَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيًّا ۲۹ فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. ۳۰ قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ اٰتٰنِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا.

۲۸ ای مریم خواهر هارون تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار پس این فرزند را از کجا آورده ای ۲۹ مریم در پاسخ ملامتگران به طفل خود اشاره کرد آنها گفتند ما چگونه با بچهٔ ۳ روزه که در گهواره است صحبت کنیم ۳۰ ولی کودک به امر خداوند

خود را معرفی کرد و گفت من بندهٔ خاص خدا هستم که به من
کتاب آسمانی و شرف نبوّت عطا فرموده .

آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ مائده

.... تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ....

و یا قسمتی از آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ اعراف

.... أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ....

و به - موسی - وحی کردیم که عصای خود را بر سنگ زن و ۱۲ چشمهٔ
آب از سنگ جاری شد و هر طایفه از یک چشمه سیراب شدند .

البته این اعمال را نمیتوان نبوغ شمرد چون از مبداء دیگری ورای
جهان و طبیعت الهام و سرچشمه گرفته و انجام آنها از عهدهٔ
مخلوقات عادی بشر خارج میباشد و آیات و معجزات بسیاری دیگر .

حکما و دانشمندان بعد از اسلام

عبدالله بن مقفع

عبدالله - در شهر - جور - که امروز به - فیروزآباد نامیده میشود و در فارس واقع است متولّد شده و بگفتهٔ غالب مورّخین نام اولیهٔ او - روزبه - فرزند - دادویه - بوده است و همچنین بعضی از تاریخ نویسان او را دارای مذهب مانویّه و اهل - زنادیقش - نوشته اند .

پدر عبدالله از طرف - حجّاج بن یوسف - که در تاریخ (۷۵ - ۹۵) قمری حکمرانی - عراق - را داشته مامور وصول مالیات ناحیهٔ - فارس - بوده است و چون در جمع آوری و نگاهداری وجوه دقّت کامل بخرج نمیداده مورد خشم حجّاج واقع شده و در نتیجهٔ شکنجه و صدماتیکه به او وارد میشود

دست و شانه اش شکسته و به این مناسبت

اورا ـ مُقَفّع ـ نامیده اند

عَبدُالله ـ پیش از آنکه به دین اسلام درآید در فارس

نزد پدر بسر بیبُرده و به آموختن عُلُوم مُتداول آنزمان پرداخته

و پدرش نیز در تعلیم و تربیت او کوشش بسیار بخرج داده تا

آنجا که زبانهای ـ فارسی ـ وعربی ـ را بسر حدّ کمال رسانید

ـ عبدالله ـ در زمان خلافت ـ عبدالملک مروان

۹۶ ـ ۹۹ از طرف ـ صالح بن عَبدالرّحمان سیستانی

عامل خراج ـ عراق ـ دوصول مالیات نواحی ـ دجله ـ

گردید و چندی هم در خدمت ـ یزید بن عُمَر ـ درآمد و چون

در سال ۱۳۲ هجری حکومت ـ بنی اُمَیّه ـ مُنقرض

شد و ـ بنی عبّاس ـ روی کار آمدند ـ ابن مُقفّع ـ مُدّتی

در - کِرمان - مُنشی - عیسی بن علی - بوده است

داستان اسلام آوردن ابن مقفع -

نوشته اند - عبدُالله - روزی در حین عُبور از کوچه ازداخل

مکتبی میشنود که کودکی با آواز بلند میخواند

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سورة النبأ - ۲

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ۱ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ۲ اَلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۳ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۴ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا ۵ وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ۶ وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا ..... الخ

وی پس از ختم سوره با خود میگوید الحق این کلام سُخن مخلوق نیست و فوراً نزد - عیسی - عموی - سفاح - رفته و میگوید من میخواهم اسلام قبول کنم - عیسی - جواب میدهد

که این امر باید با حضور جمعی از بزرگان دین انجام شود
وهمان شب عده ای ازسران قوم ومسلمین را بخانه اش
دعوت میکند و چون مشغول صرف غذا میشوند ـ عبدالله ـ
روی عادت ـ زَرتُشتیان ـ زمزمه میکند .
ـ عیسی ـ به او میگوید حال که قصد تشرّف به دین اسلام
داری چرا باز هم بعادت ـ زَرتُشتی ـ اورادی زمزمه میکنی
جواب میدهد برمن بسی دشوار است که شبی بدون عقیده
وایمان بسر برم و فردای آنشب هم قبول اسلام نموده .
عیسی ـ نام او را ـ عَبدالله ـ وکُنیهٔ اش را ـ محمّد ـ میگذارد
ابن مُقفّع ـ پس از قبول اسلام در ـ بَصرِه ـ به تعلیم
اطفال پرداخت تا در سال ۱۳۹ که ـ سُفیان بن یزید ـ
به امارت ـ بَصرِه ـ منسوب شد واز بی اعتنائی عبدالله

سخت دلتنگ شده وسوگند یاد میکند که او را
قطعه قطعه در آتش بسوزاند و آخر الامر هم در سال ۱۴۲ ق
این نیت را عملی کرده و بانسبت کفر و زندقه آن ادیب
اریب و فاضل دانشمند را در کنار تنوری از آتش ابتدا
دست و پایش را بریده و در پیش رویش در آتش میانداز د
و سپس خود ویرا نیز میسوزاند .

ابن مقفّع - یکی از بزرگان دانش ایرانی و اشعار فصیح
و بلیغی هم بفارسی و عربی سروده .
از جمله کُتبی که وسیلهٔ او از فارسی به عربی ترجمه شده کتاب
کلیله و دمنه - و - خداینامه - میباشد .

جاحظ

ابوعثمان عمر بن بصری

معروف به جاحِظ درحدود ۸۰ هجری

در - بصره - تولّد یافته

وَطواظ - مینویسد جاحِظ مردی کریه المنظر وخیلی

دانشمند وبسیار خوش خط و خوش سُخَن بوده است .

جاحِظ - علاوه بر دیوان اشعار صاحب تالیفات

بسیاری است ازآنجمله کتابهای

الاَصنام - التّاج فی اخلاقِ الملوک -

مَعانِی القُرآن - نَظَمُ القرآن - میباشد .

وی درسال ۱۴۵ قمری وفات یافته .

طَبَری

اَبی جعفر محمّد بن جرِیر طبری - ازمشاهیر

مورّخان و فضلا و فقهای اسلام است .

ـ طبری ـ در تاریخ ۲۲۴ هجری در شهر ـ امل ـ

در مازندران متولّد و در سال ۳۱۰ ق در ـ بغداد ـ

در گذشته است .

وی علاوه بر کتب متعدد که تألیف کرده قرآن را نیز به

صورتی بسیار جامع و سودمند تفسیر نموده است .

فارابی

ابو نصر محمّد فارابی ـ در سال ۲۶۸ قمری در

ـ فاراب ـ تولّد یافته و از اکابر نامی و حکمای بزرگ

اسلام در قرن چهارم و همزمان ـ آل بویه ـ بوده .

فارابی ـ پس از ـ ارسطو ـ که معلّم اوّل لقب داشته

به - مُعَلِّم - ثانی معروف گردیده

فارابی - در فلسفه - منطق - اخلاق

ریاضیات - کیمیا - و موسیقی - دارای

تالیفات زیادی است .

اختراع - قانون - را که نوعی الت موسیقی است به

او نسبت میدهند .

فارابی - در سال ۳۴۴ قمری در - دمشق - وفات کرده

رازی

محمد بن ذکریای رازی - یکی از بزرگترین

اطبای قرن چهارم هجری و یگانه استاد مُسلّم در

طب - و - جراحی - بوده است

- رازی - علاوه بر طب و جراحی در علم
- شیمی - نیز مهارت زیادی داشته و هم او بوده
که - جوهر گوگرد - SO_4H_2 - را از زاج سبز بدست آورد
و نیز اوّلین کسی است که - اَلکُل - را استخراج کرده.
مورّخین - تا ۲۵۰ تالیف و تصنیف را منصوب
به او میدانند که از جملهٔ آنها
اَلحاوی - طب منصوری - اَلکافی
و طبّ الملوک - میباشد.

رازی - در سال ۲۵۱ قمری متولّد شده و در
تاریخ ۳۳۰ وفات یافته است.
بطوریکه نوشته اند وی در اواخر عمر نابینا شده.
محلّ دفن او را بعضی در - بغداد - و عدّه ای - ری - میدانند

بدیع الزمان

احمد بن حسین - کنیه اش - ابوالفضل شهرتش - بدیع الزمان - وگاهی - فاضل همدانی وبه علامه - نیز موصوف بوده

وی پس از تولد در - همدان - به - هرات - رفته ودر آنجا سکونت گزیده است .

بدیع الزمان درسال ۳۵۸ هجری متولد ودرسن ۴۰ سالگی درگذشته است این ادیب و دانشمند در نظم - و - نثر - عربی کم نظیر وازندمای صاحب بن عباد بوده است .

بدیع الزمان درقوهٔ حافظه وبدیهه گوئی بسیار توانا

ومورد اعجاب مردم بوده است .

نوشته اند هرگاه نوشتن نامه ای را در نظر میگرفت آنرا

از آخر شروع میکرده تا به اول نامه میرسیده .

کتاب ـ مقامات بدیع الزمان از تالیفات مشهور او است

ودیوان شعری نیز دارد .

وفات ویرا در روز جمعه ۱۱ جمادی الاخر سال ۳۹۸ هـ

نوشته اند وعلت فوتش در اثر سکته بوده که پس از انجاک

سپردن در قبر ـ بهوش آمده و فریاد میکند ولی

پس از نبش قبر می بینند که هر دو دست بصورت گرفته و از

ترس جان سپرده

شیخ مفید

ابو عبدالله محمّد بن محمد - ملقّب به
شیخ مُفید در سال ۳۳۶ هـ متولّد و در فقه -
- کلام - حدیث - مهارت کافی داشته
و دارای بیش از ۲۰۰ تألیف میباشد که از آن میان میتوان
الاختصاص - الامالی - را که به مجالس نیز مشهور
است نام برد.
شیخ مفید - در شب جمعه ۳ ماه رمضان سال ۴۱۳ هـ
در - بغداد - وفات یافته و در جوار مزار - امام موسی بن جعفر
مدفون گردیده است.

ابوریحان بیرونی

دانشمند بزرگی که تا لحظهٔ مرگ نیز از آموختن دست برنداشت

- ابوریحان بیرونی بی گمان یکی از درخشانترین چهره - های علم وادب بوده او در - ریاضیات - نجوم - وسایر علوم و دانش ها سرآمد اقران واز نوادر روزگار بوده محمد بن احمد خوارزمی بیرونی - در سال ۳۶۲ هجری در سوم ذیحجه در حوالی - خوارزم - متولد گردید و در دوم رجب سال ۴۴۰ در سن ۷۷ سالگی چشم از جهان فروبست او - فیلسوف - ریاضی دان - ادیب - منجم - و در مجموع عالمی شهیر بوده ابوریحان - چند سالی در - جرجان - در دربار قابوس بن وشمگیر - گذرانید و کتاب - اثار الباقیه - را بنام آن پادشاه تألیف کرد .

ابوریحان - تألیفات متعدد و فراوانی در زمینه

علوم مختلف دارد که ازآنجمله است - تاریخ
خوارزم - دراین کتاب - ابوریحان - بشرح اخبار
وحوادث وآثار وقصص موطن خود پرداخته ازاین
کتاب فقط چند فصلی - ابوالفضل بیهقی درآخر تاریخ
مسعودی ذکرکرده .

ابوریحان بیرونی - به مال دنیا بی اعتنا بوده
تاآنجا که وقتی - قانون مسعودی را تصنیف کرد
ازسوی سلطان جایزهٔ بزرگی برایش فرستاده شد ولی
وی ازقبول آن ثروت کلان خودداری کرده وهمه را
به خزانه بازگردانیده ومیگوید من ازاین مال بی نیازم
چون عمری به قناعت گذرانیده ودیگر بار ترک عادت
سزاوار نباشد .

-ابوریحان- در غالب سفرهای

سلطان محمود غزنوی- در ملازمت او بوده و یکبار

نیز به -هند- رفته و با علما و حکمای آنجا اشنا شده

وزبان -سانسکریت- را بیاموخت و دایره معلومات خود

را در تاریخ و هیئت و ریاضی و جغرافی وسعت داد.

ابوریحان- به زبانهای -عبری و -سریانی- هم

اشنائی داشته و داستان -وامق و عذرا- را به نثر

ترجمه کرده و سپس شاعر معاصر وی -عنصری- آنرا

به رشتهٔ نظم درآورد.

از جمله آثار معروف ابوریحان -قانون مسعودی

تاریخ ایام سلطان محمود- مختار الاشعار والآثار

و تالیفات بسیار دیگری که هریک گنجینه ای بی نظیر است

- ابن سینا -

حُجّة الحَق - شیخ الرئیس - شَرَف المُلک
اَبو عَلی حسین بن عبدُالله سینا - ازمردم
بلخ - و مادرش - ستاره - نام داشته .

وی ازبزرگترین حکمای ایران وازاجلهٔ علمای
عالم است

ابن سینا - درسوم ماه صفر سال ۳۶۳ قمری
تولّد یافته .

ابن سینا - مردی نیرومند وزیباروی بوده .
نزدیک ۲۳۸ کتاب ورساله ونامه واشعار .
تالیف کرده است که مشهورترازهمه

ـ الاشارات وتنبیهات ـ کتاب شفا

و ـ قانون ـ میباشد دیکی دیگر از کتب معروفش دانش نامهٔ علائی است

وی در سال ۴۲۸ قمری در حالیکه در رکاب

علاء الدوله ـ به ـ همدان ـ میرفت بمرض قولنج

مبتلا و در همانجا درگذشت وبخاک سپرده شد .

غزّالی

ابوحامد محمّدبن محمّد غزالی طوسی

ـ غزّالی ـ یکی از علما و فقهای بزرگ اسلام

است وی در سال ۴۵۰ هجری در شهر ـ طوس ـ

متولّد شده و در تاریخ ۵۰۵ ق درگذشته است .

غزّالی ـ نخستین کسی استکه لقب حجّة الاسلام

به او داده شده

-غزّالی- کتب بسیاری به-فارسی-و-عربی تالیف کرده که از همه معروفتر و نفیس تر-احیاء العلوم وکیمیای سعادت- فارسی است.

دیگر از آثار غزّالی نامه ها و رساله هائی است که به شاهان و اُمرا و وزرا-نوشته که در همهٔ آنها مقام علمی و آزاد منشی و صراحت لهجهٔ او بطور کامل هویدا است که مجموعه آنها را اخیراً بچاپ رسانیده و بنام-فَضائلُ الأنام مِن رَسائلِ حُجّة الاسلام- نام گذاری شده

-ابوالفتوح رازی-

جمال الدین حسین بن علی بن محمد ابوالفتوح رازی - از علمای بزرگ شیعه در علوم دینی بوده است.

وی - ایرانی - و مدتی در - شهرری - به درس و موعظه شیعیان مشغول بوده از تالیفات او - شرح الشهاب - رساله حسنیه - و تفسیر روض الجنان میباشد البته تفسیری که بر قرآن کریم نوشته شهرت فراوان دارد نوشته اند - ابوالفتوح - قرآن را در ۸ سالگی حفظ داشته.

وفات ابوالفتوح در سال ۵۵۲ قمری اتفاق افتاده و در جوار بقعه - امامزاده حمزه در حضرت عبدالعظیم مدفون گردیده است.

سُهرَوَردی

شیخ شهاب الدّین که به شیخ اشراق معروف گردیده در سال ۵۵۲ هجری در سُهرورد از توابع زنجان متولّد شده و مذهب شافعی داشته و از طرفداران حکمت اشراق میباشد سُهرَوَردی در شهر حلب زندانی شده و بفرمان صلاح الدّین ایوبی و با دست ملک ظاهر در تاریخ ۵۸۸ قمری در سنّ ۳۶ سالگی به قتل رسید و به همین لحاظ به شیخ مقتول نیز موصوف میباشد

نظامی عَروضی

ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن عمر بن علی -

نظامی سمرقندی از شعرای قرن ششم هجری و نویسنده ای زبردست بوده .

تولد عروضی در سال ۵۰۰ هجری و تا سال ۵۵۵ ه حیات داشته .

- دولتشاه سمرقندی -

دولتشاه بن بختیشاه معروف به علاءالدوله میباشد وی مؤلف کتاب تذکرهٔ دولتشاه است .

وفاتش در سال ۹۰۰ هجری اتفاده

سیوطی

ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر . در شب یکشنبه اول ماه رجب سال ۸۴۹ قمری متولد شده .

سیوطی - از اکابر علما و فضلا میباشد وی نیز در ۸ سالگی قرآن را حفظ داشته .

سیوطی - در - فقه - حدیث - معانی بیان تفسیر - بدیع - نحو - و لغت - مهارت بسیار داشته و در ادبیات و تاریخ هم تالیفات زیادی دارد نوشته اند - سیوطی - شافعی بوده ولی بعضی اورا دوازده امامی میدانند .

سیوطی - در روز جمعه ۱۹ جمادی الاول سال

۹۱۱ هجری در ـ قاهره ـ وفات کرده .

از تألیفاتش کتابهای ـ الجامع الکبیر والصغیر ـ

ـ اصول النحو ـ میباشد .

میرداماد

سید محمد باقر ـ استرآبادی .

میرداماد شاگرد ـ عاملی ـ وشیخ بهائی ـ

بوده وی از دانشمندان وحکمای زمان ـ شاه عباس ـ

و ـ ملاصدرا شیرازی ـ در مکتب ـ میرداماد ـ تعلیم گرفته

تالیفات ـ میرداماد ـ از ۵۰ کتاب متجاوز است .

و مهمترین تألیفش ـ قبسات در حکمت ـ میباشد .

ملاصدرا

فیلسوف و حکیم مشهور دورهٔ
- صفویّه - و در حکمت شاگرد - میر داماد - بوده -
بهترین تالیف - مُلاّصدرا - کتاب - اسفار -
میباشد .
مُلاّصدرا - در سال ۱۰۵۰ قمری فوت کرده .

- میر فندرسکی -

میرِ فندرسکی - در حدود سال ۱۱۷۰ قمری متولّد شده
و از حکمای صوفی مشرب زمان خود بوده است .
میرِ فندرسکی - مُدّتی در - هند - گذرانیده است و در قبرستان
- تخت فولاد اصفهان - مدفون میباشد .

- بیهقی -

خواجه ابوالفضل محمّد بن حسین بیهقی.

از دبیران معروف دربار - سلطان مسعود غزنوی - و مؤلف کتاب - تاریخ بیهقی - است که از شاهکارهای نثر فارسی میباشد.

- حاجی ملّا هادی سبزواری -

در حوزه ای که کتاب - فلسفه - این استاد تدریس میشد خود او بعنوان شاگرد و پادو خدمت میکرد.

در ۱۲۰ سال قبل دانشمندی در سبزوار زندگی میکرده که جمعی حتی از - سوریه - بنگال - تبت - مصر - و هندوستان - در محضر درس او جمع شده

بودند تا - فلسفهٔ وحدت وجود - را به آنان بیاموزد .

سبزواری - با قدرت فکری خود فلسفهٔ - ابن سینا - شیخ اشراق سهروردی وکلام فخر رازی را با روح عرفانی وحدت وجود باهم تلفیق کرده است .

- سبزواری - فلسفهٔ اسلامی - را از جنبه های گوناگون با بهره برداری از سایر فلاسفه مورد تجزیه وتحلیل قرار داده واز چهارچوب خُشک با ذوق واحساس همه نزدیک کرده است وهمین فلسفهٔ وحدت وجود استکه محققین جهان غرب را به شگفتی واداشته است .

این فیلسوف بزرگ علاوه بر کتابهای فلسفی وتحقیقات اسلامی دیوان اشعاری نیز دارد و - اسرار - تخلص

داشته وبیشتر درمایهٔ عرفان است .

حاجی ملّا هادی - در - سبزوار - متولّدشده وپس از فراگرفتن اصول مقدّماتی تحصیل به - مشهد رفته وبعد ازچندسال تاحدّی برعلوم - فلسفه - و - فقه - تسلّط یافت تاآنجاکه موردرشک وحتّی تکفیرقرارگرفت وسرانجام بطورمخفیانه ازراه - کویر - به - کرمان - رفته و در مدرسهٔ - قلی بیک - که در آن تاریخ - طلّاب - زیادی به تحصیل - فلسفه - اشتغال داشته اند بخدمت آنان مشغول گردید .

اتفاقاً روزی متوجه میشود که - مدرّس - کتاب اورا غلط تدریس میکند وهنگامیکه درس پایان می پذیرد خطای معلّم رابه او تذکرمیدهد ومعلّم باشنیدن

ایراد و استدلال او میفهمد که وی استاد

سبزواری - است .

سبزواری - ازآنجا به - مکه - مُشرّف و

درسال ۱۲۸۹ هـ در - سبزوار - درگذشته و آرامگاهش

دراین شهر زیارتگاه مردم است واین غزل ازاواست

نه ازلفظ تو پیغامی نه ازکلک تو تحریری — نه ازلعل تو دشنامی نه ازنطق تو تقریری

نه پیکی تا فرستم سوی او ای ناله امدادی — نه رحمی بردل چون آهنش ای آه تاثیری

رقیب سفله محرم در حریم یار و ما محروم — سپهرا تا بکی دون پروری زین وضع تغییری

به تنگ آمد دلم از نامرادی ای جنون شوری — نشد از عقل آسان مشکلم ای عشق تدبیری

رهم بس سنگلاخ ای رخش همت پای رفتاری — تنم زان تار موتار ای فروغ دیده تنویری

بلب آمد ز درد بیدوا جان ساقیا جامی — بشد بنیاد دل زیر و زبر مطرب بم و زیری

پس از عمری به بالین مریض خویش میآئی — نگاه آخرین است ای اجل یک لحظه تأخیری

کشیده صورت گلگونه‌ها تا برخ جانان نکرده کلک نقاش قضا اینگونه تصویری

زعشق آن پری پیکر بشد دیوانه دل اسرار

از آن زلف مسلسل افکنش برپای زنجیری

ملا علی کنی

- حاجی ملا علی کنی رازی -

از اکابر علمای قرن سیزدهم قمری است .

وی در سال ۱۲۲۰ هـ در قریهٔ - کن - دو فرسنگی تهران متولد شده و از مخالفان سرسخت میرزا حسینخان سپه‌سالار بوده و هم او - ناصرالدین شاه - را واداشت که از آمدن سپه‌سالار - به - تهران - جلوگیری نماید .

حاجی ملا علی - تالیفات زیادی دارد که از آنجمله .

الاوامر - القضاء والشهادت -
وتلخيص الرسائل - میباشد.
وی درروز پنجشنبه ۲۷ محرم سال ۱۳۰۶ هجری
در - تهران - وفات یافته ودرحرم - حضرت عبدالعظیم -
دراطاقیکه مقبره - ناصرالدینشاه - میباشد مدفون است

میرزای شیرازی

میرزا محمد تقی فرزند حاجی محبعلی شیرازی -
درسال ۱۲۷۰ ه‍.ق متولد شده وازاجله علمای امامیه
ومجتهد وادیب وازشاگردان - فاضل اردکانی - و
حاجی میرزا حسن شیرازی - بوده
میرزای شیرازی - در - سامره - متصدی حوزه علمی

- وتدریس بوده وازآنجا به - نجف اشرف -
حرکت ومرجع تقلید شیعیان جهان قرار گرفته .
از تألیفات وی - شرح منظومهٔ سید صدر الدین
عاملی - وقضاء الفاخره میباشد .

میرزای شیرازی - برادرزادهٔ - قاآنی - شیرازی
شاعر معروف عهد - قاجاریه - میباشد .
وی در ماه ذیحجه سال ۱۳۳۸ قمری در نجف اشرف
وفات یافته وجنازه اش در یکی از حجرات صحن -
مقدس بخاک سپرده شده است .

تاریخچهٔ مختصری از

مشاهیر

ادب و شعر فارسی

اقسام شعر

شاعران برای اینکه معانی بهتر بیان و مجسّم شود سخن را به صورتهای مختلف آرایش داده و برخواننده و شنونده عرضه کرده اند از اینرو نظم فارسی اقسام متعدّد پیدا کرده که مشهور ترین آنها به اختصار یادآوری میشود .

۱ غزل - در لغت بمعنی عشقبازی و در اصطلاح نظمی است که تعداد ابیاتش بین ۷ تا ۱۴ و مضمون آن مربوط به مسائل نفسانی از - عشق - و - گله - و - هجران - باشد غزل - باید مطلع داشته باشد یعنی مصرع بیت اوّل به یک قافیه باشد مانند غزلیّات - سعدی - و - حافظ - وچون

غزل برای بیان احساس وشور وهیجان دروفی است

باید وزن مطبوع والفاظ روان در آن بکار رود - ازقرن

هفتم به بعد غزلسرایان در آخر بیت غزل نام خود را ذکر کرده اند

که به - تخلّص - معروف است .

۲ - قصیده - ابیاتی است بر یک وزن و قافیه که تعداد

بیت هایش از ۲۰ بیت کمتر نباشد وتا آنجا که شاعر بتواند

و قافیه همراهی کند میتوان ساخت - قصیده نیز دارای مطلع

میباشد .

۳ - مثنوی - اشعاری است که هر بیت آن مستقل د

دو مصرع هر بیت به یک قافیه است مانند مثنوی - مولوی

۴ - قطعه - کلام منظومی است که تعداد ابیاتش بین

۴ تا ۱۸ بیت است و مطلع ندارد و در مسائل اخلاقی

وپند واندرز ومضامین مستقل ساخته میشود .

۵ - مُسمّط - درلُغت بمعنی جواهری است که به رشته کشیده شده باشد وآن عبارتست ازآوردن ۳ یا ۴ ویا ۵ مصرع به یک قافیه ومصرع آخر به قافیهٔ دیگر دراینصورت آنرا - مُربّع - ویا - مُخمّس - ویا - مُسدّس - میگویند .

۶ - رُباعی - که اعراب آنرا - دوبیت - میگویند شعری است چهارمصرعی که قافیهٔ مصرع سوّم آزاد وسه مصرع دیگر بایک قافیه میباشد مانند رُباعیات - خیّام - ووزن آن - لاحول ولاقوّة الّا باللّه - است .

۷ - ترجیع بند - قصیده ای است که بر چند قطعه تقسیم شده وهربند دارای مطلع وقافیه است ودرآخر هربند بیتی ضمیمه وتکرار میشود که قافیهٔ جُداگانه دارد مانند ترجیع بند - هاتف -

و آن بیت را - واسطة العقد - گویند .

۸ مُستَزاد - شعری است که در آخر هر مصرع قسمتی از وزن آن تکرار میشود .

دیشب غم دل به دل بگفتم به نهفت   انشا کردم

چون صبح دمید دیگری هم میگفت   حاشا کردم

من بودم و دل سِرّ مرا فاش که کرد   ای وای بمن

دیگر غم دل به دل نمی باید گفت   بیجا کردم

— و یکی دیگر از اقسام شعر - ترکیب بند - است مانند ترکیب بند - وحشی بافقی -

اُلفَت

نامش محمّد باقر در شب اوّل ماه جمادی الاول در سال ۱۳۰۱ هـ

در اصفهان متولّد و بنام جدّ پدری خود موسوم گردید .

پدرش - حاجی شیخ مُحمّد تقی - معروف به - آقا نجفی - و خاندان

مادریش از سادات موسوی بوده اند .

- اُلفَت - پس از فوت مادر برای کسب تحصیل مرسوم آن زمان

پس از اداء مناسک حج در سال ۱۳۱۹ قمری در - نجف اشرف

مجاورت اختیار نموده و به تحصیلات عالیه پرداختند و دائم

به معلومات خود افزوده و هم در این ایّام بود که کتاب بسیار سودمندی

بنام - کَشفُ الحُجُب عَنْ اَصحابِ الکُتُب - تالیف و با وجود -

اشغالات فراوان در همان تاریخ به تحصیل زبان فرانسه پرداختند

الفت - در سال ۱۳۲۸ قمری به اصفهان -
مراجعت و در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی به نمایندگی مجلس شورا
انتخاب شد او یکی از وجودهای کم یاب انسانی بوده و در
بارهٔ فضائل علمی - الفت - نوشته شده حتی محققین و
دانشمندان خارجی از وسعت و عمق معلوماتش در زمینه های
مختلف به شگفتی آمده و از ستایش خودداری نکرده اند .
وفات - آن فقید سعید در پنجم دیماه سال ۱۳۴۱ ش اتفاق
افتاده است .

غزل

نگویمت که تو جان منی و جانانی | که هر چه خوانمت از لطف بهتر از آنی
بمهر و ماه و گل و سرو دیگران مانند | ترا نظیر نباشد به خویش میمانی
شمایل تو عیان ساخت پیش اهل نظر | که نیست حور و پری را جمال انسانی
ترا صفت نتوان کرد با زبان و قلم | که همچو گوهر جان آشکار و پنهانی

وجود پاک تو این درس را بمن بوخت | که فرقها بود از عشق تا هوسرانی
زدیده رفتی و هرگز نمیروی از دل | تن تو دور و من اندر وصال روحانی
بهر طرف نگرم نقش تست در نظرم | ولی نه آن منی با چنین فرادانی
دل محقر من خانه محبت تست | روا مدار که رو آورد به ویرانی
ترحمی که مرا بی‌تو جان رسیده به لب | تفقدی که نمی‌باید این گرانجانی

بکار الفت از این غم چه مشکل افتاده است
که در هوای تو جان میدهد به آسانی

ابوسعید ابوالخیر

شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی -

از بزرگترین عارفان ایرانی در قرن چهارم و پنجم در سال ۳۵۷ هجری تولد یافته او چندی در -نیشابور- درخانقاه خود به ارشاد سالکان میپرداخته و از نخستین گویندگان فارسی زبان اهل -تصوف- است و در مجالس و مواعظ خود ابیاتی شیوا و دل انگیز برزبان آورده که غالباً بصورت رباعی است

وفاتش - در تاریخ ۴۰۴ قمری اتفاق افتاده -

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند   گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب بربندند   الا در دوست را که شب باز کنند

ای در دل من اصل تمنا همه تو   وی در سر من مایهٔ سودا همه تو
هر چند بروزگار در مینگرم   امروز همه تو ئی و فردا همه تو

انوری

اوحد الدین محمد ابن محمد علی بن اسحق -

در دهکده - بَدَنِه - از ولایت - اَبیوَرد - خراسان متولد شده

واز نامدارترین قصیده سرایان قرن ششم هجری است از تاریخ

تولدش اطلاع صحیحی در دست نیست و فاتش را در سال ۵۸۳ (ق)

نوشته اند .

- انوری - در حکمت - نجوم - ریاضی - چیره دست بوده

غزل

عجب عجب که تو را یاد دوستان آمد
درا درا که ز تو کار ما بجان آمد

مبر مبر خور و خوابم ز داغ هجران بیش
مکن مکن که غمت سود و دل زیان آمد

چه میکنی بچه مشغولی و چه میطلبی
چه گفتمت چه شنیدی چه در گمان آمد

مزن مزن پس ازاین در دل آتشم که ز تو
بسا بسا که بدین خسته دل زیان آمد

چنانکه بود گمان منت به بد عهدی
بعاقبت همه عهد تو همچنان آمد

مکن تکبّر و بهر خدای راست بگوی
که تا حدیث منت هیچ در میان آمد

اُوحَدی

رکن الدّین اوحدی مَراغه‌ای.

در تاریخ ۶۸۰ هجری در ـ مَراغه ـ متولّد شده و بمناسبت اقامت طولانی در ـ اصفهان ـ به ـ اصفهانی ـ نیز مشهور است و ـ تَخَلُّص ـ او هم بواسطهٔ انتسابش به طریقهٔ اَبوحامِد اَوحَدالدّین ـ کرمانی است که عارفی معروف بوده اوحدی

غیراز- قصاید- و- غزلیات - اثر دیگری بنام منطق العشاق

دارد و فاتش در سال ۷۳۸ در- مراغه - اتفاق افتاده

غزل

همانا با منت یاری همین بود | فغان و گریه و زاری همین بود
مرا گفتی که یار مهربانم | زهی نامهربان یاری همین بود
بدام من در افتادی و حالی | برون جستی و پنداری همین بود
زدی لاف از وفاداری همیشه | چه میگوئی وفاداری همین بود
به مهرم یاد میکردی از این پیش | کنون یادم نمی اری همین بود
تنت بیمار بود از غم همیشه | دوا کردی و بیماری همین بود

به دلداری تو با من عهد کردی
کنونت عهد و دلداری همین بود

افضل اصفهانی

خواجه افضل الدین - ترکه - ازشعرای قرن دهم هجری و

و متوفی در سال ۹۹۱ میباشد.

در چشم به اهوی ختا میمانی | در مو به شب سیاه ما میمانی
معبودنه ای وگرنه از یکتائی | گر کفر نباشد بخدا میمانی

اَهلی شیرازی

ازشاعران دورهٔ ـ صفویّه ـ ومعاصر شاه اسمعیل ـ بوده وی درفنّ شاعری وقدرت درمعانی بلند مشهوراست وسُخنش غالباً باصنایع شعری همراه است ـ سحرِحلال ـ و ـ شمع وپروانه ازاداست ـ اهلی ـ درسال ۹۴۲ قمری در ـ شیراز ـ دفات یافته ودرجوار ـ حافظ ـ مدفون شده .

غزل

اکنون که تنها دیدمت لطف ازنه آزاری بکُن　　سنگی بزن تلخی بگو تیغی بکش کاری بکُن

گیرم نداری چشم من ای مردم چشمم گهی　　ازگوشهٔ چشمی بمن نظّاره ای باری بکُن

ای یوسف جان میخرد خلقی بجان وصل تورا　　رسم گرانجانی بهل میل خریداری بکُن

مردیم دورازروی تو درخانه مانی تاکِی　　بیرون خرام آخر گهی گلگشت بازاری بکُن

ناگه طبیب عاشقان غافل زحالت بگذرد

اهلی بکش آهی زدل یاناله زاری بکُن

این بیت نیزاز ـ اَهلی ـ شیرازی است

بی تو چو شمع کرده ام خنده و گریه کار خود　　خنده بعهد شست تو گریه بروزگار خود

آتش اصفهانی ـ

میرزا حسن ـ متخلص به آتش ـ فرزند ـ حاجی میرزا آقا
در آغاز جوانی تا سال ۱۳۳۰ هجری در ـ اصفهان به شغل زنجیربافی
و ـ گلدوزی ـ اشتغال داشته و در شروع شاعری ـ بینوا ـ
تخلص میکرده ولی بعداً ـ آتش ـ را انتخاب کرد وی شاعری غزلسرا بوده
و پیروی از سبک هندی و ـ کلیم ـ و ـ صائب ـ مینموده
وفاتش در شصت و پنجسالگی و در سال ۱۳۳۹ شمسی اتفاق افتاده

غزل

آنکه بر خوان نعم عشق تو مهمانم کرد　　خاطرش شاد که شرمنده احسانم کرد
گفته بودم که ننوشم می و عشرت نکنم　　فصل گل آمد و از گفته پشیمانم کرد
هدهد باد صبا نامه بلقیس وشی　　بر من آورد و از آن نامه سلیمانم کرد
آنکه از برگ گلش خار خلد بر کف پای　　چشم بد دور که جا بر سر مژگانم کرد
بی تو ای غنچه دهان سیر گل و گردش باغ　　غنچه سان تنگدل و سر بگریبانم کرد

آفرین بر قلم شهد فشانت آتش
که ز شیرین سخنی شهرهٔ ایرانم کرد

-آذر بیگدلی-

لطفعلی بیک -پسر- اقاخان -از طایفهٔ- بیکدلی- متخلص به- آذر- از شاعران نامدار قرن ۱۲ هجری و از پیروان بازگشت به سبک خراسانی است تولد او در سال ۱۱۳۴ قمری مدتی در -خراسان- و- اصفهان- و- شیراز- گذرانیده از آثار او جز قصاید و غزلیات مثنوی- یوسف و ذلیخا- و کتاب- تذکرهٔ آتشکده- که بسیار معروف است و ماخذ معتبر و موثقی در احوال سرایندگان فارسی است وفاتش در سال ۱۱۹۵ اتفاق افتاده

غزل

کی بود ذکی رو بخاک آستان آرم تورا نقد دل یا تحفهٔ جان ارمغان آرم تورا
قوت پرواز م ای صیاد چون سوی تو نیست آنقدر نالم که سوی آشیان آرم تورا

چند غافل باشی از حال دلم دل را کنون　　از تو ارم در فغان تا در فغان آرم تورا
رخصت حرفی بده ای بدگمان امشب مگر　　گویمت یک حرف و بیرون از گمان آرم تورا

رحمی امشب پاسبان را منع کن از منع من
تا چو آذر بنده ای بر آستان آرم تورا

باباطاهر عریان

باباطاهر - معاصر با - طغرل بیک سلجوقی - بوده و در سال

۴۱۰ قمری در - همدان - بدرود حیات گفته .

به دنیا دل نبنده هر که مرده　　که دنیا سر بسر اندوه و درده
به گورستان گذر کن تا ببینی　　که دنیا با رفیقانت چه کرده

دل شاد از دل زارش خبر نیست　　سلامت روز بیمارش خبر نیست
نه تقصیر تو این رسم قدیمه　　که آزاد از گرفتارش خبر نیست

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ　　به تخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملک سلیمان در نگین است　　در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

بهار

محمّد تقی بهار - ملک الشّعرا - در شب دوازدهم ربیع الاوّل سال ۱۳۰۴ قمری در شهر مشهد متولّد گردیده و در تاریخ سوّم ماه رجب ۱۳۷۰ ق برابر با ۱۳۳۰ ش در سن شصت وشش سالگی وفات کرده .

غزل

در طواف شمع میگفت این سخن پروانه ای | سوختم زین آشنایان ای خوشا بیگانه ای
بلبل از شوق گل و پروانه از سودای شمع | هر کسی سوزد به نوعی در غم جانانه ای
گر اسیر خط و خالی شد دلم عیبم مکن | مرغ جائی میرود کانجاست آب ودانه ای
پادشه را غرفه آبادان و دل خرّم چه باک | گر گدائی جان دهد در گوشهٔ ویرانه ای
عاقلانش باز زنجیری دگر بر پا نهند | روزی ار زنجیر از هم بگسلد دیوانه ای
این جنون تنها نه مجنون را مسلّم شد بهار
باش کز نام هم فتد اندر جهان افسانه ای

بهائی

شیخ بهاء الدّین محمّد - عاملی - مشهور به — شیخ بهائی .

تا کی به تمنّای وصال تو یگانه   اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه   ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه
جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعهٔ عابد و زاهد   دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد   گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

روزیکه برفتند حریفان پی هر کار   زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار   حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه توئی تو   هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده و دیر که جانانه توئی تو   مقصود من از کعبهٔ و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن چون گل رخسار نشان دید   پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید   یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم من که روم خانه بخانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید

تا غنچهٔ بشکفتهٔ این باغ که بوید
هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست
هر چند که عاصیست زخیل خدم تست

امید وی از عاطفت دمبدم تست
تقصیر خیالی به امید کرم تست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

پروین اعتصامی

فرزند یوسف اعتصامی اشتیانی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی متولد و در روز ۱۶ فروردین سال ۱۳۲۰ بمرض حصبه درگذشته.

هفته‌ها کردیم ماه و سالها کردیم یار
نور بودیم و شدیم از کار ناهنجار نار

صد حقیقت را بکشتیم از برای یک هوس
از پی یک سیب بشکستیم صدها شاخسار

دام تزویری که گستردیم بهر صید خلق
گرد ما را پای بند و خود شدیم آخر شکار

ره نمودند و نرفتی هیچگه جز راه کج
پند گفتند و نپذرفتی یکی را از هزار

باغبان خسته چون هنگام حاصل شد غنود

میوه‌ها بردند دزدان زین درخت میوه دار

پژمان

حسین پژمان بختیاری - از خاندان - میرزا ابوالقاسم قائم مقام - است.

او در سال ۱۲۷۸ شمسی در - تهران - متولد شده.

غزل

ما هم شکسته خاطر و دیوانه بوده ایم ‌‌ ما هم اسیر طرهٔ جانانه بوده ایم
ما نیز چون نسیم سحر در حریم باغ ‌‌ روزی ندیم بلبل و پروانه بوده ایم
ما هم بروزگار جوانی ز شور عشق ‌‌ عبرت فزای مردم فرزانه بوده ایم
بر کام خشک ما به حقارت نظر مکن ‌‌ ما هم رفیق ساغر و پیمانه بوده ایم
ای عاقلان به لذت دیوانگی قسم
ما نیز دلشکسته و دیوانه بوده ایم

توحید

اسمعیل فرزند محمد حسین شفیع

در سال ۱۲۴۶ هجری در - شیراز - متولد و در تاریخ ۱۲۸۶

بدرود حیات گفته - توحید - در نوشتن انواع خط مهارت داشته

غزل

بازی زلف تو امشب بسر شانه زچیست خانه برهم زدن این دل دیوانه زچیست

هرکسی از لب لعلت سخنی میگوید چون ندیدست کسی اینهمه افسانه زچیست

دوش در میکده حسرت زده میگریدم پیر پرسید که این گریه مستانه زچیست

گفتم ار هست در این خانه کسی باز نمای ورکسی نیست بنا کردن این خانه زچیست

گفت جامی زمی ناب به توحید دهید

تا بداند که نهان بودن جانانه زچیست

جامی

مولانا - نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی .

بزرگترین شاعر قرن نهم وخاتم الشعرای بزرگ ایران است

تولد وی در سال ۸۱۷ هجری در - خرجرد - خراسان بوده .

جامی - ازرؤسای - نقشبندی - است دیگی از اثار او

بهارستان - میباشد وعلاوه بر رباعیات وغزل وقصیده

تالیفات دیگری بنام - یوسف وذلیخا - و - لیلی ومجنون - دارد و فاتش در سال ۸۹۷ اتفاق افتاده .

غزل

به کعبه رفتم وآنجا هوای کوی تو کردم
جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا
دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقهٔ در کعبه به صد نیاز گرفتم
دعا به حلقهٔ گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت
من ازمیان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی
طواف وسعی که کردم به جستجوی تو کردم

بموقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان
من ازدعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منا در پی منا و مناسک
چو جامی ازهمه فارغ من آرزوی تو کردم

حافظ

یک قرن پس از - سعدی - شهر شیراز سخنوری دیگر در دامان خود پرورد که هنوز بعد ازگذشت قرنها شاعری چون او بخود ندیده است این سخنور نامی - حافظ - شیرازی است .

خواجه شمس الدّین محمّد بهاء الدّین حافظ

در اوایل قرن هشتم در ـ شیراز ـ متولّد و بمناسبت اینکه قرآن را حفظ داشته این ـ تخلّص ـ را انتخاب کرده وی از بزرگترین شعرای عرفانی است وفاتش در سال ۷۹۱ هجری در شیراز و آرامگاه او به نام ـ حافظیّه ـ مشهور و زیارتگاه خاص و عام است

غزل

در خرابات مغان نور خدا می بینم ـ این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
کیست دُردی کش این میکده یارب که درش ـ قبلهٔ طاعت و محراب دُعا می بینم
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو ـ خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

دوستان عیب نظربازی حافظ نکنید
که من او را از محبّان خدا می بینم

حبیب خُراسانی

حاجی میرزا حبیب الله مجتهد خُراسانی

از وعاظ دانشمند و معروف و از خانوادهٔ جلیل شاه نعمت الله ولی و در تاریخ ۱۲۶۶ هجری متولد در سال ۱۳۲۷ فوت نموده است.

غزل

دیشب بیاد چشم تو بیدار بوده ایم
مست از خیال ساغر سرشار بوده ایم

شب در پناه خُم بخرابات و صبحدم
اندر حجاب خرقه و دستار بوده ایم

آنکار را که بر سر انکار بوده شیخ
ما صبح و شام بر سر آنکار بوده ایم

مست از شراب ناب و خراب از دو چشم یار
دور از غرور بادهٔ پندار بوده ایم

دانی چرا بمنزل و مقصد رسیده ایم
زو تر ز دیگران که سبکبار بوده ایم

هم در طواف کعبهٔ و میخانه گشته ایم
هم در شمار سبحه و زنار بوده ایم

خاقانی

افضل الدین بدیل بن علی - مولدش شهر - شروان - در سال ۵۲۰ قمری متولد شده پدرش - درودگر - و

مادرش - عیسوی - بوده که بعداً اسلمان شده .

خاقانی - غیر از دیوان - غزلیات - و - قطعات - و قصاید یک مثنوی بنام - تحفة العراقین - دارد وی در سال ۵۹۵ هجری در - تبریز - وفات کرده .

غزل

من چه دانستم که عشق این رنگ بود	کز جهان با جان من در جنگ بود
دسته ای گل بود کز دورم نمود	چون بدیدم آتش اندر چنگ بود
صبر بیرون تاخت از میدان دل	در سر آمد چونکه میدان تنگ بود
از جفا تا او چهار انگشت بود	از وفا تا عهد صد فرسنگ بود
دل بماند از کاروان وصل او	زانکه منزل دور و مرکب لنگ بود

نالهٔ خاقانی از گردون گذشت
کار غنون عشق تیز آهنگ بود

دِهلوی

امیر خسرو بن امیر سیف الدّین دِهلوی .

در تاریخ ۶۵۱ قمری در خاندانی که در حملهٔ - مغول -
از - بلخ - به - هند - رفته بود در - دهلی - تولد
یافت از دیوانهای او - مطلع الانوار - شیرین و خسرو
- آئینهٔ اسکندری - لیلی و مجنون - هشت بهشت
را میتوان نام برد وفاتش در سال ۷۲۵ قمری اتفاق افتاده .

غزل

جان ز تن بردی و جانانی هنوز	دردها دادی و درمانی هنوز
آشکارا سینه‌ام بشکافتی .	همچنان در سینه پنهانی هنوز
ملک دل کردی خراب از تیر ناز	وندر این ویرانه سلطانی هنوز
من ز گریه چون نمک بگداختم	تو ز خنده شکرستانی هنوز

پیری و شاهد پرستی ناخوش است
خسروا تاکی پریشانی - هنوز

خیام

ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام

در اوایل قرن چهارم متولد شده وی یکی از بزرگترین مفاخر
ملی ما است و به همه فنون و معلومات زمان خود محیط بوده
وی در - فلسفه - و - ریاضی - و - هیئت - و - نجوم -
تخصص کامل داشته علاوه بر اینها دیوان رباعیات لطیف
و فلسفی او است که به زبانهای مختلف ترجمه شده وفات
او را در سال ۵۲۰ هجری نوشته اند مزارش در - امام زاده محروق -
در نیشابور میباشد .

چند رباعی از خیام .

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد
دریاب دمی که از طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
پیش آر پیاله را که شب میگذرد

افسوس که دورهٔ جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی طی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
فریاد ندانم که کی آمد کی شد

خواجو

ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود

در تاریخ ۶۸۹ هجری در کرمان متولد شده و پس از سفر حج به شیراز رفت و با حافظ ملاقات کرد وی غیر از دیوان اشعارش - همای و همایون - گل و نوروز - کمال نامه - روضه الانوار - گوهر نامه - سام نامه از او است.

خواجو در تاریخ ۷۵۳ هجری وفات یافته.

غزل

ز تو با تو راز گویم بزبان بی زبانی — به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی

چه شوی ز دیده پنهان که چو روز مینماید — رخ همچو آفتابت ز نقاب آسمانی

ز تو دیده چون بدوزم که توئی چراغ دیده — ز تو کی کناره گیرم که تو در میان جانی

همه پرتو و تو شمعی همه عنصر و تو روحی — همه قطره و تو بحری همه گوهر و تو کانی

دل دردمند خواجو بخدنگ غمزه خستی
نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

دیوانه

- آقا شیخ اسد الله -

اصلش از - قمشه - ۱۴ - فرسنگی - اصفهان - شغلش

برزگری بوده و در سن ۳۶ سالگی در تاریخ ۱۳۳۴ قمری وفات کرده

غزل

خوشتر ز روزگار جنون روزگار نیست | نیکوتر از دیار محبت دیار نیست
ان سر که نیست در ره پاکان عشق باز | شایسته نشیمن زانوی یار نیست
منصور نیست هر که چو منصور پای دار | اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست
سود و زیان عشق بحکم ضرورت است | ما را در این معامله هیچ اختیار نیست

عاقل اگرچه عاقبت از جوی بگذرد

اما مسلم است که دیوانه وار نیست

رفعت

رفعت سمنانی حاجی محمد صادق .

از سالکین درادیش - نعمت اللهی - است وی مدتی

در ـ گُناباد ـ وپس در ـ نیشابور ـ بوده وتاپایان

عمر ـ مُجَرَّد ـ بسر بُرده ودر سال ۱۳۱۰ شمسی در تهران

بدرود زندگی گفته .

غزل

شب شمع یکطرف رخ جانانه یکطرف من یکطرف در آتش و پروانه یکطرف

افکنده بهر صید دل من ززلف و خال دام بلا زیکطرف و دانه یکطرف

ازعشق او بگریه و در خنده روز و شب عاقل زیکطرف دل دیوانه یکطرف

ایمان و کفر زلف و رخش دل چو دید گفت زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف

در حیرتم که دل زچه رو میبرند و دین
جانان زیکطرف دل دیوانه یکطرف

رُودکی .

ابو عبدالله جعفر بن محمّد .

در رُدکده ـ رودک ـ ازنواحی ـ سمرقند ـ متولّد شده ونخستین

پایه گذار شعر فارسی است و ـ کلیله ودمنه ـ را هم اول به نظم

دراورده که مطلعش این بیت است

هرکه نامخت ازگذشت روزگار — هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

عده ٔ از تاریخ نویسان عقیده دارند که او کورمادرزاد بوده و در سال ۳۲۹ هجری وفات یافته .

رباعی

باآنکه دلم ازغم هجرت خونست — شادی به غم توام زغم افزونست

اندیشه کنم هرشب و گویم یارب — هجرانش چنین است وصالش چونست

زرگر

اقا محمد حسن ـ در تاریخ ۱۲۷۰ هجری وفات کرده .

غزل

چو کرد لب بمی آلوده ترک باده پرستم — بریخت خون جهانی به این بهانه که مستم

بعهد سنت نکویان نبسته است کسی دل — توساده لوحی من بین که دل بعهد تو بستم

نه شیخ مید هدم توبه ونه پیر مغان می — زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم

اگرچه نیست امیدی بعهد سنت نکویان

به این خوشم که زمانی بود بدست تو دستم

سَعدی -

افصح المتکلمین - شیخ مُشرف الدین مُصلح بن عبدالله سعدی شیرازی .

در سال ۶۰۶ هجری در شیراز متولد شده و در جوانی به بغداد رفته و در مدرسه - نظامیه - به تحصیل علوم دینی و ادبی پرداخت وی مدت ۴۰ سال سفرهائی به - بعلبک - بصره - کوفه - مصر - مراکش - دیاربکر - روم - بلخ - هندوستان وگجرات - کرده وچندین بارپیاده سفرحج بجاآورده است .

تاریخ وفات اورادرسال ۶۹۱ نوشته اند وی بحق یکی از درخشانترین ستارگان آسمان نظم ونثراست .

غزل

خوش است عمرولی حیف جاودانی نیست پس اعتماد براین پنج روزفانی نیست

گلیست خرم و خندان و تازه و شاداب　　ولی ثبات و دوامش چنانکه دائمی نیست
دل ای رفیق بر این کاروانسرای مبند　　که خانه ساختن ائین کاروانی نیست

زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

سلمان ـ ساوجی

خواجه جمال الدّین بن سلمان بن خواجه علاءِ الدّین محمد ساوجی.

در اوئل قرن هشتم در ـ ساوه ـ تولد یافته پدرش نیز مردی فاضل بوده ـ سلمان ـ مدّت ۴۰ سال در ـ بغداد ـ و تبریز ـ بسر برده دو داستان جمشید و خورشید و ـ فراقنامه از او میباشد وی در سال ۷۷۸ هجری در ساوه وفات کرده

غزل

من هرچه دیده ام زدل و دیده دیده ام
گاهی زدل بود گله گاهی زدیده ام
من هرچه دیده ام زدل و دیده تاکنون
از دل ندیده ام همه از دیده دیده ام
آه دهن در دیدهٔ من راز فاش - کرد
او را گناه نیست منش پروریده ام
گویند بوی زلف توجان تازه میکند
سلمان قبول کن که من ازجان شنیده ام

سنائی -

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی .

سنائی دراواسط قرن پنجم در- غزنین - متولدشده آثاراو همه ازحقایق عرفانی حکایت میکند وفاتش درتاریخ ۵۴۵ ه در- غزنین - اتفاق افتاده ومزارش زیارتگاه مردم است .

طلب ای عاشقان خوش رفتار
طرب ای شاهدان شیرین کار
درجهان شاهدی و ما فارغ
درقدح جرعه ای وما هشیار
زین سپس دست ما ودامن دوست
بعدازاین گوش ما وحلقهٔ یار

شهریار

محمّد حسین بهجت تبریزی فرزند حاجی میرزا آقا

در سال ۲۸۵ رش - در - تبریز - متولّد شده .

در دیاری که در او نیست کسی یار کسی کاش یارب که نیفتد بکسی کار کسی

گر کسی را نفکندیم بسر سایهٔ گل
شکر ایزد که نبودیم بپا خار کسی

صائب -

میرزا محمّد علی فرزند میرزا عبد الرّحیم .

صائب - در حدود سالهای ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۶ در - اصفهان

متولّد شده و مورد توجّه خاصّ - شاه عبّاس - بوده است

صائب - مدّتی به - هندوستان - رفته و پس از بازگشت به

ایران سمت ملک الشعرائی دربار شاه عبّاس را داشته

وفات او را در سال ۱۰۸۱ قمری نوشته اند .

خوش انکه از دو جهان گوشه غمی دارد　　همیشه سر بگریبان ماتمی دارد
تو اهل صحبت دل نیستی چه میدانی
که سر بجیب کشیدن چه عالمی دارد

صَبُوحی۔

شاطر عباس صَبوحی۔

ای خوش انانکه قدم بر در میخانه زدند　　بوسه دادند لب ساقی و پیمانه زدند
بحقارت منگر باده کشان را کین قوم　　پشت پا بر فلک از همت مردانه زدند
خون من باد حلال لب شیرین دهنان　　که بکار دل من خندهٔ مستانه زدند
آخر از پیرهن چاک صبوحی سر زد
آتشی را که نهان بر پر پروانه زدند

طَبیبِ اصفهانی۔

میرزا عبد الباقی فرزند مُحمّد رحیم طبیب.
از شاعران قرن دوازدهم هجری و در سال ۱۱۶۸ق وفات کرده

غمت در نهانخانهٔ دل نشیند بنازی که لیلی به محمل نشیند
بدنبال محمل چنان زار گریم که از گریه ام ناقه در گل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا گدائی و شاهی مقابل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی زبامی که برخاست مشکل نشیند

طبیب از طلب در دو گیتی میاسای
کسی چون میان دو گیتی نشیند

صفی علیشاه

حسن بن محمد باقر اصفهانی ـ ملقب به ـ صفی نعمت اللهی در سوم شعبان ۱۲۵۱ متولد و مدت ۲۰ سال در جوانی در ـ یزد ـ بوده سپس از راه ـ هندوستان ـ به ـ حجاز ـ رفته و اغلب مشایخ ـ ایران ـ و ـ هند ـ و ـ روم ـ را ملاقات کرده از تالیفاتش ـ زبدة الاسرار ـ رسالهٔ عرفان الحق ـ بحر الحقایق ـ میباشد و تفسیر قرآن که به نظم نوشته معروف میباشد

خواهم ایدل محو دیدارت کنم
جلوه گاه روی دلدارت کنم
واله آن ماه رخسارت کنم
بستهٔ آن زلف طرارت کنم
دربلای عشق دلدارت کنم

تا شوی آواره از شهر و دیار
تا شوی بیگانه از خویش و تبار
بگسلی زنجیر عقل و اختیار
سر بصحرا ها نهی دیوانه وار
پای بند طرّه یارت کنم

گر تو خواهی کز طریقت دم زنی
پای باید بر سر عالم زنی
نی که عالم از طمع بر هم زنی
چون دم از آمال دنیا کم زنی
مورد الطاف بسیارت کنم

ساعتی در خود نگر تا کیستی
از کجائی وز چه جائی چیستی
در جهان بهر چه عمری زیستی
جمع هستی را بزن بر نیستی
از حسابت تا خبردارت کنم

طیّب - مُصعَبی

جهانا همانا فسونی و بازی
که بر کس نپائی و با کس نسازی
بظاهر یکی بُت پر از نقش آذر
بباطن چو خوک پلید و گرازی
یکی را نعیمی یکی را جهیمی
یکی را نشیبی یکی را فرازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی
چرا اَبلهانند در بی‌نیازی

چرا عمر طاوس و دراج کوته		چرا مار و کرکس زید در درازی
اگر نه همه کار تو باژگونه است
چرا آنکه ناکس ترا و را نوازی

ظهیر فاریابی -

ظهیر الدین ابو الفضل طاہر بن محمد فاریابی در دہکدۂ فاریاب بلخ - متولد و از گویندگان نامدار قرن ششم میباشد و در سال ۵۹۸ قمری در تبریز وفات یافته

رباعی

دل خیمۂ غم بر آتش ناب زده است		خونابۂ دیدگان رہ خواب زده است
این تعبیہ بین کہ دل برون آورده است
وین نقل نگر کہ دیده بر آب زده است

عبید زاکانی -

نظام‌الدین عُبید زاکانی قزوینی در سال ۷۷۲ قمری وفات یافته وی علاوه بر دیوان انتقادی موش وگربه - و - مثنوی عُشّاقنامه - کتابهای دیگری نیز دارد -

در ما بناز میگذرد دلربای ما — بیگانه وار می نگرد آشنای ما
بی جرم دوست زما پا کشید و رفت — تا خود چه گفت دشمن ما در غفای ما
ما دل به درد عشق ضروری نهاده ایم — زیرا که فارغ است طبیب از دوای ما
شاید که خون ز دیده بریزی عُبید از انک
او میکند همیشه خرابی برای ما

غزلی از عُرفی -

خوش انمحفل که از گرمی شرابش رو بسوزاند — بهر جانب که غلطم داغ می پهلو بسوزاند
لبم گر با ترنم اشنا گردد در این مستی — صد آتشخانه از یک نعرهٔ یا هو بسوزاند
اگر یکدم نفس در دل نگهدارم ز هر مویم — جهد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شوید و کافر - بسوزاند

عراقی

شیخ فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار جوالقی همدانی - متخلص به عراقی - در سال ۶۱۰ هجری در - کورجان - از توابع همدان متولد شده وی در جوانی به - هندوستان - واز آنجا به - قونیه - رفته و سرانجام در سال ۶۸۸ در - دمشق - وفات کرده در کلام عراقی شور و شوقی عاشقانه هست که گاه با حقایق عرفانی همراه میباشد .

غزل

زدو دیده خون فشانم زغمت شب جدائی چکنم که هست اینها گل روی آشنائی
همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستانت که رقیب در نیاید به بهانهٔ گدائی
مژه ها و چشم یارم بنظر چنان نماید که میان سنبلستان چرد آهوی ختائی
سر برگ گل ندارم بچه رو روم به گلشن که شنیده ام زگلها همه بوی بیوفائی
بکدام مذهب است این بکدام ملت است این که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند   که برون در چه کردی که درون خانه آئی
به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم   چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائی
در دیر میزدم من که ندا ز در در آمد
که درا درا عراقی که تو هم از آن مائی

عسجدی

ابو نظر عبدالعزیز بن منصور مروزی عسجدی -
در سال ۴۳۲ قمری وفات یافته .

زبس خونها که میریزی بغمزه   شمار کشتگان ناید بیادت
گر از خون ریختن شرمت نیاید   زرنج غمزه باری شرم بادت

عطّار -

شیخ فریدالدّین محمّد بن ابراهیم .
از بزرگترین گویندگان و پیشوایان - متصوفه - در اواسط

قرن ششم میباشد وی ایّام جوانی را در مکتب معارف وخدمت مشایخ گذرانیده وسرانجام خود بمقام ارشاد رسیده است -

تألیفات عطّار از نظم ونثر زیاد است مانند .

اسرار نامه - الٰهی نامه - مُختار نامه - بُلبُل نامه - منطق الطیر - وغیره وفات وی در سال ۶۱۸ قمری در نیشابور - اتّفاق افتاده .

رُباعی

گفتم دل ودین در سر کارت کردم — هر چیز که داشتم نثارت کردم
گفتا توکه باشی که کُنی یا نکُنی — این من بودم که بیقرارت کردم

عمعق بخارائی -

ابوالنّجیب شهاب الدّین عمعقِ بخارائی -

از شاعران قرن ششم هجری و در - ماوراءالنهر -
بیرنسته عمراو را بیش از صد سال نوشته‌اند تاریخ وفاتش
۵۴۲ ق - میباشد .

هر دیده که عاشقست خوابش ندهید — هر دل که در آتشست آبش ندهید
دل از بر من رمیده از بهر خدای — گر آید و در زند جوابش ندهید

عُنصُری -

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی -
تولدش در سال ۳۵۰ قمری بوده و کتاب داستان
وامق و عذرای او مشهور است وفاتش را در تاریخ -
۴۳۲ نوشته اند .

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریک بودی جاودانه
گر این گیتی سراسر تو بگردی
خردمندی نیابی شادمانه

غمام

انسانی کامل و وارسته ای روشن ضمیر و بزرگوار سیدی جلیل القدر نام نامیش محمد کنیه اش - یوسف زاده - متخلص به - غمام - فرزند شریف حجة الاسلام جناب آقای سید یوسف - همدانی اعلی الله مقامه از سادات حسینی در ماه رجب سال ۱۲۹۲ ش در - کربلا - متولد و تا سن ۱۳ سالگی در عراق اقامت داشته اند و در شب جمعه سوم مهر ماه ۱۳۲۱ شمسی در روز سیزدهم ماه رمضان برابر با سال ۱۳۶۱ هجری در - تهران - وفات و جسد شریفشان به همدان حمل و در شاهزاده حسین در مقبره خانوادگی مدفون گردیده اند.



غمام

نقاش ابوالحسن بهار

چه سعادتمند مردمی که درک محضر مقدسشان - نصیب آنان گردیده و از آن مقام منیع کسب فیض کرده اند و در نهایت خوشبختی چنین توفیقی نیز ولو برای مدتی کم شامل حال این بنده گردیده است .

غزل

بیا فرید خداوند لم یزل ما را / که لایزال اطاعت کنیم دانا را

مباش در پی کشف رموز دانایان / که هیچ حل نتوان کرد این معمّا را

ز فهم گفتهٔ همچون خودی شوی عاجز / چگونه فهم کنی گفته های دانا را

تو آن نه ای که شناسد فضیلت انسان / مگس چگونه تواند شناخت عنقا را

بکار اهل نظر کار خود قیاس مکن / که فرقهاست ز هم مرده و مسیحا را

چسان ز سرّ نهان آگهند رندانی / که خوب و بد نشناسند کار پیدا را

اگرچه باد درخت کهن کند از بیخ / ز جای خود نکند کوه پای برجا را

کسی که روی پری را ندیده کی داند / که حال چیست دل دردمند شیدا را

نه غصهٔ شکری خورده و نه حسرت قند / چه غم ز حال مگس طوطی شکرخا را

غریق بحر بلا را چه سود خواهد بود / از اینکه درّ و گهر هست قعر دریا را

غمام عیب فراوان خود نمی بینی
مگر بدیده کشی خاک پای بینا را

غُبار

اقا حسین رضوی مُتخلص به ـ غُبار ـ فرزند حاجی سیّد صادق امام جمعهٔ ـ هَمَدان ـ میباشد

غُبار ـ در حدود سال ۱۲۷۰ قمری در شهرستان همدان متولّد و در اوایل جوانی به تحصیل علوم دینی پرداخته و بعداً طبع و ذوق سلیمش بطریقهٔ سیر و سلوک مُتمایل گشته و تمام هُمّ خود را به مجاهدت نفسانیه و تکمیل مراتب انسانیّت مصروف داشته است.

وی در سال ۱۳۲۲ در ـ همدان ـ وفات و در آنشهر مدفون گردیده است معُاصرینش ـ جاوید ـ . ـ مَظهَر ـ

-پروین - و کیهان - میباشند.

غزل

گرچه سخت افتاده در دام طبیعت مرغ جانم
هرگز از خاطر نخواهد شد هوای آشیانم

رهروان کوی جانان راز رحمت بازگوئید
ای رفیقان منهم آخر مردم این کاروانم

غوطه در دریای حیرت میزنم کاخر ز رحمت
یا خدا یا ناخدا بندد به کشتی بادبانم

غمزه خنجر میزند مژگان به نشتر مینماید
با تماشای تو من فارغ ز کار این و آنم

میکشم بار بلا را با تنی لاغرتر از مو
تا اسیر آن بت سنگین دل لاغر میانم

گر صبا خاک غبار از کوی جانان بر ندارد
فارغ از عیش نهان وز حیات جاودانم

فردوسی -

در سال ۳۲۹ هجری که مرگ ـ رودکی ـ را در کام خود فرو کشید در همین سال و شاید در همان روزهائیکه رودکی دیده از جهان فرو می بست کمی دورتر از شهر ـ سمرقند ـ در ـ طوس ـ کودکی دیده بجهان گشود که می بایست بنائی را که ـ رودکی ـ بنیاد نهاده به اوج خود برساند. و سالیانی بعد این کودک بنام ـ حکیم ابوالقاسم فردوسی ـ مشهور گشت و جهان را از نام بلند خود پرآوازه گردانید.

پند ـ

هر آنگه کت آمد به بد دسترس | زیزدان بترس و مکن بد بکس
نیزد کهان و نزد مهان | به آزار موری نیرزد جهان
دراز است دست جهان بر بدی | همه نیکوئی کن اگر بخردی

چو نیکی کنی نیکی آید برت
بدی را بدی باشد اندر خورت

فرخی یزدی -

محمد فرزند محمد ابراهیم فرخی - در سال ۱۳۰۶ ق متولد و در تاریخ ۱۳۴۰ وفات یافته وی روزنامه طوفان را منتشر نموده است.

غزل.

شب چو در بستم و مست از می نابش کردم / ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم

دیدی آن ترک خطا دشمن جان بود مرا / گرچه عمری بخطا دوست خطابش کردم

منزل مردم بیگانه چه شد خانهٔ چشم / آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم

زندگی کردن من مردن تدریجی بود

آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

فروغی بسطامی

میرزا عباس فرزند آقا موسی. در سال ۱۲۱۲ ق

متولد و در سال ۱۲۷۴ بدرود حیات گفته.

غزل.

اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب
مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب

صد شکر خدارا که نشسته است بشادی
گنج غممت اندر دل ویرانه ام امشب

از من بگریزید که می خورده ام امشب
با من منشینید که دیوانه ام امشب

بی حاصلم از عمر گرانمایه فروغی
گر جان برود در پی جانانه ام امشب

قاآنی - شیرازی.

میرزا حبیب پسر میرزا محمّد علی - متخلص به - گلشن
در سال ۱۲۲۲ هجری در شیراز - متولد شده وی علاوه بر دیوان
اشعار کتاب دیگری بنام - پریشان - دارد و در سال ۱۲۷۰ هجری
در - تهران - وفات کرده و در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است

رباعی -

برنگ و بوی جهانی نه بلکه بهتر از آنی بحکم آنکه جهان پیر گشته و تو جوانی

ستاره ای نه مهی نه فرشته ای نه گلی نه

بهر چه خوانمت آنی چو بنگرم به از آنی

کلیم کاشانی

ابوطالب کلیم کاشانی - یکی از شاعران بزرگ و نامی ایران و معاصر شاه عباس کبیر و - صائب تبریزی - است کلیم - در ایران و هندوستان به - طالبای کلیم - شهرت دارد و ملک الشعرای - شاه جهان - پنجمین پادشاه گورکانی هند بوده است.

اشعار کلیم نزدیک ۲۴ هزار بیت میباشد از تاریخ تولدش اطلاعی در دست نیست و سال وفات او را ۱۰۶۱ ق

نوشته اند.

غزل

دوش گم کردم زبیهوشی ره کاشانه را — یافتم باز از نوای جغد این ویرانه را

طالع بدبین که بر چاک دلم خندید و رفت — آنکه مرحم مینهاد از رحم زخم شانه را

تا کی ای سر در هوا در آسمان جوئی خدا — ذوقی از بالا نشستن نیست صاحبخانه را

آرزوی بوسه از ساقی نه حد چون منت — مستم و با ترس میبوسم لب پیمانه را

در حریم دل چو شمع ناله افروزی کلیم
حاجت شمع و چراغی نیست آتشخانه را

مانی شیرازی

از شاعران و نقاشان قرن دهم هجری است که در سال ۹۱۰ به امر شاه اسمعیل صفوی به قتل رسیده و در گورستان سرخاب تبریز مدفون گردیده.

غزل

حدیث در دهن گر کس نگفت افسانه ای کمتر — وگر منهم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر

نکو بر نیست عالم لیک ساقی جام غم دارد — خوش آن مهمان که خورد از دست او پیمانه ای

کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد براه عشق نتوان بودن از پروانه ای کمتر
مکن مانی عمارت و زسرای دهر بیرون شو
برای این دو روز عمر محنت خانه ای کمتر

مجمر

سید حسن مجمر - در - زواره - از توابع اصفهان متولد شده واز آنجا به تهران آمده و در سال ۱۲۲۵ هجری وفات یافته است.

رباعی

یارب به سبو کشان مستم بخشای بر مغبچگان می پرستم بخشای
بر این منگر که باده در دست منست بر آنکه دهد باده بدستم بخشای

مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین

درسال ۶۰۴ هجری در - بلخ - متولد و در کودکی مقارن
حملهٔ مغول - با پدرش معروف به - بهاء الدین ولد - به
آسیای صغیر رفت و در شهر - قونیه - منزل کرد و در آنجا
در تاریخ ۶۷۲ وفات کرد و امروز مدفنش زیارتگاه پیروان
او میباشد .

مولوی - در - قونیه - به تعلیم علوم دینی اشتغال داشت
تا زمانیکه با عارف بزرگ - شمس الدین محمد علی ملکزاد -
تبریزی ملاقات کرد و پس از مفارقت تاثیر عظیمی در وی
بروز کرده و تا آخر عمر بهمین وضع باقی بوده و در این دورهٔ
پرشور است که آثار ادبی کم نظیر خود را بوجود آورده .
دیوان مثنوی - یکی از بزرگترین آثار عالم عرفان است
مولوی - دیوان دیگری بنام - شمس تبریزی - سروده

که مقرون به شور و التهابی است که در حالات گوناگون
به او دست میداده و همیشه روی سخنش با مرادی گم گشته
است که در هجران بی پایان او برشتهٔ نظم در آورده .

واینک چند رباعی از مولوی .

بازیچهٔ قدرت خدائیم همه　　او هست توانگر و گدائیم همه
بر یکدگر این زیادتی جستن چیست
آخر ز در یکی سرائیم همه

یاری که بنزد او گل و خار یکیست　　در مذهب او مصحف و زنار یکیست
ما را غم آن یار چرا باید خورد
کو را خر لنگ و اسب رهوار یکیست

در دایرهٔ وجود موجود علی است　　اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گر خانهٔ اعتقاد ویران نشدی
من فاش بگفتمی که معبود علی است
در نیابد حال پخته هیچ خام　　پس سخن کوتاه باید والسلام

نشاط

معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب - در سال ۱۱۷۵ هجری در - اصفهان - متولد شده وی از بزرگترین شاعران دورهٔ قاجاریه است مجموعهٔ آثارش بنام - گنجینه - بطبع رسیده وفات او در تاریخ ۱۲۴۴ اتفاق افتاده .

غزل -

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است
کاخ دل در خور اورنگ شهی باید کرد

شب که خورشید جهانتاب نهان از نظر است
قطع این مرحله با نور - مهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگهی باید داشت
کشور خصم تبه از سپهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط
سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد

شاه - نعمت الله ولی -

امیر سید نورالدین شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی

در روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری در قصبهٔ
کوه بنان - کرمان تولد یافته و بقولی نسبتش به حضرت
- امام محمد باقر - میرسد وی پس از کسب علوم مقدماتی
در سن ۱۴ سالگی به - مکه - مشرف شده و سالها بریاضت
و تزکیهٔ نفس پرداخته تا عاقبت از دست - شیخ عبدالله -
یکی از عرفای عصر خویش - خرقه - پوشیده و پس از توقف
مدتی در - یزد - به - ماهان - مراجعت و به ارشاد مجذوبان
پرداخت .

شاه نعمت الله - در تصوف موسس سلسلهٔ - نعمت اللهی -
است و در عرفان مقامی بلند دارد .

شاه نعمت الله - در سرودن شعر گاهی - نعمت الله - و گاهی
سید - تخلص کرده وی قریب ۱۰۰ سال عمر کرده است

وفات اورا بعضی سال ۸۲۷ قمری نوشته اند .

وصال شیرازی

ایکه در کوی حقیقت ز مجاز آمده ای
باده خور باده که از راه دراز آمده ای

دشمنان را اثر باده بهم دوست کند
تو شدی مست و بما عربده ساز آمده ای

چه شد ای صوفی سالوس که در محفل قدس
توبه این رزق و دغل محرم راز آمده ای

کعبه بتخانه چه شد قابل طاعت نبود
خودی خویش بنه گر به حجاز آمده ای

خرقه و دفتر و سجاده و تسبیح وصال
همه دادی مگر از میکده باز آمده ای

وحشی بافقی -

کمال الدین - در قصبهٔ - بافق کرمان - متولد و بیشتر اقامت او در - یزد - بوده و شهرت وحشی بواسطه ترکیب بندهای اواست وی در سال ۹۹۱ هجری وفات یافته .

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بیسروسامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بُت عربده جوئی بودیم
عقل و دین باخته دیوانهٔ روئی بودیم بستهٔ سلسلهٔ سلسله موئی - بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار ازاین جمله که هستند نبود

نرگس غمزده اش اینهمه بیمار نداشت سُنبل پرشکنش هیچ گرفتار نداشت
اینهمه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه دادم همه جا شهرت زیبائی او شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او

این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سر و برگ من بیسروسامان دارد

چاره اینست و ندارم به ازاین رای دگر که دهم جای دگر دل به دلارای دگر
چشم خود فرش کنم زیر کف پای دگر برکف پای دگر بوسه زنم جای دگر

بعد از این رای من اینست و همین خواهد بود
من بر این هستم و البته چنین خواهد بود

مدتی در ره عشق تو دویدیم بس است　　راه صد بادیهٔ درد بریدیم بس است
قدم از راه طلب باز کشیدیم بس است　　اول و آخر این مرحله دیدیم بس است

بعد از این ما و سر کوی دلارای - دگر
با غزالی بغزلخوانی و غوغای - دگر

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت　　شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت
از دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت　　با دل پرگله از ناخوشی کوی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کند
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

هلالی جغتائی

هلالی جغتائی استرابادی - از شعرای اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است وی غیر از دیوان غزلیات و قصاید و رباعیات منظومه های دیگری بنام شاه و درویش

لیلی ومجنون - صفات العاشقین - دارد .

هلالی - اصلش ترک بوده ودر اوایل عهد صفویه در سال ۹۲۶ هجری بدستور - عبدالله‌خان ازبک - در هرات - بقتل رسیده وی از اقسام شعر غزلرا بهتر میسروده وباید اورا از شاعران نامدار عصر خود بشمار آورد .

غزل .

به یار بیوفا عمری وفا کردم ندانستم
به امید وفا بر خود جفا کردم ندانستم

دل آزاریکه هرگز دیده بر مردم نیندازد
بسان مردمش در دیده جا کردم ندانستم

بلای جان من انشوخ وبن افتاده درکویش
دریغا خانه درکوی بلا کردم ندانستم

گرفتم آن سر زلف وکشیدم صد گرفتاری
بدست خویش خودرا مبتلا کردم ندانستم

هلالی پیش آن مه شرمسارم زین شکایتها
دراین معنی بغایت ماجرا کردم ندانستم

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف - از شعرای بزرگ قرن سیزدهم هجری است و در اصفهان در سال ۱۱۹۸ وفات یافته. هاتف - در حکمت و طب نیز دست داشته.

شاهکار هاتف - ترجیع بند - عارفانه و عاشقانهٔ او است که از جهت اسلوب کلام و ترکیب الفاظ و معانی و مضامین فارسی کم نظیر میباشد.

ترجیع بند

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت همین و همان

دل فدای تو چون توئی دلبر
جان فدای تو چون توئی جانان

دل رهاندن ز دست تو مشگل
جان فشاندن بپای تو آسان

راه وصل تو راه پر آشوب
درد عشق تو درد بی درمان

بندگانیم جان و دل بر کف
چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر سر صلح داری اینک دل
ور سر جنگ داری اینک جان

دوش از سوز عشق و جذبهٔ شوق
هر طرف میشتافتم حیران

آخر کار شوق - دیدارم
سوی دیر مغان کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم　　روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کانشب　　دید در طور موسی عمران

پیری آنجا به آتش افروزی　　به ادب گرد پیر مغبچگان

همه سیمین عذار و گل رخسار　　همه شیرین زبان و تنگ دهان

عود و چنگ و دف و نی و بربط　　شمع و نقل و گل و می و ریحان

ساقی ماهروی مشکین موی　　مطرب بذله گوی خوش الحان

مغ و مغزاده موبد و دستور　　خدمتش را تمام بسته میان

من شرمنده از مسلمانی　　شدم آنجا به گوشه‌ای پنهان

پیر پرسید کیست این گفتند　　عاشقی بیقرار و سرگردان

گفت جامی دهیدش از می ناب　　گرچه ناخوانده باشد این مهمان

ساقی آتش پرست آتش دست　　ریخت در ساغر آتش سوزان

چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش　　سوخت هم کفر از آن و هم ایمان

مست افتادم و در آن مستی　　بزبانی که شرح آن نتوان

این سخن می شنیدم از اعضا　　همه حتی الورید والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند　　ور به تیغم بُرند بند از بند

الحق ارزان بود ز ما صد جان　　وز دهان تو نیم شکر خند

ای پدر پند کم ده از عشقم ‏ ‏ ‏ ‏ که نخواهد شد اهل این فرزند

من ره کوی عافیت دانم ‏ ‏ ‏ ‏ چکنم که اوفتاده ام بکمند

پند آنان دهند خلق ایکاش ‏ ‏ ‏ ‏ که ز عشق تو میدهندم پند

در کلیسا به دلبری ترسا ‏ ‏ ‏ ‏ گفتم ای دل بدام تو دربند

ایکه دارد به تار زنارت ‏ ‏ ‏ ‏ هر سر موی من جدا پیوند

ره به وحدت نیافتن تاکی ‏ ‏ ‏ ‏ ننگ تثلیث بر یکی تا چند

نام حق یگانه چون شاید ‏ ‏ ‏ ‏ که اَب و اِبن و روح قُدس نهند

لب شیرین گشود و با من گفت ‏ ‏ ‏ ‏ وز شکر خنده ریخت آب از قند

که گر از سر وحدت آگاهی ‏ ‏ ‏ ‏ تهمت کافری بما مپسند

در سه آئینه شاهد ازلی ‏ ‏ ‏ ‏ پرتو از روی تابناک افکند

سه نگردد بریشم ار او را ‏ ‏ ‏ ‏ پرنیان خوانی و حریر و پرند

ما در این گفتگو که از یک سو ‏ ‏ ‏ ‏ شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

دوش رفتم به کوی باده فروش ‏ ‏ ‏ ‏ ز آتش عشق دل بجوش و خروش

محفلی نغز دیدم و روشن ‏ ‏ ‏ ‏ میر آن بزم پیر باده فروش

چاکران ایستاده صف در صف ‏ ‏ ‏ ‏ باده خواران نشسته دوش بدوش

پیر در صدر و میکشان دورش ‏ ‏ ‏ ‏ پاره ای مست و پاره ای مدهوش

سینه بی کینه و درون صافی		دل پر از گفتگو و لب خاموش

همه را از عنایت - ازلی		چشم حق بین و گوش راست نیوش

سخن این به آن هنیئاً لک		پاسخ آن به این که بادت نوش

گوش بر چنگ و چشم بر ساغر		آرزوی دو کون در آغوش

به ادب پیش رفتم و گفتم		ای تو را دل قرارگاه سروش

عاشقم دردناک و حاجتمند		درد من بنگر و به درمان کوش

پیر خندان بطنز با من گفت		که ای تو را پیر عقل حلقه بگوش

تو کجا ما کجا که از شرمت		دختر رز به شیشه برقع پوش

گفتمش سوخت جانم آبی ده		و آتش من فرو نشان از جوش

دوش میسوختم از این آتش		آه اگر امشبم بود چون دوش

گفت خندان که هین پیاله بگیر		ستدم گفت هان زیاده منوش

جرعه ای درکشیدم و گشتم		فارغ از رنج عقل و زحمت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم		مابقی سر بسر خطوط و نقوش

ناگهان از صوامع ملکوت		این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی		آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری		همه آفاق گلستان بینی

بر همه اهل آن زمین بمراد
گردش دور آسمان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد
وآنچه خواهد دلت همان بینی

بیسر و پا گدای انجا را
سر ز ملک جهان گران بینی

هم در آن پا برهنه جمعی را
پای بر فرق فرقدان بینی

هم در آن سر برهنه قومی را
بر سر از عرش سایبان بینی

گاه وجد و سماع هر یک را
بر دو کون آستین فشان بینی

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

هر چه داری اگر بعشق دهی
کافرم گر جوی زیان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق
عشق را کیمیای جان بینی

از مضیق حیات درگذری
وسعت ملک لامکان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی
وآنچه نادیده چشمت آن بینی

تا بجائی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورزی از دل و جان
تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

یار بی پرده از در و دیوار
در تجلی است یا اولی الابصار

شمع جوئی و آفتاب بلند
روز بس روشن و تو در شب تار

گر ز ظلمات خود رهی بینی
همه عالم مشارق الانوار

کور وش تا بد و عصا طلبی　　بهر این راه روشن و هموار

چشم بگشا به گلستان و ببین　　جلوهٔ آب صاف در گل و خار

زآب بیرنگ صد هزاران رنگ　　لاله و گل نگر در آن گلزار

پا براه طلب نه از ره عشق　　بهر این راه توشه‌ای بردار

شود آسان ز عشق کاری چند　　که بود نزد عشق بس دشوار

صد رهت لن ترانی ار گوید　　باز میدار دیده بر دیدار

تا بجائی رسی که می نرسد　　پای اوهام و پایهٔ افکار

بار یابی به محفلی کانجا　　جبرئیل امین ندارد بار

این ره آن زاد راه وین منزل　　مرد راهی اگر بیا و بیار

ور نه‌ای مرد راه چون دگران　　باز میگرد و پشت سر میخار

هاتف ارباب معرفت که گهی　　مست خوانندشان و گه هشیار

از می و بزم و ساقی و مطرب　　وز مغ و دیر و شاهد و زنار

قصد ایشان نهفته اسراری است　　که به ایما کنند گاه اظهار

پی بری گر براز شان دانی　　که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او　　وحده لا اله الا هو

یغمای جندقی -

ابوالحسن فرزند ابراهیم قلی - امیر اسمعیل خان عرب حاکم - جندق وبیابانک - او را از هفت سالگی به فرزندی خود قبول کرد و پس از تحصیلات مقدماتی در ایران به - عراق - رفته و در سال ۱۲۷۶ قمری وفات یافته است .

غزل

نگاه کن که نریزد دهی چه باده بدستم — فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم

چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت — بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم

نه شیخ میدهدم توبه و نه پیر مغان می — زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم

کنم مصالحه یکسره به ناصحان می کوثر — بشرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم

حرام گشت به یغما بهشت روی تو روزی

که دل به گندم آدم فریب روی تو بستم

تنی چند

از وزیران

و سیاستمداران

خواجه نظام الملک

ابو علی حسن بن اسحق طوسی - بیهقی سبزواری
وزیر دانشمند - سلجوقیان - و صاحب کتاب مشهور
سیاست نامه -

در روز جمعه ۲۱ ذیقعده سال ۴۱۰ هجری در شهرستان
- طوس - متولد و در روز دهم رمضان سال ۴۸۵ ه
بدست یکی از فدائیان در - صحنه بین همدان و کرمانشاه
مقتول گردیده است.

وی مدت ۴۰ سال در خدمت - سلجوقیان - بوده
از تاسیسات نظام الملک مدرسه نظامیه - بغداد -

است که - سعدی - در آنجا کسب علم نموده

و - امام محمّد غزّالی - نیز مدرّس و استاد همان

مدرسه بوده است .

نوشته اند بنای مدرسهٔ نظامیّه مدّت دو سال بطول

انجامیده و بالغ بر ۲۰۰ هزار دینار هزینهٔ آن بنا

گردیده است .

مَقبرهٔ خواجه - در - اصفهان و استاد - محمود نطنزی

باکاشی و مُنبت آنرا زینت داده است .

خواجه نصیرالدّین طوسی

مُحمّد بن حسن - جَهرودی - طوسی کُنیه اش - ابوجَعفر -

ولقبش - نصیرالدّین - در تاریخ ۱۱ جمادی الاوّل

سال ۵۹۵ قمری متولّد شده و وزیر هلاکوخان بوده وی در سال ۶۵۷ رسد خانه ای در شمال - مراغه - بالای تلّی از خاک ساخته و در سال ۶۷۲ در بغداد وفات کرده و جنازهٔ او را به - کاظمین - نقل کرده اند از تالیفات او که منتجا و زاز ۷۰ جلد کتاب میباشد معروف ترین آنها .

اخلاق ناصری - اوصاف الاشراف - اصول کافی - رسالهای در عروض - واقسام الحکمت - میباشد .

مورّخین نوشته اند حملهٔ - هلاکوخان - به بغداد برحسب صلاحدید و اغوای خواجه نصیرالدّین بوده و وپس از تسلّط بر - بغداد - ابتدا دستور میدهد تا

سر از تن همه همراهان خلیفه جدا کنند انگاه
از - مُستعصم باللّه - آخرین خلیفهٔ - عبّاسی میخواهد
که تمام گنجهای بنی عبّاسی را به او تسلیم نماید و بعد
ویرا زندانی میکند و چون به - هلاکو - گفته بودند
اگر خون خلیفه ریخته شود زلزله شده و آسمان بزمین
خواهد رسید از کشتن او و پسرش بیم داشت و میترسید
ولی - خواجه نصیر الدّین - که به انتقام خون آزادمردان
ایرانی نمیتوانست از کشتن او در گذرد دستور میدهد
ابتدا خلیفه و پسرش را در گلیمی پیچیده و آهسته آهسته
بمالند که اگر زلزله ای به وقوع پیوست و یا در
آسمان و زمین آثاری پیدا شد دست از آنها
بردارند ولی چون هیچگونه اثری از خشم طبیعت -

ظاهر نگردید و بعد با چوب های سنگینی که

در دست ماموران بود بر گلیمی که خلیفه و پسرش را بسته

بودند آنقدر زدند که تمام استخوانهای بدنشان خورد شد

و جان تسلیم کردند .

قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فرزند ـ میرزا بزرگ ـ در سال ۱۱۹۳

هجری متولد شده وی مردی خردمند و بسیار لایق بوده و

بعد از پدرش به وزارت ـ عباس میرزا ـ و پس سالها

بخدمتگذاری ـ محمد شاه قاجار ـ مشغول بوده و چون

در نظر داشته دست درباریان فاسد را از کارهای دولتی

و آزار و تعدی نسبت به رعایا کوتاه نماید و آنان نیروی را

سد راه خود می بینند به سعایت او پرداختند
و چون شاه قاجار در حرم - حضرت رضا - سوگند
یاد کرده بود که خون او را نریزد لذا در روز ۳۰ ماه صفر در
سال ۱۲۵۱ هجری وسیلهٔ - اسمعیل قراجه داغی در باغ
نگارستان (محل فعلی اداره هنرهای زیبا) او را بنام اینکه
شاه احضار کرده داخل حوضخانه ببرند و با دستمال خفه میکنند
و پس از کشتن جسد او را در گلیمی پیچیده و در - حضرت عبدالعظیم -
بدون غُسل و کفن در مقبرهٔ - شیخ اَبُو الفُتوح رازی -
به خاک می سپارند .

< نوشته اند کسی که در آنموقع جنازه را دیده بازوانش >
< خونین بوده و معلوم میشود شاه نتوانسته سوگند >
< خود را محترم بشمارد >

قائم مقام - صاحب خطی شیوا و در نظم
و نثر مقامی ارجمند داشته است.

امیرکبیر

میرزا تقی خان - امیرکبیر فراهانی - از بزرگترین و لایق ترین و
معروفترین وزیران ایران است که در سال ۲۲۲ قمری
تولد یافته پدرش - استاد قربانعلی - در دستگاه قائم مقام
ابتدا شغل آشپزی و بعداً نظارت دربار را داشته.

قائم مقام - درباره - امیرکبیر - چنین نوشته.

< الحق جوانی بسیار باهوش و لایق و قابل ترقی میباشد >

امیرکبیر - در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بمقام
صدارت عظمی رسید و به دامادی خاندان سلطنت مفتخر شد



امیرکبیر

نقاش ابوالحسن بهار

وشاه زاده - عزّت الدّوله - خواهر ناصرالدین شاه
را به عقد خود در آورد .
تحوّلات بزرگی در زمان - امیرکبیر - در تمام شئون -
سیاسی - فرهنگی - اقتصادی - نظامی -
واجتماعی - مملکت حاصل شد .
وی مدرسه - دارالفنون - را تأسیس کرد و در آنجا رشته های
پیاده نظام - سوار - توپخانه - مهندسی -
طب وجرّاحی - داروسازی - تدریس میشد وضمناً
زبانهای - عربی - فرانسه - ومُعلّم و مدرّسین
زیادی هم از اروپا استخدام کرد و برای شاگردان هر رشته لباس
مخصوصی انتخاب نمود و همهٔ مُحصّلین نهار را در مدرسه میخوردند
امّا - افسوس که خود او مُوفّق به افتتاح آن نگردید چون .

دشمنان سرسختی در ایران و خارج داشت
نزد شاه از او بدگوئی کردند مخصوصاً - مهدعلیا -
مادر - ناصرالدّین شاه - بیشتر ذهن شاه را مشوب کرد
تا بالاخره ویرا در روز پنجشنبهٔ ۲۰ مُحرّم سال ۱۲۶۸ هجری
از مقام صدارت و سایر مشاغل عزل و به - کاشان -
تبعیدش کردند و پس از ۴۰ روز در روز دوشنبهٔ ۱۸
ربیع الاوّل سال ۱۲۶۸ ق مطابق ۱۹ دیماه ۱۳۲۷ شمسی
در سن ۴۲ سالگی در حمام باغ - فین - کاشان به
قتلش رسانیدند و مامور انجام این جنایت - حاجی علیخان مراغه‌ای
ملقّب به - اعتماد السلطنه - فراشباشی بود مینویسند
این جنایتکار امیر و ولینعمت خود را در انتخاب طرز اجرای
ماموریت و کشتن وی مُختار میگذارد - امیرکبیر -

به ـ خاصه تراش ـ خود میگوید تا
بهر دو دست او ـ فیلیشتی ـ بزنند واز ریزش خونش نیز
جلوگیری نکنند و در همین حالت به شاه لعنت میفرستند
واین شعر را میخواند .

روزگار راست آنکه که عزت دهد که خوار دارد ×
× چرخ بازیگر ازاین بازیچه ها بسیار دارد

وروی زمین می اُفتد پس ازآن ـ حاجی علیخان ـ
برای آنکه کار را زودتر انجام دهد باچکمه به پشت او میزند
وبه این عمل غیر انسانی وناجوانمردانه هم قناعت نکرده
و ـ حوله حمام ـ را به حلق او فرو کرده آنقدر فشار میدهد
تا بخواب ابدی فرو میرود وجنازه اش را در ـ کاشان ـ
بخاک میسپارند ولی ـ عزت الدوله ـ عیالش دوباره

جنازهٔ او را از خاک بیرون آورده و به ـ کربلا ـ میفرستد و در کربلا مدفون میشود .

میرزا حسینخان سپه سالار

حسینخان فرزند ـ امیر دیوان قزوینی ـ متولد سال ۱۲۴۰ قمری و از شاگردان مدرسهٔ ـ دار الفنون ـ و در سال ۱۲۷۹ قمری بمقام سپه سالاری رسید .

سپه سالار ـ ناصر الدین شاه ـ را به فرنگ برد ولی در غیاب او ـ ملا علی کنی ـ و عده‌ای دیگر از علما او را تکفیر کردند .

باغ بهارستان ـ و ـ مجلس شورای ملی ـ خانهٔ شخصی او بوده و ـ مسجد سپه سالار ـ راهم



سپهسالار

نقاش ابوالحسن بهار

او ساخته نوشته اند که وی غالباً می گفته روزی
این خانه بصورت - پارلمان - در خواهد آمد و
ریشهٔ - استبداد - کنده میشود .

وفات سپه سالار در روز ۲۱ ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۹۸ هـ
اتفاق افتاده .

مُستوفی المَمالک

حَسَن مُستوفی - مُستوفی المَمالک فرزند میرزا یوسف
- آشتیانی - در ماه رمضان سال ۱۲۹۱ قمری متولد
و در روز یکشنبهٔ ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۵۱ ق برابر با
۶ شهریور سال ۱۳۱۱ خورشیدی در اثر سکتهٔ قلبی
درگذشته است .

مستوفی - از مشهورترین و شریفترین
خانواده های ایرانی و به آزادیخواهی و میهن پرستی
معروف بوده است .

مستوفی - از اوان جوانی بمقام - مستوفی الممالکی
رسیده و مردم او را - آقا - خطاب میکردند او بارها
به نمایندگی مجلس و وزارت و ۱۱ بار نخست وزیر
و خیلی طرف توجه اعلیحضرت فقید بوده است .

امیر نظام گروسی

ادیب و دانشمند و خوشنویس دوره - قاجاریه -
در سال ۱۲۳۶ قمری متولد شده و در جنگ - هرات -
اولین کسی استکه وارد قلعه آن شهر شده و در سفر اول

ناصرالدین شاه - همراه او به - اروپا -
رفت و همچنین در موقعیکه - مظفرالدینشاه - به عنوان
ولایت عهد در - تبریز - بوده سمت پیشکاری
وی را داشته - امیر نظام - مدتی هم حکمران - کرمانشاه
بوده است

الله وردیخان

الله وردی خان - یکی از سرداران نامی و فداکار
و کاردان - شاه عباس کبیر - و اصلاً - ارمنی - و از مردم
گرجستان و عیسوی مذهب بوده وی ابتدا بخدمت
شاه طهماسب صفوی - درآمد و سپس در سال ۱۰۰۴ ق
شاه عباس - او را علیرغم سرداران - قزلباش -

به حکومت فارس وسپه سالاری ایران انتخاب

کرد - الله وردی خان - پس ازمدتها خدمت

صادقانه دراوایل ماه ربیع الاول سال ۱۰۲۳ هجری

دراثر بیماری درگذشت ودرمراسم تشییع جنازهٔ آن مرد

نیکوسرشت . شاه عباس - وامرای دربار وچندین هزار

نفرازکلیهٔ طبقات مردم شرکت داشتند وجنازه اش را

در - مشهد - درمحلیکه خود وی آنجارا قبلاً آماده کرده

بودبخاک سپرده اند .

پل معروف - الله وردیخان - و - سی وسه پل -

بادستور ونظارت وی برروی رود - زاینده رود -

بسته وساخته شده است .

افکار و عقاید

فلاسفۂ شرق

ایران

- فلسفه در چین -

فلسفه در چین مُبتَنی بر آزادی است و پیروان این فلسفه باید قسم یاد کنند که هیچ موجودی را نکشند - دروغ نگویند - بدون اجازه از مال دیگران استفاده نکنند .
- در روزهای معیّن روزه بگیرند .
هر روز مقداری از ثروت خود را وقف دیگران نمایند .
بر طبق - فلسفهٔ چین - هیچ حیوانی هرگز نمی میرد و سیر مراحل روحی را می پیماید و هم اد گاهی بصورت حیوانی دیگر و زمانی به شکل فرشته بیرون میآید .

- mehavire — مهاویره -

بُنیان گذار فلسفهٔ چین - بنام - مهاویره - مینویسند ۱۰۰ سال عمر کرده وی در جوانی مانند - بُودا -

شاهزاده بوده و در آغاز شباب از زندگی در
کاخ و خوشی های اینچنین زندگانی بیزاری جُست و
از قصر پدریش فرار کرد و بقیهٔ عمر را در زهد و تقوی و ارشاد
مَردم گذرانید .

مستشرقین - وفات او را در سال ۵۲۶ قبل از میلاد
نوشته اند وی همیشه به پیروانش توصیه میکرد و میگفت
از آزار به دیگران - دروغگوئی - دزدی اجتناب کنید
- عفیف باشید - از لذات دنیا حتیٰ المقدور پرهیز نمائید

خُلاصهٔ نصایح - مَهاویرهْ -

خردمند باید در نظر داشته باشد که در این دنیا تنها او نیست
که رنج میبرد بلکه تمام مُوجودات در تلاش و زحمت هستند
مرد با تقوی - کم میخورَد - کم مینوشَد - و کم میخوابَد - .

- نادان را به آسانی میتوان گمراه کرد .

زنان - بایک مرد قلباً - با دیگری لساناً - و با سومی عملاً عشق میورزند - .

- کنفوسیوس -

نام خانوادگیش - خونگ - بوده و - کنفوسیوس - نام تحریف شده و بمعنی - ارباب - میباشد .

پدر کنفوسیوس اززن اولش ۹ دختر واز دومین زن تنها یک پسر که آنهم - کنفوسیوس - بوده داشته است .

چینی ها میگویند وی در هنگام تولد قیافه ای عجیب داشته در عکسهائی که از او تهیه شده گوشهایش خیلی بزرگ دیده میشود و همین بزرگی گوش را دلیل خردمندی او میدانند .

- کنفوسیوس - دارای قدّی بلند -
وخیلی پُرطاقت و در سفرهائیکه باشاگردانش میکرده
تحمّل فوق العادّه ای ازخود نشان میداده .

چون پدرش درجوانی مُرد ناچارشد در ۱۷ سالگی مدرسه را
ترک کند وبکارمشغول شود وی ابتدا مدّتی انبارداری کرد
ولی دراثرکاردانی ولیاقت به حفاظت املاک گماشته شد
کنفوسیوس - هرکاری که به او محوّل میشد درنهایت درستی
وباجدّیّت انجام میداد و هرگز درفکر تحصیل ثروت برنیامد
و درهیچ حال ازمطالعه غفلت نمیورزید .

وی در ۱۹ سالگی زن گرفت در ۲۲ سالگی معلّم شد
و در مدرسه به تعلیم ادب و اخلاق پرداخت .

او درزمان سلطنت - لُو - به وزارت رسید وپیوسته

- بدون رحم مجازات میکرد .

کنفوسیوس - متجاوز از ۷۰ سال عمر کرده مینویسند
در موقع مرگش در حالیکه کاملاً سالم و تندرست بنظر میرسید
به شاگردانش گفت مرد دانا هم باید مانند نهال پژمرده
گردد و سر بر بالین نهاده و پس از لحظه ای بخواب ابدی فرو
رفت .

فلسفه اخلاقی کنفوسیوس - خیلی ساده و روی
اصل انجام وظیفه استوار گردیده .
او میگوید ارتباط میان سلطان و رعیت - پدر و فرزند
- زن و شوهر باید روی اصول تقوی باشد - و شرح میدهد

۱- انسانیت - رحم و انصاف بتمام همنوعان .
۲- عدالت - حقوق هر کس را در حق او مرعی داشتن

بدون قائل شدن امتیازی .

۳ اطاعت از قوانین زندگی و مذهبی تا همهٔ مردم به یک نظام باشند .

۴ راستی و درستکاری در بارهٔ خود و دیگران .

۵ صداقت و حُسن نیّت تا موجب اعتماد همهٔ مردم باشد و پرهیز و کناره گیری از حیله و تزویر چه در رفتار یا گفتار .

چون نوشته های - کنفوسیوس - پُر از پند و اندرز است یکی از موّرخین نوشته که علم - حکمت الهی - را او اختراع کرده .

پس از مرگ کُنفوسیوس مجموعهٔ اندیشه و گفتار او را شاگردان وی به نام - مُنتخبات - جمع آوری و در ۲۰ دفتر که هر دفتر دارای چند فصل کوتاه میباشد تدوین و ثبت

ـ نموده اند ـ کنفوسیوس ـ دربارهٔ بهشت وجهنم چیزی

ذکرنکرده و برای اعمال این دنیا جز آرامش وجدان

پاداشی وعده نداده و درنهایت شهامت اعتراف کرده

که من دارای حکمت آسمانی وتقوای کامل نیستم تنها چیزی

که ممکن است درمورد من بگویند این است که از راهی

که در پیش گرفته ام هرگز منحرف نمیشوم واز تعلیم دیگرانهم خسته

نمیشوم ـ چنانچه ازکیش این پیامبر ـ چینی ـ پیداست

به الهامات اهمیتی قائل نبوده واز موهومات وخرافات

سخت نفرت داشته است.

اندیشه های کنفوسیوس ـ

تملق باکرامت اخلاق به نُدرت دریکجا جمع میشود.

فقط کسانی تغییر ناپذیرند که خیلی احمق ویا خیلی خردمند هستند.

اگر مردم مرا نشناسند متاسف نمیشوم ولی اگر من مردم را نشناسم غصه میخورم .

کلمات قصار = فقط پرهیزکاران شایستگی آنرا دارند که کسی را دوست بدارند یا از کسی متنفر باشند .

فقط کسانیکه واقعاً علاقه به فضیلت دارند از بدی پرهیز میکنند

معایب هرکس بستگی به نوع فکر او دارد اگر میخواهید به فضایل کسی پی برید به معایبش نظر افکنید .

من هرگز کسی را ندیده ام که معایب خود را ببیند و خود را محکوم کند .

وجدان و صمیمیت را راهنمای خود سازید و هروقت اشتباهی از شما سر زد در اصلاح آن کوتاهی نکنید .

خردمند در رفتار خود نسبت به دنیا نه تعصب دارد و نه

تمایل و پیوسته طرفدار حق و حقیقت خواهد بود .

شرافتمند آنچه را میخواهد در خود میجوید و مرد فرومایه هرچه میخواهد از دیگران طلب میکند .

خردمند وظیفه را وسیلهٔ امرار معاش قرار نمیدهد بلکه انجام وظیفه برای او هدف زندگانی است .

دوستی با مردم خوش ظاهر - مُتملّق - و چرب زبان زیان آور است

گُناهانیکه قابلِ عفو نیست -

کسیکه در ظاهر خود را متقّی نشان دهد و در باطن مُرتکب خیانت شود .

کسیکه نادرستی و فساد بکرات از او سرزده باشد .

کسیکه دروغی را بصورت راستی جلوه دهد .

کسیکه کینهٔ دیگری را مدّتها در دل نگاهداشته و در لباس دوستی انتقام بگیرد.

افتخار در آن نیست که شخص هرگز سقوط نکند بلکه افتخار در آنستکه پس از هر سقوط دو باره برخیزد.

بجای اینکه بتاریکی لعنت فرستید یک شمع روشن کنید.

تماشا کردن ستمکاران و گوش فرادادن به سُخنان آنان آغاز ستمکاری است.

قبل از شروع هر کار مقدّمات آنرا فراهم کن تا دچار تشویش نشوی.

ثروت و افتخاریکه از راه نامشروع بدست آمده باشد به - ابری - زود گُذر میماند.

ـ لائوتسه ـ

ـ لائوتسه ـ رؤیاهای عجیبی برای بشر دیده و سُخنان
غریبی درباره‌ٔ زندگانی گفته است .

نوشته‌های او پُر از اصطلاحات عرفانی است .

کتاب ـ تائو ته کینگ ـ از بزرگترین کتابهای دنیا است .

لائوتسه ـ کرارا پیروان خود را به پرهیز کاری و ریاضت
دعوت کرده ـ او شکایت میکند که مردم از اصل چشم پوشیده
و به سایه نظر دوخته اند و در جستجوی فضایلی هستند که تنها ظاهرش
زیبا است امّا خود او به دو گوهر گرانبها اهمیت فراوان میدهد
۱ شفقت ۲ تواضع
و میگوید با رحمدل بودن میتوانیم سخی باشیم
با تواضع میتوانیم پیشوای مردم شویم .

از گفته های مائوتسه -

آنکس که در زندگی سخت تلاش میکند زود هلاک میشود -

باد های سخت تا بامدادان دوام نمی آورند .

بارانی که سیل آسا فرو میریزد دیری نمیگذرد که قطع میشود

چه خوبست بجای عیب جوئی از دیگران در اصلاح خود بکوشیم

اختلاف - لائوتسه - با - کنفوسیوس - این بود

که کنفوسیوس زیاد تاکید نمیکرد پیروانش مافوق طاقت

خود خویشتن دار باشند .

ولی - لائوتسه - به خویشتن داری اهمیّت فوق العاده ای

داده و گفته توانا کسی است که بر نفس خود غالب گردد .

اندیشه های مائوتسه -

دانا انتظار ندارد کارهای او را تمجید کنند .

- بزرگترین جهانگشایان کسانی هستند که بدون برپاکردن جنگ بر دشمنان خود غلبه کنند.

کسی غنی است که درمی یابد چه موقع بی نیاز است.

کسیکه دیگرانرا میشناسد زرنگ است ولی آنکه خودرا می شناسد منور و روشندل است.

هیچ گناهی بزرگتر از جاه طلبی نیست.

صفتی بدتر از طمع نیست.

شخص قانع همیشه بی نیاز است.

عاقل نه تنها میل به شُهرت ندارد بلکه از آن فرار میکند.

پرهیزکاری زُهد فروشی نیست.

لکه های ببر و پلنگ و چالاکی میمون باعث هدف تیر قرار گرفتن آنان میگردد.

حُسن سُلوک مانند آب جاری موجب خرّمی -
وحاصلخیزی اطراف خود میشود .
تولّد آغاز زندگی ولی مرگ پایان آن نیست .

ضرب المثلهای چینی .

یک متر طلا نمیتواند یکمتر وقت را بخرد .
مرد بُزرگ عیب مرد کوچک را نمی بیند .
خداوند همهٔ درها را بروی بُردباران میگشاید .
بهترین آشنائی آشنائی دلهاست .
سُود دیگران خواستن بسُود خود ماست .
بادام نصیب کسی میشود که دندان ندارد .
نسبت به همه چنان رفتار کن که گوئی از میهمان پذیرائی میکنی
همه کالاها مُشتری دارد .

- برای مرد توانا هیچ باری سنگین نیست .

برای دانشمند هیچ کشوری بیگانه نیست .

نجات یک انسان از مرگ بسی بهتر از ساختن یک مَعْبَدِ هفت طبقه است .

برای رسیدن به کمال صد سال کافی نیست ولی برای بدنامی یکروز بس است .

کسیکه دنبال سعادت میرود سایه را تعقیب میکند .

خوشبختی ما سطحی و دردهایمان عمیق است .

راستی تنها سکه‌ای است که همیشه و همه جا خریدار دارد .

دنیا یعنی دریای بزرگی از آب تلخ .

مهربانی بزرگتر از قانون است .

دوست مهربان از برادر نامهربان بهتر است .

- بُودا -

مردم - سیلان - عقیده دارند که کهنسال
ترین درخت جهان در کشور آنهاست آنان میگویند آندرخت
از شاخه درختی بنام - بُو - به وجود آمده و در زیر شاخهٔ
آن - سید هاتا گوتاما - الهام گرفته و پس از آن لقب
- بُودا - یعنی روشندل و عارف به حقیقت را اختیار نموده
نام فامیل او - گُوتاما - gautama و بودا ها -
budaha - یعنی - مُنوّر - زن و فرزند داشته و از
طایفهٔ اشراف بوده است .

بُودا - با دیده ژرف بین خود زندگی دنیا را مطالعه کرده
و به این نتیجه رسیده بود که زندگی یک نفرین و یک لعنت ابدی

است او دریافته بود ما تیره روزان بی پناهی هستیم

که همه جا برخوردمان با آدمهای بیشماری است واین دنیا

یک دنیای موهوم و پُر از اشباح وکادوس وحشت آوری

استکه از تماشایش جز دیوانگان لذّت نمی برند .

او بخوبی دریافته بود که آدمی چون - جیوه - بیقرار و چون - آتش -

سوزان و چون - سنگ - بی حس و بی عاطفه است .

او بخوبی میدید در بیابان خوش نمای حیات گیاهی جز خار غم نمیروید

بُودا - این حقایق عُریان رامیدید و از دَرد بخود می پیچید .

بُودا - پس از تماشای مناظری حُزن انگیز بکلّی از زندگی

بیزار شد و درصدد برآمد هوسهای نفسانیش را قید و بند نماید .

بودا - تا پیش از درک این حقایق کام دل میجست ولی

یکباره از گردش ایّام سخت ملول و افسرده شد تا سرانجام

یکشب تصمیم گرفت که از بستر نرم و گرم و زن و فرزند ـ

صرفنظر نماید و همانشب سوار اسب شد و در جنگلهای هند

در جستجوی حقیقت آواره گردید و مدتها بریاضت کشی پرداخت

و بقدری بخود سخت گرفت که پس از ۶ سال به پوست و

استخوانی مبدّل گردید حتّی یکروز از فرط ریاضت و گرسنگی بر زمین

افتاد و پیروانش گمان کردند مُرده است لذا برای مُدّتی

از ریاضت دست کشید .

بُودا ـ عقیده داشت رستگاری آدمی در این است که

ریشهٔ امیال را بسوزاند ـ بُودا ـ در این هنگام ۳۵

سال از عمرش گذشته بود او در سخنوری اُستادی بزرگ بود

و شاگردانش همگی مجذوب گفتارش میشدند .

بُودا ـ کتاب دیگری بنام دهاماپادا dekamapade

- نوشته که محتوی کلمات قصار اوست بُودا
چهار حقیقت را کراراً تذکر میداد .

۱ درد ۲ شهوت ۳ طریق خاموش کردن شهوت ۴
راه اصلاح .

بُودا - به نذر و نیاز - بُت پرستی - قربانی کردن اعتنائی
نداشت و میگفت اعمال بشر مثل سایه او را دنبال میکند .
وی هرکس را مسئول سرنوشت خود میدانست .
بُودا - عقیده داشت از حقیقت باید چون چراغی در تاریکی
حفاظت کرد .

در مذهب بودا معاصی کبیره ازاینقرار بوده .
۱ گناه مربوط به جسم - قتل - سرقت - زنا -
۲ گناه مربوط به زبان - دروغ - افترا - دشنام -

گناه مربوط به رِهش - طمع - نفرت - اشتباه

درمذهب بُودا ریاضت کشی وجود ندارد .

بُودا - بقدری زندگی بشر را کوتاه میداند که دوام آنرا

تنها یک لحظهٔ ناپایدار می انگارد .

دیگر از بزرگواری بودا آنکه دربارهٔ امور مجهول اَبداً اظهار نظر نکرده

- ازگفته‌های بُودا -

همانطوریکه باران در سقف سُست وضعیف نفوذ میکند

همچنان شهوت در مغز آدمی که تربیت نیافته راه پیدا میکند

- چطور ممکن است در این دنیا که پیوسته مُشتعل است

خنده وشادی وجود داشته باشد .

همانطوریکه زنگ آهن را میخورد اعمال بد نیز گناهکاران

- را بفرجام بد دُچار میکند.

لکّه ای وجود دارد که از هر لکّه ای بدتراست واین لکّه جَهالت نام دارد.

نکوکاران همچون قُلَل - هیمالیا - از دور میدرخشند.

هیچ لذّتی بالاتر از همنشین خوب وهیچ عذابی بدتر از مُونس بد نیست.

خشم در مرد عاقل موَجّه نیست.

- خُلاصِه فَلسَفه درهِند -

بَرهُما (نیرودی مُقدّس) بُزرگترین نقش را در فلسفه هند بازی میکند.

هِندیان - برَهما - را همان حقیقت نهائی ولایزال

میدانند که مافوق هر عملی قرار دارد -

سعی و کوشش - جوکیان - این است که بوسیله

برهما - ازشر و بدیها خلاص شوند و عقیده دارند

که به ۳ طریق ممکن است به - برهما - رسید .

۱ علم ۲ احساسات ۳ عمل .

و برای رسیدن به این مقصود به ریاضت میپردازند و

ازهرگونه صفات رزیله دوری میکنند و ایمان دارند

برای دیدن حق اوّل باید شخص درون خود را ازهرگونه

آلایش پاک کند تا روشنائی حق چون آفتاب ظهر

برادبتابد و جهان هستی را چنانکه هست به بینند نه آنطور

که معمولاً بنظر میرسد و به این لحاظ دنیای مادّی را

به هیچ می پندارند .

برطبق فلسفهٔ هند کسیکه میخواهد حکیمانه زندگی کند
باید سه مرحله راطی نماید .

— دورهٔ اطاعت .

— دورهٔ زناشوئی

— ترک خانمان و زندگی زاهدانه درجنگل و دراین دوره
چنان ازخود بیخود میشود که جسم رابکلی فراموش میکند وحیات
دردناک و پرشکنجه ای رامیگذراند .

درفلسفهٔ هند - به تهذیب اخلاق وتذکیهٔ نفس اهمیت
زیادی داده میشود وهرکس رامسئول عمل خود میدانند

بعقیدهٔ بعضی ازفلاسفهٔ هند
نادان دنیا رادرحال کثرت میبیند ولی درنظر دانا کثرت
سرابی بیش نیست .

برای آنکه انسان پس این پردهٔ ظاهری را ببیند

باید مدارج علوی را طی نموده و درون خود را تماشا کند

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست = عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

مرگ در مصر و در هند -

ارزشهای زندگی هر قوم وابسطه به فلسفه ای استکه آنان در

بارهٔ مرگ دارند - هندیان - چون مرگ را هدف

اصلی زندگی میدانند لذا برای زندگی ارزشی قائل نیستند .

ولی - مصریان - مرگ را هدف و پایان زندگی نمیدانند

وسعی دارند تا در قید حیات هستند به کامرانی بپردازند و برای

حیات پس از مرگ مقابر - محکم و باشکوهی بسازند

و برای مراجعت روح به جسم اجساد را مومیائی میکردند

و در محلّی مخصوص نگاهداری مینمودند که متلاشی نشود

- تا درصورتیکه روح بخواهد به قالب خود برگردد -

سرگردان نشود .

گاو آپیس - گاو آپیس در نظر مصریان بسیار مقدس

و دارای علائمی به این شرح بوده است .

« سیاه رنگ و علامت سفیدی به شکل عقاب روی

« پیشانی دارد و این گاو در جایگاه مخصوصی در ممفیس

« نگاهداری میشده و نبایستی بیش از ۲۵ سال عمر کند

« در غیر اینصورت او را پنهانی میکشته اند » .

- مختصری از زندگی گاندی -

گاندی - در یکی از - راجه - نشینهای کوچک هند

در شمال - بمبئی - متولد شده جد و پدرش در آن ولایت

وزیر بوده اند .

نوشته اند گاندی - در جوانی بسیار شهوت پرست بوده و در سیزده سالگی زن گرفته و از همان تاریخ نیز از خوردن گوشت خودداری کرده است .

گاندی - در ۱۸ سالگی به - انگلستان رفته و پس از سه سال تحصیل در دانشگاه به شُغل وکالت پرداخته و در سال ۱۸۹۱ میلادی از طرف شرکتی به جنوب - افریقا - ماموریت رفته و در سن ۴۵ سالگی افریقا را ترک نموده به - هند - بازمیگردد .

- گاندی - در هندوستان - ضمن مسافرت بتمام نقاط هند پوشیدن و هرگونه استفاده از پارچه انگلیسی را تحریم و خود تنها با یک پیراهن و کُلاه سفید ظاهر میشده

پیروانش نیز همین لباس را داشته اند .

گاندی - از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ در زندان بوده و پس از آزادی مدتی همراه ۷۰ نفر از پیروانش پیاده راه پیمائی کرده سالها در کنفرانسها و روزنامه های جهان شجاعت و جسارت او را منعکس میکردند .

گاندی - سالیان درازی روزه گرفت و بالاخره روی انسان دوستی کشته شد .

گاندی - در روز آخر ژانویه سال ۱۹۴۸ بضرب گلوله یکنفر هندی متعصب از پای در آمد .

از گفته های گاندی -

نیکی و بخشایش هر اندازه باشد زیاد نیست .

همبستگی و پیوند با دیگران باید آرزوی هر کسی باشد

وابستگی به جامعه درس انسانیّت را بفرد -
بیاموزد - راه طلائی زندگی در دوست داشتن
و برخوردار ساختن دیگران از محبّت و امکانات
خویش است .

فیلسوف بزرگ ایران باستان

زردشت - نام وی در کتب متعدّد گاهی -
زراتشت - زردشت - زردُهشت و زاردتشت .
نوشته شده .

زرتشت سپنتمان - پسر - پوروشسب - ودُغدو

در محلی در ایران نزدیک کوه - سبلان - به دنیا آمده

وی در اوان جوانی بفرا گرفتن علم و حکمت پرداخت و

مدت تحصیل او ۸ سال دوام یافت .

سال تولّد - زردشت - کاملاً معلوم نیست و اغلب تاریخ

نویسان تولّد و ظهور ویرا بین قرن هشتم تا ششم قبل از

میلاد نوشته اند .

زردشت - پس از پنجسال پرستاری از بینوایان و

مجروحین جنگ نزد پدرش که زارع بود برگشت و با دختری بنام

هِوُوِی hevi ازدواج کرد .

زردُشت - با اینکه زندگی نسبتاً مرفهی داشت روح او

از ظلم و بی قیدی مردُم ناراحت بود و سرانجام برای

مدتی از همهٔ مردُم کناره گیری کرد تا بتواند در بارهٔ راز وجود

عمیقتر فکر کند و برای رسیدن به این مقصود

در سی سالگی خانهٔ خود را ترک کرد و به کوه - سبلان

رفت و تا ۱۰ سال در آنجا بسر برد تا آنکه بگوهری که در

جستجویش بود دست یافت و سپس با شور فراوان برای

تعلیم و تربیت مردم بشهر آمد امّا مردم بت پرست به تعلیم

او اعتنائی نکردند .

زردشت - از رفتار مردم محلّ خود رنجیده خاطر شده

و به - بلخ - رفت و در ابتدای ورود با مخالفت و

بدگوئی روحانیون روبرو گشت و او را به مباحثه دعوت

کردند ولی پس از سه روز آنان را با دلائل منطقی مجاب

نمود تا جائیکه پیشرفت آئین او در ایران موجب وحشت

- تورانیان - که بت پرست بودند شد و برای از میان

بُردن او جنگها کردند و مُدّت ۱۷ سال سعی

و کوشش آنان برای ازبین بُردن او بی نتیجه ماند تا

آخرالامر روزی یکنفر - تورانی - او را در آتشکده در

حال عبادت بقتل رسانید .

- مَزایای تعالیم زرتُشت -

زرتُشت - برخلاف اصول مسیحیّت نمیگوید با بدان

به نیکی رفتار کُن و با بدی به سازش بپرداز بلکه برعکس اکیداً

دستور میدهد با بدی بی‌رحمانه مُبارزه کُن و بر دشمنانت چیره شو

آئین زرتُشت ازلحاظ اخلاقی نیز برتری خاصی دارد .

غالب مُورّخین و مُستشرقین مُعترفند که آئین زرتُشت مَعقُولتر

و سالمترین سیستم اخلاقی است .

- گاتها - که شامخ‌ترین کتاب ادبی و فلسفی جهان

میباشد با قلم خود ـ زرتشت ـ نوشته شده
وحاوی اساسی ترین اصول کیش اوست این میراث
بزرگ آریائی در برابر طوفانهای زمانه چون صخره ای با
صلابت تمام ایستادگی کرده تا آنجا که باد سوزان و مرگبار
سامی نیز نتوانست آنرا نابود کند.

گاتها ـ بصورت مکالمه بین زردشت و ـ اهورامزدا ـ
نوشته شده و مُحتوی نکات دقیق فلسفی است این کتاب
بزرگترین اسلحه برای مُبارزه با دروغگویان و ـ خادمین اهریمن ـ
است او آئین یکتاپرستی را مُقرّر داشته و از برای ذات
پروردگار دلایل کافی ذکر کرده و در دفاع از راستی جدّیت
فراوان بخرج داده است.

اَوِستا (قانون) پیام زردشت در کتاب

اَوِستا - به بهترین صورتی بیان شده .

در این دریای گوهرخیز نومیدی نمی باشد ≡ غنی شد چون صدف هرکس دهان خود گشود اینجا

مجموعاً اوستا دراصل ۱۰۰۰ فصل داشته و مُشتمل بر ۲۱

جلد بوده و غالباً بصورت شعر سروده شده ولی اوستای فعلی

شامل ۵ دفتر است بشرح زیر .

۱- یسنا ۲- ویسپرد ۳- وندیداد ۴- یشت ۵- خورده اوستا

با درنظر گرفتن این حقیقت که زرتُشت نخستین مُوحِّد

عالم بوده است و با بُت پرستی و هر نوع خرافات دیگر

بشدّت مُبارزه کرده باید گفت مدّتها قبل از اینکه پیامبر یهود

اعلام کند - یَهُوَه - خدای یکتا است او - اَهُورامزدا -

را بعنوان خدای یگانه شناخته و مُعرّفی کرده است .

زرتُشت - میگوید در درون آدمی دو نیروی خیر و شر

وجود دارد که باید بابدیها مبارزه کرد چنانچه -

مولوی - به این مطلب اشاره کرده .

نیم خرخود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود

تا کدامین غالب آید در نبرد زین دو گانه تا کدامین برد نرد

ازخصوصیات بزرگ - زردشت - اهمیت فوق العاده

ای استکه به - راستی - میدهد و هیچکس نه قبل و نه بعداز

او اینهمه براستی اهمیت نداده وی همیشه و در همه جا گفته در

درجهان تنها یکی آنهم راستی است .

چراغ دروغ فروغ ندارد - زردشت میگوید

راه دروغ درازترین راههاست زیراکسیکه دروغ میگوید

مجبوراست برای اثبات اینکه دروغ نگفته دروغ های

دیگری هم بگوید ولی ازآنجائیکه پیروزی همیشه با راستی است

- دروغگو سرانجام در دام اُفتاده و ناچار است

براستی اعتراف کند و بهمین جهت عاقلانه ترین راه این است

که آدمی از اوّل کوتاهترین راه را در پیش گرفته راست بگوید.

آزادی اراده -

یکی دیگر از برتریهای - زردشت - ارزش بسیاری

استکه به آزادی اراده میدهد و میگوید هر کس خود تار و

پُود زندگی خود را می بافد.

خواهی که نه تلخ باشدت حاصل — در مزرعه تُخم تلخ میراکَن

هنگام زراعت آنچه کشتی — آنت برسد بموسم خرمن

مَفهوم گُناه از نظر زردشت

در ائین زردشت اگرچه بدی یک واقعیت قابل درمان

نیست ولی با مفهوم گُناه در سایر ادیان فرق دارد

بعبارت دیگر گناه طبق اصول مسیحیت نیروی شرّی استکه در نهاد آدم وجود دارد و آدمی را بضلالت میبرد ولی اراده انسان در این زردشت قویتر از گناه است و به دلخواه خود میتواند از آن پرهیز کند.

گناهانیکه زردشت در اَوِستا نوشته.

بی عفتی - خسّت - خودخواهی - طمع - رباخواری حَسَد - حق ناشناسی - غرور - خودبینی - تمرّد - کلاه برداری - جادوگری - خرافات - پیمان شکنی - بیعدالتی - سرقت - دِنائت - بدخواهی - خشم - اِفترا - سخن چینی - کاهلی - آزار حیوانات - تکدّی ریاضت کشی - فحشا - زنا - لواط - انتحار - قتل - گریه برای مرده - عدم رعایت بهداشت - دروغ که شاه گناهانست

سه ستون پولادین

۱ـ پندار نیک ۲ـ گفتار نیک ۳ـ کردار نیک

در کیش زردشت دانش اندوزی ارزش بسیار دارد خوداو علاوه بر اینکه یک مصلح بزرگ بوده در علم طب و هیئت ـ نیز تحصیل داشته است.

فروهر

در شکل فروهر دو بال کشیده شده و این بالها نشانه آنستکه آدمی پیوسته باید رو بترقی رود وروی بالها به قسمت و رتبه تقسیم شده که نمودار پندار نیک ـ گفتار نیک ـ کردار نیک میباشد ـ درمیان و کمر حلقه ای آویخته شده و آن دایره علامت روزگار است که محل تجمع انسانها و پرواز است

فلسفهٔ آتش ـ

آتش - جوهر ائین زردشت پاکی و بی الایشی است
وچون آتش بزرگترین پاک کننده است و درعین حال نیز
پاکترین عنصر میباشد از ایزد و سمبل - ائین او گشته -

نظر کلی به فلسفهٔ زردشت ونصایح او

زردشت باپیش گرفتن روش آشتی ناپذیر نسبت به بدی و شر
بهیچوجه با - اهریمن - سر سازش ندارد ومیگوید .

۱- کاهلی را از خود دور سازید وگرنه شما را از کردار نیک باز میدارد

۲- خوشی برای کسی استکه برای خوشی دیگران میکوشد .

۳- کسیکه بر نفس خود غلبه نکرده بر هیچ چیز غالب نمیشود .

۴- راستی ائین ایزدی و قانون پارسائیست .

۵- نه برای راستی ونه برای دروغ سوگند مخور .

عُرَفا و مُتَصَوِّفین و جُوینَدِگانِ حق و حقیقت

تصوّف -

افکار و عقاید صوفیانه و منشاء - تصوّف - ریشهٔ عمیق و قدیمی دارد و امری تازه نیست و از زمانهای بسیار قدیم فُضلا و دانشمندانی بوده اند که جهت دوری جستن از مفاسد اجتماع که مادّه و مادّیات و توجّه بمقام و منصب که جامعهٔ بشری را بطرف اضمحلال سوق میدهد کناره گیری کرده و حتّی افکار بلند عده ای از این مردان راه حق به پایه ای رسیده که دنیا و کلیهٔ علائق مادّی و دنیوی را ترک گفته و خود را از قید ماده و مادّیات آزاد کرده اند و عقیده دارند آنچه ناپایدار است ارزش آنرا ندارد که آدمی را پای بند خود قرار دهد.

در روی همین معنی مکاتب و شُعب مُختلفی بوجود آمده که

— اساس همهٔ آنها انزوا و گوشه گیری و قطع

علائق مادی و توجّه بحقایق عالم بشریّت و سیر و سلوک

است و بعضی از آن مکاتب همّت خود را بعد از ترک جهان

مادّی در راه خدمت به خلق قرار داده اند و همهٔ مردم را تحت

لوای حق و حقیقت به صلح و صفا دعوت کرده اند .

مونس علیشاه - میگوید .

با همه خلق جهان صلحم و اندر بر من — جور اغیار و سر مرحمت یار یکیست

و حتّی صفای درون را تا آنجا میبرند که - مغربی - میگوید

آنچه کفر است بر خلق بر ما دین است — تلخ و ترش همه عالم بر ما شیرین است

و اینک اسامی عده ای از علمای بزرگ اشراق و تصوّف

ابراهیم خواص - ابوسعید ابوالخیر - ابن سینا -

آملی - بایزید بسطامی - باباطاهر - بهاءالدّین ولد

جلال‌الدین رومی - جُنید بغدادی - جامی

حافظ - حسین حلاج - خیّام - خواجه نصیر طوسی

ذوالنّون مصری - سنائی غزنوی - شبستری

شیخ صفی اردبیلی - شاه نعمت‌الله ولی - شیخ اکبر -

شبلی - صفی علیشاه - صفاعلیشاه - عطّار -

عین‌القضات همدانی - عراقی - غزّالی - عبدالله انصاری

میرداماد - ملّاصدرا - ملّاهادی سبزواری

مونس علیشاه - نجم‌الدین کبرا - نورعلیشاه -

مراحل تصوّف و اشراق

وادی طلب - باید از اسباب دنیوی دست شوید .

وادی عشق - سالک در آتش عشق ایزدی میسوزد و خود را فراموش میکند

وادی معرفت - به وادی بی پا و سر معروف است .

وادی استغنا - دراین وادی سالک خود را از قید همهٔ علایق دنیوی آزاد میسکند.

وادی توحید - درآن منزل مسافر درمی یابد که خدا برهمهٔ اسرار واقف است و بسر حدّ وحدت پی میبرد.

وادی حیرت - یکباره از خود بیخود شده متحیّر میگردد

وادی فقر و فنا - دراین وادی سالک آرامش یافته و فراغت میگزیند.

- حَلّاج -

یکنفر مُستشرق فرانسوی بنام - لوئی ماسینیون - massignon پس از زحمات بسیار و تحقیقات بیشمار و مدّتی توقّف در - بغداد - که شهادتگاه حلّاج است در بررسیهای خود چنین مینویسد:

حلاج - همانند - عیسی مسیح - وهم نام
خود - اباعبدالله الحسین - باشهامت وشجاعت
رنادی که مافوق آن تصوّر پذیر نیست جان داد و
صدای حقّانیّت خود را بگوش عالمیان رسانید و
اگر صیت شهرت او در ردیف علمای بسیار نامی ومشهور
قرار نگرفته تقصیری براو وارد نیست واین گناه تاریخ
است که همیشه حق ناشناس بوده است .

نامش - ابوعبدالله حسین - پسر - منصور - واهل
- بیضای فارس - در سال ۲۴۴ هجری متولد
شد ولی تحصیل اولیه وتربیتش در - عراق در شهر واسط
بوده است .

حلاج - در ۱۶ سالگی بشاگردی - سهل بن عبدالله تستری

که از مشاهیر و مشایخ صوفیان بوده در آمد و در ۱۸ سالگی در ـ بصره ـ بخدمت و شاگردی ـ المکّی ـ که او نیز از سالکان طریقت بوده وارد شده

حلّاج ۱۸ ماه در ـ بغداد ـ پیش ـ المکّی ـ ماند و با اُمّ الحسین دختر ـ ابو یعقوب الاقطاع ـ ازدواج کرد .

یکسال بعد در بغداد بخدمت ـ جُنید ـ معروف در آمد و در سال ۲۸۴ به مکّه مشرّف و به گوشه گیری و انزوا بسر بُرد .

حَلّاج ـ در مراجعت از مکّه با ـ ابراهیم خواص و جُنید در ـ کوفه ـ و ـ بغداد ـ مباحثی دارد که مشهور است وی پس از ملاقات با صوفیان ۲ سال در ـ تِستَرَا ـ انزوا اختیار کرده و میگوید .

من نخواهم شد از این خلوت برون　　زانکه مشغولم به احوال درون

وی از سال ۲۸۶ ق به بعد مدت ۵ سال -

بمسافرت - خراسان و - فارس - پرداخت و در مساجد

و منابر و کوچه و بازار بموعظه و ارشاد مردم پرداخت

و در آنجا بود که به او کنیه - اَبوالمغیث - دادند و در همین احوال

به تالیف و تصنیف کتابهای نظم و نثر پرداخت .

حلاّج - در سال ۲۹۱ برای دوّمین بار از راه بَصره به

مکّه - رفت و در این سفر با عده ای از مشاهیر اَهواز

ملاقات و پس از آن یکسال در بغداد توقّف نمود .

حلاّج - در تاریخ ۲۹۳ قمری از راه دریا به - هندوستان -

و از آنجا به - تُرکستان - رفته و در همه جا به ارشاد مردم و

موعظه آنان مشغول بود تا در سال ۲۹۴ برای سوّمین

بار به - مکّه - رفت و در آنجا سکونت گزید و پس از دو سال

به - بغداد - مراجعت و در مساجد و منابر به نطق و
خطابه عمومی پرداخت تا بالاخره در سال ۲۹۵ هـ در بغداد
ابن داود اصفهانی فتوائی علیه حلّاج صادر کرد و او را تحت نظر
پلیس قرار دادند ولی پس ازیکسال از بغداد گریخته به اهواز
برگشت امّا در سال ۳۰۱ برای دوّمین بار او را دستگیر و در
بغداد - در حضور - ابن عیسی - وزیر محاکمه اش کرده و بعد از
شکنجهٔ بسیار به ۸ سال زندان محکومش کردند امّا در زندان هم
دست از اظهار عقیده و ارشاد برنداشته و رفته رفته در
زندان طرفدارانی پیدا کرد و مخصوصاً چند نفر از درباریان خلیفه
بحمایت او برخاستند و بهمین لحاظ با محاکمهٔ ای مجدّد و
خالی از حقیقت از طرف سه تن از علمای بغداد بمرگ
محکوم گردید وحتّی - شبلی - که از دوستان نزدیک او بود

کمکی به او نکرد و در روز ۲۴ ذیقعده سال

۳۰۹ هجری بر حسب دستور خلیفه در جلو خان زندان

مُقابل ـ باب الطّاق ـ اوّل اورا ـ حَدّ ـ زدند و پس از

بُریدن دست و پا و زبانش و کندن چشمها بدارش آویخته

آنگاه جد اورا سوزانیده و خاکسترش را به دجله ریختند.

شهادت حلّاج

شیخ فریدالدّین عطّار در کتاب ـ تذکرة الاولیا مینویسد وقتی

حَلّاجْ ـ را برای کشتن بپای دار میبردند میخرامید دست یاران

و عیّاران گفتند این خرامیدن چیست گفت به ـ نحرگاه ـ

میروم و این بیت را زمزمه میکرد.

منصور عهد خود منم بهر بلا کم دار کو بانگ انا الحق میزنم دیّار کو دیّار کو

در آن میان درویشی از او پُرسید عشق چیست گفت

امروز بینی - فردا هم می بینی - پس فردا نیز خواهی دید
آنروز ش کشتند - دیگر روز جسدش را بسوختند - و روز سوم
خاکسترش را بر باد دادند (یعنی عشق اینست)

و چون پای دارش بردند بوسه بر چوبهٔ دار زد و این بیت بخواند

در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید   منزلگه مردان موحّد سر دار است

وآنگاه پای بر کرسی دار گذاشت پرسیدند حالت چیست گفت
مِعْراجِ - مردان بالای دار است و روبسوی اسمان کرده
گفت آنچه او داند کس نداند .

نورعلیشاه میگوید .

سرّی است نهان در دل مردان رهِ عشق   کانرا نتوان گفت عیان جز به سر دار

رازی که نهان بود پس پرده حریفان   کردند ملا با دَف و نی بر سر بازار

و دیوانهٔ قُمیشه ای نیز گفته .

منصور نیست هر که چو منصور پای دار   اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست.

شیخ عطّار در بارهٔ او سروده .

چو شد منصور مامور شریعت   بمعنی دید اسرار حقیقت

بکلی گشت فانی در ره حق   زبانش گشت گویای انا الحق

چو آخر آشکارا کرد اسرار   ببردند جاهلانش بر سر دار

شوی گر در حقیقت همچو منصور   انا الحق گوئی و گردی همه نور

و همچنین مولانا جلال الدین در حقانیت او گوید .

چون قلم در دست غداری بود   لاجرم منصور بر داری بود

نوشته اند وقتی دستش جدا میکردند خندید گفت دست آدمی بسته قطع کردن کاری آسانست مرد آنستکه دست صفات که کلاه همت از تارک افلاک در میکشد قطع نماید .

سپس پاهایش نیز بریدند تبسمی کرد و گفت بدین پای

سفر خاکی میکردم ولی پای دیگری دارم که هم
اکنون سفر هر دو عالم میکنم اگر توانید آنرا قطع نمائید.

حَلّاج - در اینحال دو دست بریده و خونین خود را در روی
مالید و دو ساعد و صورت خون آلوُد کرد گفتند این کار چرا
کردی گفت خون بسیار از من رفته و دانم رویم زرد شده و
شما پندارید زردی روی من از ترس است و خون مالیدم
تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونهٔ خون سُرخاب مردان
است گفتند اگر روی را بخون سرخ کردی باری بازوان
را چرا آلودی گفت - وُضُو - ساختم.

رَکعَتانِ فِی العِشقِ لایَصِحّ وُضُوهُما اِلاّ بِالدَّمِ -

پس چشمهایش برکندند - قیامتی از خلق برآمد بعضی میگریستند
و جماعتی براو سنگ میانداختند و چون خواستند زبانش

قطع کنند گفت چندان صبر کنید تا سخنی گویم

و رو بسوی آسمان کرد و گفت الهی بدین رنج که روی

بندگیم به تو بر من وارد میاور ند محرومشان مگردان .

و پس این دو آیه از قران مجید را قرائت کرد .

سوره شوری آیه ۱۶ - ۱۷

اَللّٰهُ الَّذِیٓ اَنْزَلَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَالْمیزانَ وَمٰا یُدْرِیکَ

لَعَلَّ السّٰاعَةَ قَریبٌ .

< خداوند است آنکه فرستاد قرآن را براستی که میزان سنجش نیک و بد

< کردار مردم است چه دانی شاید قیامت نزدیک باشد >

یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لٰا یُؤْمِنُونَ بِهٰا وَالَّذینَ

اٰمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَیَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ

اَلٰا اِنَّ الَّذینَ یُمٰارُونَ فِی السّٰاعَةِ لَفی ضَلٰالٍ

بَعید •

< شتاب کننده به قیامت آندسته که ایمان ندارند به استهزا

< سُخن از قیامت میگویند و آنانکه ایمان دارند ترسانند از آن و میدانند

< که قیامت راست است پس آگاه باشید کسانیکه مخاصمه و

< انکار دارند در گمراهی و از حق دورند >

در اینوقت عجوزه ای با کوزهٔ آب از آنجا میگذشت چون
حَلّاج -را در تلاوت قرآن دید بانگ زد پس گفتند
این -حلّاجک- کافر است

پس زبانش نیز بُریدند و در حالیکه تبسمی بر لب داشت
گوی رضا بمیدان قضا بُرد روز دیگر گفتند این فتنه
بیش از این خواهد بود پس اعضای او بسوختند باز هم
از خاکسترش آواز انا الحق شنیده میشد چون درمانده شدند

خاکسترش را برود - دجله - ریختند .

و بازهم شیخ عطار در اینباره چنین سروده .

چون شد آن حلاج بردار آنزمان | جز انا الحق می نرفتش بر زبان
چون زبان او همی نشناختند | چهار دست و پای او انداختند
گفت چون گلگونهٔ مرداست خون | روی خود گلگونه کردم من کنون
چون جهانم حلقهٔ میمی بود | کی چنین جائی مرا بیمی بود

پیش خاکستر منصور چه خوش گفت آن رند

آنکه میگفت انا الحق بسر دار کجاست

ابوسعید ابی الخیر

شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر - در اوّل

ماه مُحرّم سال ۳۷۹ هجری در ناحیهٔ خاوران خراسان

متولّد شده و در روز چهارم شعبان سال ۴۴۰ درگذشته

وی اوّلین شاعری است که بصورت رُباعی شعر سروده .

شیخ - همیشه بمریدانش توصیه میکرد که در طریقت و حقیقت

اولین منزل علم است و این علم دو نوع است .

علم ظاهر و علم باطن - علم ظاهر آنستکه علمای شرع

به آن اشتغال دارند ولی علم باطن را بدون طی دورهٔ کامل

علم ظاهر نمیتوان حاصل کرد .

شیخ - سفری به آمُل کرد و خدمت - اَبو اَلعَباس قَصّاب

رفته یکسال بخدمت او مشغول بوده و از دست ان شیخ خرَقه

پُوشیده است .

تاریخ نویسان نوشته اند بین - اَبو سعید - و اَبو علی سینا -

قبل از انکه یکدیگر را دیده باشند مُکاتبه بوده

واین دو آرزومند دیدار هم بوده اند تا انکه اَبُوعلی سینا

بطرف - مَیمَه - حرکت میکند و وقتی به آنمحل میرسد که

که شیخ در صدر مجلس با مُریدانش گرم مُباحثه بوده ابن سینا

در کُنجی می نشیند بطوریکه کسی از ورود او باخبر نمیشود و شیخ در

حالیکه گرم صُحبت بوده میگوید مگر اَمروز - بُوعَلی -

در مجلس ما حضور دارد که سُخن همه در بارهٔ - قانون - دور میزند

وقتی شیخ این جمله را بیان میکند ابن سینا برپای خاسته

و پس از مُعرفی خود به شیخ مُدّتی باهم خلوت میکنند .

بعد از این مُلاقات مُریدان شیخ از - ابن سینا - میپرسند

مُراد آنان را چگونه دیده است جواب میدهد اگر قرار بود

بعد از - محمّد - بدیگری درجهٔ نبوّت بخشند بجز شیخ

دیگری سزاوار نبود

حکایت - روزی شیخ را گفتند فلان مُریدت مَست در راه اُفتاده گفت بحمد الله که در راه افتاده و از راه بیرون نرفته.

باز هم نوشته اند که وقتی بخدمت - شیخ اَبُوالعبّاس اُملی - رسید این رباعی بخواند.

تا شیر بُدم شکار ما بود پلنگ سالار بُدم بهر که کردم آهنگ
تا عشق تورا ببر درآوردم تنگ از بیشه بُرون کرد مرا روبه لنگ

و همچنین این دو رباعی بین ابن سینا و ابوسعید مُبادله شده.

ابن سینا سرُوده

مائیم به عفو تو تولّا کرده در طاعت و معرفت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

ابوسعید در جواب بوعلی سینا مینویسد .

ای هیچ نکرده و بدیها کرده
وانگه بخلاص خود تمنّا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود
ناکرده چه کرده کرده چون ناکرده

بهاءالدّین ولد

سلطان العلما بهاء الدّین وَلَد - مُحَمّد بن حسین بلخی مَعرُوف به
بهاء الدّین ولد .

وی از بزرگان مَشایخ صُوفیه و در اواخر قرن ششم و اَوایل
قرن هفتم میزیسته و نسبت آنها را به - ابوبکر صدّیق - میدهند
بهاء الدّین - از تربیت یافتگان - نجم الدّین کبریٰ -
است و در حدود ۶۰۸ قمری از مُوطن خود مُهاجرت و در شهر
نیشابور - با شیخ عطّار ملاقات و شیخ کتاب اَسرارنامه

را به پسر او - جلال الدّین هدیه میکند .

بهاء الدین ولد از نیشابور به - بغداد - و از آنجا به مکّه

و پس از مسافرتهای زیادی به - شام - و - روم - و بالاخره

به - قونیه - رفته و در آنجا به وعظ و ارشاد مردم پرداخت تا

در ماه ربیع الاول سال ۶۲۸ ﻫ درگذشت تنها اثری که از او

باقیمانده کتاب - المعارف است وی پدر مولوی صوفی و شاعر

معروف میباشد .

جلال الدین محمد بلخی

« ملاّی رومی »

مولانا جلال الدّین محمّد مولوی در سال ۶۷۲ قمری در شهر

قونیه - واقع در آسیای صغیر که امروز جزء خاک - ترکیه -

است درخانقاهی که هنوز پس از ۷۰۰ سال باقیست
از دنیا رفت .

این مرد بزرگ و صوفی وارسته هزاران مرید که پادشاهان
و وزیران و مردمان محتشم روزگار در بین آنان بوده اند داشته
مولانا - ۴۴ سال در - قونیه - بوده و سفرهائی هم به حلب
دمشق - کرده و چون درسال ۶۰۴ در - بلخ - متولد
شده او را - بلخی - نیز میگویند .

مولانا - موقعیکه همراه پدر خود - سلطان العلما - از شهر
نیشابور - عبور میکرده عارف مشهور عطار بزرگواری مولوی .
را پیش بینی کرده و کتاب - اسرارنامه - خود را نیز به او داده است
وضمناً از این شعر مولوی استنباط میشود که مولوی در تصوف
و شاعری پیرو - سنائی - و - عطار - بوده است .

عطار روی بود و سنائی دو چشم او   ما از پی سنائی و عطار آمدیم

مُولَوی - در چهارده سالگی زن گرفته و چون در - روم -
به تحصیلاتش ادامه داده که در آنزمان به - اسیای صغیر - معروف
بوده به - ملای رومی - نیز شهرت دارد.

مولانا در مسافرت به حَلَب - و - دمشق - از محاضر - ابن عَرَبی
مُحی الدّین ابو بکر - کسب فیض کرده و از بزرگترین واقعه ای
که در دوران حیات او روی داد مُلاقاتش با - شمس الدّین محمّد بن
علی مَلِکداد - تبریزی است که عارف بُزرگ آن عصر بوده .

داستانِ دیدارِ مُولَوی با شمس

نوشته اند - مولوی روزی سوار بر استری با کوکبهٔ تمام همراه
مُریدانش در شهر بگردش مشغول بوده در بازار - قُونیه - نزدیک
سرای - شکرفروشان - با شمس الدّین مَلکداد تبریزی - ملاقات

میکند- مولانا - در این برخورد از-شمس -
میپرسد علم چیست -شمس - جواب میدهد علم همین است
که تورا به معلومات ظاهری رسانیده ولی تا شاهراه معنی
وحقیقت راه زیادی در پیش داری روز دیگر شمس تمامی کتابهای
مولوی راکه در پیش رو داشته در آب می اندازد- مولوی
میگوید ای درویش در این کُتُب که تو در آب انداختی بعضی
مَطالب و فواید علمی بود که دیگر یافت نشود و تو آنها را
ضایع کردی شمس با شنیدن بیانات مولوی یکایک دفترچه
ها را بدون اینکه آب در آنها اثر کرده باشد از داخل چشمه
بیرون میاورد مولانا میپرسد یا درویش این چه رازی بود .
شمس - جواب میدهد اینکار ذوق و حالیست که تورا
از این اسرار خبری نیست -مولوی - تا حدّی شیفته،

و مجذوب شمس میشود که سر و پای برهنه دُنبال

او در کوچه و بازار میدود ولی مُریدان مُولوی که مُقتدای

خود را تا این حد پریشان می بینند به او نسبت گُمراهی میدهند

مُولوی - بی اعتنا به قیل و قال مُریدان پسرش را دُنبال

شمس فرستاده و این شعر را زمزمه میکند ،

بروید ای حریفان بکشید یار ما را بمن آورید باری صنم گریز پا را

اگر او بوعده گوید که دمی دگر بیایم مخورید مکر او را بفریبد او شما را

نوشته اند بار دیگر شمس با **مُولوی** ملاقات کرده و در خانه

بخلوت نشسته بوده اند که ناگاه کسی از بیرون به **شمس**[۱]

اشارت میکند مُولوی میپُرسد کیست و چه میگوید آنجناب

جواب میدهد به قتلم میخواند و چون از حجره بیرون میرود

مولوی در اثر صدای ناله ای بخارج حجره میرود اما فقط

قطرهٔ خونی می بیند و دیگر اثری از شمس پیدا نمیکند

آری از شمس تنها چون عنقا و سیمرغ نامی برای مولوی

باقی میماند .

مولوی - از آن پس بکلی تغییر حالت داده و بطوریکه

مینویسند تا وقتیکه - شمس - راندیده مردی حکیم و فقیه

و پای بند شریعت بوده ولی پس از ملاقات با شمس بصورت

صوفی خرقه پوشی در آمده و سلسلهٔ - **مولویه** - را فراهم

کرده است و بهمین لحاظ کتابی بزرگ که بیشتر نام شمس در

آن یاد شده بنام - شمس تبریزی - به نظم سروده و پایهٔ

بندگی و ارادت و اطاعت خود را به شمس تا انجا رسانید که میگوید

روح من و روان من راحت جسم و جان من　　فاش بگویم این سخن شمس من و خدای من

کعبهٔ من کنشت من دوزخ من بهشت من　　مونس و سرنوشت من شمس من و خدای من

مولوی دیوان خود را که - قرآن تصوف نام دارد

در ۶ جلد به نظم درآورده و جلد هفتم را نیز در نظر داشته به اتمام

برساند که اجل مهلتش نداده .

در بارهٔ شعر گفتن مولوی نوشته‌اند که غالباً در مجلس - سماع -

در - خانقاه - در حال پاکوبی و رقص میسروده است .

از کتب دیگر او - فیه ما فیه - و - مکاتیب - میباشد .

وفاتش در سال ۷۱۲ (ق) اتفاق افتاده .

مائیم که گه نهان و گه پیدائیم | گه مؤمن و گه یهود و گه ترسائیم

تا این دل ما قالب هر دل گردد | هر روز بصورت دگر میائیم

بازیچهٔ قدرت خدائیم همه | او هست توانگر و گدائیم همه

بر یکدگر این زیادتی جستن چیست | آخر ز در یکی سرائیم همه

عَطّار

شیخ فرید الدّین محمّد بن ابراهیم - نویسنده

و از بزرگان و پیشوایان - متصوّفه - است وی در اواسط

قرن ششم روزگار جوانیرا به کسب معارف و خدمت مشایخ

گذرانیده و سر انجام خود بمقام ارشاد در رسید .

کُنیه اش - ابو طالب - و او را شیخ الاولیا و الاصفیا خوانده اند

پدرش در - شادیاخ - دُکّان عطّاری داشته که آن دکه را

بعد از خود به عطّار سپرده است

عَطّار - در حکمت الٰهی و طبیعی کم نظیر بوده و آنچه

مُسلّم است طبّ آنزمان را بخوبی میدانسته .

شیخ عَطّار - با بسیاری از مشایخ کُبار مُلاقات و مُباحثه

داشته بعضی مثنوی نامه های او عبارتند از .

اسرار نامه - الهی نامه - مُصیبت نامه

مَنطق الطّیر - تذکرة الاولیا - وجُوهر ذات - میباشد

ولادت عطّار در سال ۵۱۲ هجری و رحلت وشهادتش

در ۶۱۸ در شهر شادیاخ بدست یکی از مغُولان چنگیزی

صورت گرفته و مقبره اش در نیم فرسنگی - نیشابور - است .

حکایت - خواجه حَسَن مُؤدَب - نوشته

چون آوازهٔ شیخ عَطّار در - نیشابور - مُنتشر شد ومن عقیده

داشتم که صوفیان صاحب علم وکرامتی نیستند روزی بر

سبیل امتحان بمجلس شیخ رفتم ویرا دیدم در آنجا با مُریدان

بحثی دارند ضمناً شیخ برای درویشی طلب جامه کرد من فکر

کردم دَستارم را بدهم ولی بعد پشیمان شدم وبا خود گفتم نه

خدایا این عَمامه را برای من از - امُل - فرستاده اند

و ۱۰ دینار قیمت دارد چرا بد هم برای بار دوم
شیخ از حاضران دستار خواست و من بار بفکرم رسید
که دستار به درویش دهم امّا منصرف شدم پیری پهلویم
نشسته بود از شیخ پرسید آیا خدا و بندگانش با هم سخن میگویند
شیخ گفت آری - آنمرد که پهلوی تو نشسته دو بار با خود
گفت که این دستار که در سر دارم به درویش دهم بعد گفت
نه خدایا چرا بد هم اینرا از - آمل - برای من هدیه آورده اند
و ۱۰ دینار ارزش دارد .

خواجه حسن - مینویسد چون این سخن از شیخ شنیدم لرزه
براندامم افتاد و پیش شیخ رفتم و بوسه برپایش زدم دستار
و جامه به درویش دادم و هرچه داشتم در راه شیخ نثار کردم .
عطّار در این رباعی اشاره میکند .

گفتم دل و دین بر سر کارت کردم　　هر چیز که داشتم نثارت کردم
گفتا تو که باشی که کُنی یا نکُنی　　این من بودم که بیقرارت کردم

شیخ سفری به - آمُل - کرده و خدمت شیخ ابوالعبّاس قصّاب مُشرّف و او خرقه را به شیخ پوشانیده است.

شاه نِعمت اللّه وَلی

امیر سیّد نورالدّین - شاه نعمت اللّه ولی - ماهانی کرمانی. در روز پنجشنبهٔ ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری در قصبهٔ کوه بنان -کرمان- تولّد یافته.

شاه نعمت اللّه - بنا بقولی نسبتش به حضرت - امام محمّد باقر- میرسد وی پس از کسب علوم مُقدّماتی - بلاغت - فقه - اصول - در سن ۱۴ سالگی مَکّه - رفت و سالها بریاضت

و تزکیهٔ نفس مشغول بود تا عاقبت از دست
شیخ عبدالله - یکی از عرفای عصر خویش - خرقه - پوشید
و مدتی در - یزد - سکونت کرد و سرانجام در قصبهٔ ماهان
اقامت گزید و به تربیت و ارشاد مجذوبان پرداخت .
شاه نعمت الله - مؤسس سلسلهٔ - نعمت اللهی - است
و در عرفان مقامی بلند دارد وی در اشعاری که سروده
گاهی **نعمت الله** و گاه - سید - تخلص نموده و
دیوانش مشتمل بر ۱۴ هزار بیت میباشد .
شاه نعمت الله - قریب ۱۰۰ سال عمر کرده وفات
وی را بعضی در سال ۸۲۷ هـ نوشته اند .

شاهدی از دگان باده فروش	برهی میگذشت سرخوش دوش
حلقهٔ بندگی پیر مغان	کرده چون دُرّ عاشقی در گوش

بسته زُنار همچو ترسایان — جام بر دست و طیلسان بر دُوش

گُفتم ای دستگیر مَخمُوران — از کجا میرسی چنین مَدهُوش

جام گیتی نمای بر من داد — گفت از این باده جُرعه‌ای کُن نوش

گُفتم این باده از پیاله کیست — لب به دندان گزید و گفت خَموش

آخر از پیر دیر پُرسیدم — که ز سودای کیست اینهمه جوُش

هیچکس زین حدیث لب نگشود — ناگهان چنگ برکشید خرُوش

که سراسر جهان و هرچه دراوست
عکس یک پَرتُویست از رخ دوست

شام و سحر و بلبل و گُلزار یکیست — پروانه و شمع و عاشق و یار یکیست

هَرچند درون خانه را مینگرم
خود دایره و نُقطه پرگار یکیست

باباطاهر

از تاریخ ولادت و وفات - باباطاهر عُریان - این شاعر و عارف بزرگ اطلاع صحیحی در دست نیست امّا مجمع الفُصَحا - تاریخ فوت اورا ۴۱۰ھ ضبط کرده و آنچه مُسلّم است - بابا - از مردم - همدان - و از علما و عُرفای نامی عصر خود بوده و در کُتب - صُوفیّه - کرامات زیادی از وی نقل شده و مزارش در غرب - همدان - و زیارتگاه اهل دل است . این صوفی روشن ضمیر در هر دلی از اهل ذوق مقامی بس ارجمند دارد .

دل شاد از دل زارش خبر نیست سلامت روز بیمارش خبر نیست
نه تقصیر تو این رسم قدیم است که آزاد از گرفتارش خبر نیست

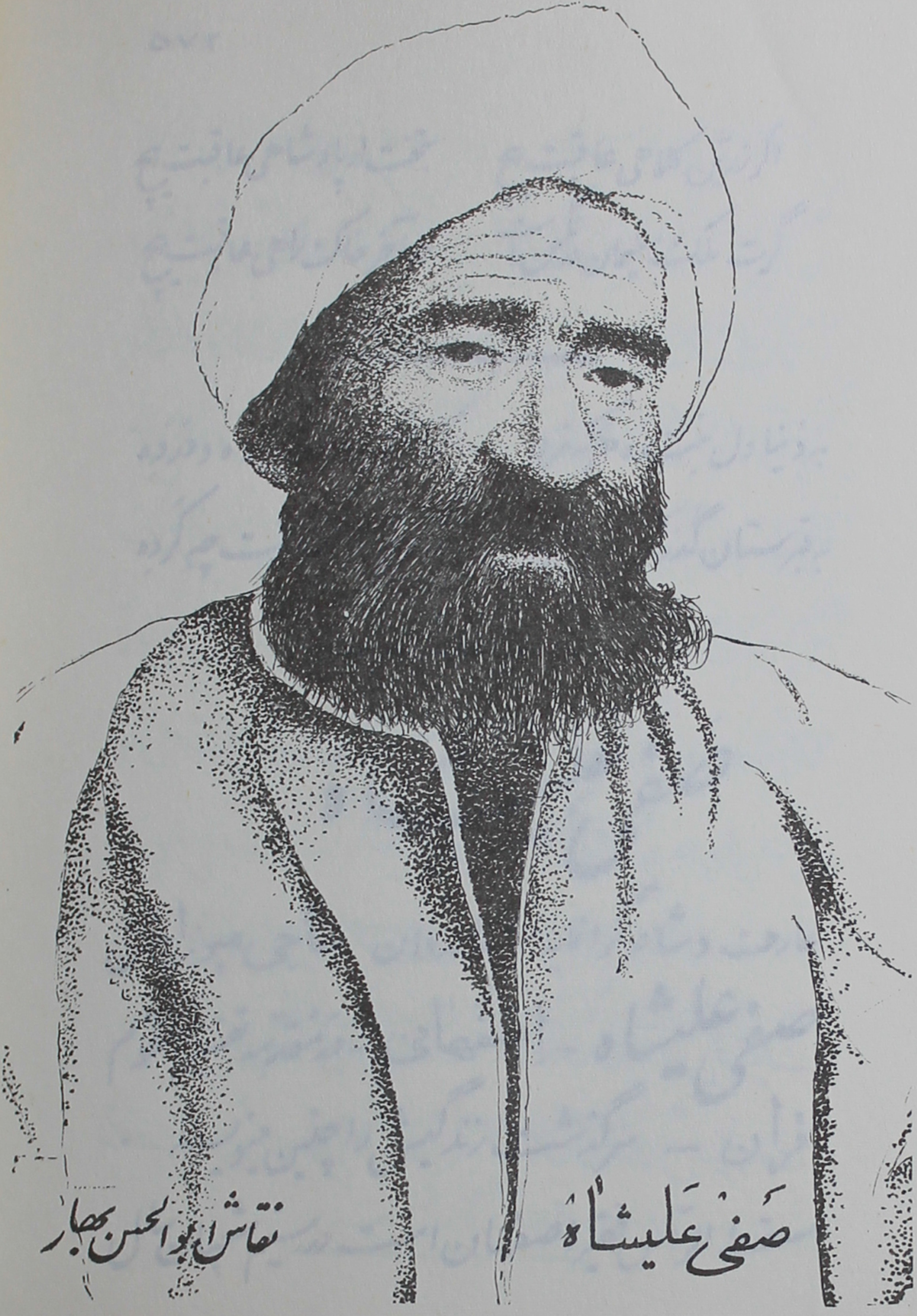
اگر زرّین کلاهی عاقبت هیچ بتخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملک سلیمان در نگین است در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

به دُنیا دل نبندد هر که مَردِه که دنیا سر بسر اَندوه و دَردِه
به قبرستان گُذر کُن تا ببینی که دنیا با رفیقانت چه کَردِه

صَفی علیشاه

عارف و شاعر گرانمایه شادروان حاجی میرزا حَسَن صفی علیشاه - اِصفهانی - دَر مُقدّمِه تفسیر منظوم قرآن - سرگذشت زندگیش را چنین مینویسد.

مسقط الرّاس فقیر اصفهان است در سیم شعبان سال



صفی علیشاه

نقاش ابوالحسن بهار

۱۲۵۱ ق تولد یافتم پدرم تاجر بود از اصفهان به - یزد

رفت و آنجا مسکن گزید فقیر مدت ۲۰ سال در یزد توقف

نمودم و بعد از طرف - هندوستان - به - حجاز - رفتم

و اغلب از مشایخ - ایران - و - هند - و - روم - را ملاقات

کردم از بعضی قلیل مستفیض شدم و فواید فقر و سلوک را که

اخذش منحصر بخدمت و ارادت و قبول ارادت است بدست

آوردم در - هندوستان به تألیف - زبدة الاسرار -

به نظم که در اسرار شهادت و منطبق با سلوک الله است موفق شدم

سپس بعزم ارض اقدس رضوی از راه - عتبات عالیات

به - شیراز - و - یزد - مراجعت کردم و به دار الخلافه

آمدم چون سکنای در مرکز از سایر بلاد امن تر است فقیر هم

در - طهران - متوقف شدم و بیش از ۲۰ سال است

در تهران سکونت دارم و بیشتر اوقاتم مصروف تحریر است
و رساله ـ عرفان الحق ـ و ـ میزان المعرفه ـ را در این
چند سال نوشتم و قریب دو سالست مشغول نظم تفسیر
ـ قرآن ـ هستم شاید اجر فقیر عندالله ضایع نگردد .

شستند بمی خرقهٔ آلودهٔ ما را
کردند منزه ز دغل دودهٔ ما را

بشکست و فرو کوفت چو در هاون تسلیم
برباد فنا داد فلک سودهٔ ما را

بود از کرم پیر خرابات اگر داد
صد گونه عطا خدمت بیهودهٔ ما را

ای شیخ مهر وقت خود از وعدهٔ معدوم
در میکده بین نعمت موجودهٔ ما را

افزود بما پیر مغان زاهد اگر کاست
هرگز نتوان کاستن افزودهٔ ما را

میگفت صفی بر در میخانه که از عشق
معمار ازل ریخته شالودهٔ ما را

خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری - از مشاهیر عرفا و -
فقها و محدثین و کنیه اش - ابو اسمعیل - و لقبش
شیخ الاسلام - است .

تولد وی در سال ۳۹۶ هجری در - هرات - و مرگش در
تاریخ ۴۸۱ اتفاق افتاده از تالیفات او شمس المجالس
ذم الکلام - مناجات - فارسی میباشد .

الهی - میدانی که ناتوانم - پس از بلاها برهانم

الهی - میلرزم از اینکه به جوی نیرزم

الهی - در ملکوت تو کمتر از مویم - سخن بیهوده تا کی گویم

الهی - می بینی و میدانی و بر آوردن میتوانی .

الهی - عُمر بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم - گُفتی و فرمان نکردم - درماندم و درمان نکردم -

الهی - برُخ از خجالت گرد دارم - در دل از حسرت درد دارم - روی از شرم گناه زرد دارم .

الهی - حجابها از راه بردار - مارا به ما وامگذار
برحمتک یاعزیز - یاغفّار - یاحلیم - یاستّار -

عینُ القُضاة

اَبُو المَعالی عَبدُ اللّه بن مُحمّد بن عَلی بن حَسن بن علی - میانجی هَمَدانی - وی در خاندان فضل

وادب پا بعرصهٔ وجود نهاد و قبل از رسیدن به سن
بلوغ در - اَدَب - صَرف - نَحْو - فِقْه - کلام -
حَدیث - اصُول و مَنطِق - سرآمد عصر خود گردید .
وی چون از علوم ظاهری فراغت حاصل کرد متوجّه - صُوفیه -
شده و در حدود سنهٔ ۵۰۲ هـ رسالهٔ خود را درباره تصوّف .
برشتهٔ تحریر درآورد و پس از اندک مُدّتی بمقام - خاص الخاص
رسید و محسُود مُخالفین قرار گرفت تا آنکه در سال ۵۲۵ ق،
در سن ۳۳ سالگی منصُور وار به دارا ویخته شد .
درحقیقت باید گفت این صوفی عالیمقام دُوّمین قربانی
عِرفانی - استکه بایستی ویرا از هر لحاظ پیشوای عارفان
زمان بعد دانست ولی افسوس آنچه شایستهٔ مقام او بود
احوالش شناخته نشده .

- **طریقت** - درطریقت اورا ازجمله شاگردان

- شیخ احمد غزّالی دانسته وهمچنین با - خواجه حَمَوی - نیز

صحبت داشته ویکی دیگر ازمشایخی که - عین القضاة - از

حُضورش استفاده کرده - شیخ بوبکرای - همدانی است .

مُعاصرین او - احمد غزّالی - شیخ بوبکرای - خیّام

ابوالمجد مجذود بن ادم سنائی غزنوی - بوده اند .

آنچه مُسلّم است درمورد قتل وی اشعار وعبارات و

کلمات رساله اش را دستاویز قرارداده اند ومینویسند

مجلس ومحضر درسش ترتیب مُعیّنی نداشته وشهادت خودرا

قبلاً خبرداده وگفته چون مُخالفین از درک سُخنانم عاجز هستند

بمن نسبت کُفر وبیدینی داده برای کشتنم تلاش میکنند -

تا بالاخره وسیلهٔ - ابوالقاسم درگزینی - دستگیر وبادست بسته

به - بغداد - میفرستند و مجدداً به - همدان - عودتش

داده به - دار - میکشند نوشته‌اند که وی پیش از دستگیریش

کاغذی سربسته و ممهور بیکی از علمای همدان سپرده و از

او خواسته است که در فلان روز آن نامه را باز کند و این تاریخ

درست فردای روزی بوده که جسد ویرا از دار پائین کشیده

و با نفت آتش زده اند .

نوشته اند در نامهٔ - عین القضات - این رباعی نوشته بوده .

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته ایم = انهم به سه چیز کم بها خواسته ایم

گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم = ما نفت و حصیر و بوریا خواسته ایم

مورخین نوشته اند به سعی - ابوالقاسم درگزینی - پوست

تن او را کنده و در بوریای نفت آلود پیچیده و سوختند

بهمان قسمی که خود پیش بینی کرده بوده .

ازآثاراو - زبدة الحقایق - رسالهٔ جمالی - رسالهٔ لوایح - مکاتبات وبسیاری کتب دیگر

در بتکده گر نشان ز معشوقهٔ ماست
رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازاو بوی ندارد کنش است
با بوی وصال او کنش کعبهٔ ماست

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش
عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی بنهم عشق نهان در دل خویش
مقصود رهم توئی نه دینست و نه کیش

واما افسانه‌ای هم درباره جسد عین القضاة ذکر شده - گفته اند پس از آنکه جسد را از دار پائین کشیده و سر از تنش جدا کردند ودر وسط میدان معروف همدان - که امروز بمیدان

ذُغال فرُوشان - مشهور است انداختند و
تمامی مردم دور او حلقه زده بودند - باباطاهرِعُریان -
که این وضع را می بیند نزدیک جسد آمده و سَرپائی به او
زده میگوید   ‹ مردان خدا چنین نخسبند ›
جسد عین القضاة - باشنیدن این جمله فوری برپای خاسته
و سر بُریدهٔ خویش را زیر بغل زده و بطرف - گوُرستان عمومی
شهر که به - اهل قبوُر - مَعرُوفست دویده و در آنجا در
حالیکه عدهٔ کثیری او را تعقیب میکرده اند در داخل گوُدالی
که امروز به چالهٔ - عین القضات - مَعرُوفست فرو رفته و از انظار
ناپدید میشود .

شیخ صَفی الدّین - اَردِبیلی

سیّد اسحاق فرزند سیّد امین الدّین جبرئیل

ازمشاهیر عُرفا وصُوفیه وجدّ اعلای سلاطین صفویه است وفات وی در دوازدهم محرّم سال ۷۳۵ قمری در اردبیل اتّفاق افتاده و در همانجا مدفون است.

بعضی ازمورّخین نوشته اند که او با ۱۹ واسطه به حمزة بن موسی بن جعفر میرسد وازسادات جلیل موسوی است.

مینویسند وقتی امیرتیمور به اردبیل آمد همهٔ بزرگان ومشایخ به استقبالش رفتند وی ازآنان پرسید ایا کسی هست به استقبال من نیامده باشد گفتند اری شیخ صفی الدّین درحجره نشسته است.

امیرتیمور برای او پیغام فرستاد که نزد ما بیا شیخ درجواب گفت مرا با تیمور که سلطانی فاتح است چه کار من در کُنجی خلوت

ومشغول عبادت هستم -تیمور- چون این پاسخ
شنید خود بدیدن -شیخ- رفت و چون زندگی بیریا و
پاکدامنی و زهد او را دید گفت از من چیزی بخواه -شیخ-
گفت تو نمیتوانی خواستهٔ مرا مستجاب کنی و چون تکرار و پافشاری
-تیمور- را دید گفت حال که چنین میخواهی به گنجایش این حجره
از اسیران جنگی بمن ببخش تیمور قبول کرد و دستور داد از ۱۰۰۰٪
اسیر جنگی که همراه آورده بود به حجرهٔ کوچک شیخ چند نفری روانه
نمایند اما در کمال حیرت دید که تا آخرین اسیر در آن حجره کوچک
جای گرفتند و -شیخ- از جیب جامه اش به تمامی اُسرا
کاغذی میداد که روی آنها نوشته شده بود- آزادگان شیخ صفی-
پس از این واقعه بسیاری از اسیران به وطنشان بازگشتند
و عده ای بپاس این کرامت در -اردبیل- و حوالی

حُجرۂ ـ شیخ ـ ماندگار شدند و حلقۂ شاگردی و مُریدی

اورا بر گردن نهادند و همین محلّ است که بنام ـ صوفی نشین ـ

معرُوف شده است .

عَرَاقی

شیخ فخرالدّین ابراهیم بن بزرُگمهر بن عبد الغفّار

جوالقی همدانی ـ مُتخلص به ـ عَراقی ـ در دهکدۂ

کوبجان ـ یا ـ کومیجان خارج شهر ـ همدان ـ مُتولّد شده

و در شهر ـ دمِشق ـ در ۸ ذیقعدۂ سال ۶۸۸ھ درگذشته

تاریخ تولّدش را ۶۱۰ نوشته اند .

عَراقی ـ تا وقتی ـ مُولَوی حیات داشته در قونیه ـ بوده

و بعد از فوت وی به ـ مصر ـ رفته و سلطان مصر مُرید

وی گردیده و به او لقب ـ شیخ الشّیوخ مِصری داده است

عراقی مدتی شاگرد و بعد هم مرید شهاب الدین سهروردی
بوده و دیوان - لمعات - را در - قونیه - نوشته است
نام پسرش - کبیر الدین - و او هم دوازده سال پس از فوت
پدر بدرود حیات گفته و در جوار پدرش در - دمشق - مدفون
شده است - و - معین الدین پروانه - برای عراقی خانقاهی
در - ترکیه - ساخته است .

عراقی - با شمس الدین صاحب جوینی - رابطه
داشته و - عشاق نامه - را برای او سروده .
دیگر از تالیفات وی - نامه ایست که بین متصوفه مشهور است

میخانه و مسجد همه از اسبابست
هر کس که چنین نداند او در خوابست
انجا که به بینند خدا را پاکان
نه مسجد و میخانه و نه محرابست

فخرالدّین عراقی را در غزلسرائی عاشقانه و شورانگیز یکی از سرایندگان بُزرگ میدانند.

مینویسند در سنّ هشت سالگی در همدان مشهور شد و هر روز بعد از نماز عصر قرآن را با چنان صوت خوبی میخواند که یکروز موقعیکه سورهٔ - طه - را میخواند چند نفر - یهودی. با شنیدن تلاوت قرآنش داخل مسجد شده و مسلمان شدند.

عراقی - در ۱۷ سالگی بر جملهٔ علوم دینی از معقول - و منقول - آگاهی داشت و در همان اوقات با دختر شیخ عماد الدّین ازدواج کرد

ما رخت ز مسجد بخرابات کشیدیم | خط بر ورق زهد و کرامات کشیدیم

در کوی مُغان در صف عشّاق نشستیم | جام از کف رندان خرابات کشیدیم

شبستری

شیخ محمود امین الدّین - ازبزرگان عرفا و
مشاهیر مشایخ صوفیّه است که در زمان - الجیاتو -
در - تبریز - زندگی میکرده و مرجع خاص و عام بوده .
نوشته اند میر حسینی سادات هروی که در آنزمان در خراسان
میزیسته ۱۷ بیت مشتمل بر ۱۷ سؤال دایر بحقایق سیر و سلوک
و عرفان پیش او فرستاده او نیز به اشارهٔ پیر و مرشد خویش
بهاء الدّین یعقوب - تبریزی در جواب هر بیت مطالبی را
که - سادات هروی - خواسته بوده نوشته و اشارات دیگری
هم ضمیمه کرده و آنرا - گلشن راز - نامگذارده است .
از آثار - شبستری - علاوه بر گلشن راز - مرآت المحققین

و - سعادت نامه - میباشد .

تولّد ویرا درسال ۶۸۵ هجری و وفاتش را سال ۷۲۰

در تبریز نوشته اند .

جُنید - بغدادی -

درسال ۲۰۷ قمری در - بغداد - متولّد شده ولی

دراصل - نهاوندی - میباشد .

وی ازبزرگان - صوفیّه - است وبه - طاوُس العُلما -

و - سلطان المحقّقین - مُلقّب گردیده

جُنید - درآخرین روزسال ۲۹۷ هجری وفات

یافته .

مینویسند برجنارهٔ او ۶۰ هزار نفر نماز گذارده است .

نجم الدّین کبرا

نجم الدّین ابوالجناب احمد خیوقی - ملقّب به - طامّتهُ الکبریٰ - و یا - شیخ وَلی - بوده است .

۲۵ ساله بوده که از شهر خیوه - بیرون رفته و از - خراسان - و - جزیرة العرب - و - عراق - و - شام - تا کنار رود - نیل - را پیموده و در شهرهای بزرگ از اُستادان و دانشمندان کسب فیض نموده و در نیشابور از - ابوالمعالی - در همدان - حافظ ابوالعلا - در اسکندریه - ابوطالب سلفی بهره مند شده و به همهٔ دانشهای آنروز دست یافته .

شهر - خیوه - از شهرهای بُزرگ - خوارزم - بشمار میرفته

پدر نجم الدّین نیز از دانشمندان بنام بوده .

احمد - چندی که در - قاهره - بوده از محضر استاد بزرگوار - روزبهان - استفاده کرده و دختر او را هم به عقد خود درآورد و پس از چندی از آنجا به - خوزستان - رفت و جزء شاگردان - اسمعیل قصری - درآمد سپس به - تبریز رفته و چندی هم در خانقاه خدمت امام - ابونصر - زیست کرد وضمناً با - بابا فرج تبریزی - هم ملاقات کرده و مدّتی در محضر او که عقیده داشت حقیقت را فقط او کشف کرده و تنها باوسیله - اشراق ربّانی - ممکن است به حقیقت رسید و باتمّام یاسر مدلیسی - مکتب - عرفان - و - تصوّف - را بپایان رسانید .

تولّد - نجم الدّین - را در سال ۵۴۰ قمری نوشته اند .

از تالیفات او .

رسالة الخائف - فواتح الجمال - منهاج السالکین - میباشد در مورد مرگ وی مینویسند .

در سال ۶۱۰ هجری در فتنهٔ مغول - در شهر خوارزم - بدست سربازان مغول مقتول گردیده و خود او حدوث حملهٔ مغول و مرگ خویش را بدست آنان خبر داده است .

- ۵۵ حکیم مسلمان -

۱ - ابن سینا ۲ - شیخ اکبر ۳ - سهروردی

۱ - حجة الحق شیخ الرئیس شرف الملک ابو علی حسین بن عبدالله سینا امیر پزشکان -

از اهالی بلخ - و مادرش - ستاره - نام داشته .

وی از جملهٔ بزرگترین حکمای ایران وهمهٔ جهانست
او در سوم ماه صفر سال ۳۶۳ قمری متولد شده .
ابن سینا - مردی نیرومند وزیباروی بوده تالیفاتش
قریب ۲۳۸ کتاب ورساله ونامه ودیوان اشعاراست
که معروفترین آنها دوکتاب - قانون - و - شفا - میباشد
وی درسال ۴۲۸ه درحالیکه همراه - علاء الدوله - به همدان
میرفته بمرض - قولنج - درگذشت ودرهمانجا مدفون شد .
ابن سینا - برخلاف گفتهٔ عده ای مسلمان متدینی هم
بوده وتفسیری نیز بر - قرآن - نوشته این رباعی ازاوست

کفر چو منی گزاف واسان نبود | محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی وآنهم کافر | پس درهمهٔ دهر یک مسلمان نبود

وی علاوه بر پیروی در فلسفه که از ـ سقراط ـ و ـ افلاطون ـ متابعت بینموده در طریقه ـ تصوّف ـ هم از دین ـ اسلام ـ الهام گرفته است .

ابن سینا ـ در سن ۱۰ سالگی تمام ـ قرآن ـ و ـ صرف ـ و ـ نحو ـ را فرا گرفته و در ۱۶ سالگی در تمام علوم زمان خود استاد بوده است .

ماییم به عفو تو تولّا کرده | وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد | ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

---

۲ سُهروردی

شهاب الدّین سهروردی (شیخ الاشراق) در دهکده ـ سهرورد زنجان ـ متولّد شده و تحصیلات

اوّلیه اش را در - اصفهان - طی کرده و تمام عمر خود را
به سیر و سلوک گذرانیده است تا بالاخره در - حَلَب -
با - مَلِکْ ظاهر - پسر - صلاح الدّین اَیوّبی - برخورد و در
خدمت او درمیاید ولی چون در بیان عقیده اش بی پروا
بوده دشمنان زیادی در دربار ازاو بدگوئی میکنند و روی
شکایت عده ای از علما بدستور - ملک ظاهر - در سال ۴۹۷
در سن ۳۸ سالگی او را زندانی و در زندان فوت میکند .
سُهروَردی - در تصوّف از شاگردان مکتب - حَلاّج -
و - غَزّالی - بوده از وی ۵۰ کتاب تالیف شده که دو
کتاب معروفش - حکمت الاشراق - و - نورُ الانوار - میباشد
وی پیروان اشراق را شاگردان - افلاطون - و کهنه مصر -
میدانسته تولّدش را سال ۴۵۹ هجری نوشته اند .

شیخ اکبر - یا - ابن عربی

۳ ابوبکر محمد بن محی الدین معروف به ابن عربی یا شیخ اکبر
در سال ۵۶۰ هجری در - اسپانیا - و از خانواده عرب بوده
و در تاریخ ۶۳۸ ق در - دمشق - فوت کرده و آرامگاهش نیز
در آنشهر است یکی از شاگردانش بنام - صدرالدین - که خود
هم کوهی از معنویت اسلامی بوده کتب و عقاید - ابن عربی -
در کلیه تشرق و بین دوستداران - تصوف - و - اشراق -
رواج دارد و مورد استفاده عمومی است .

ضمناً - ابن عربی - با عراقی - و قطب الدین شیرازی -
و خواجه نصیر الدین طوسی - هم عصر بوده است .
از کتابهای معروفش نگین های حکمت - و فتوحات - میباشد .

واما عقاید هر سه حکیم

۱ ابن سینا ۲ سهروردی ۳ شیخ اکبر -

عقاید هر سه حکیم در طریقت وارشاد به اشراق - وحدت وجود
بوده وپایهٔ اصلی - تصوف - و - اشراق - را - کشف وشهود
ومبتنی بر دو اصل - نور - و - ظلمت - میدانسته اند .
ووصال بحق را نتیجهٔ تدریجی تصفیهٔ نفس وفضائل روحانی
میدانسته اند با این تفاوت که - ابن عربی - زوال را که
خود مستلزم وجود هستی است رد کرده وعقیده دارد تا کسی خود را
فنای مطلق نداند نمیتواند خدا را بشناسد .
بدیهی است به فتوای هر سه حکیم بالاترین رسیدگان بعالم
غیب - و - شهود - امام یا قطب میباشند .

سنائی

ابوالمجد مجدود بن آدم - سنائی غزنوی

علما اورا - حکیم - وصوفیه ویرا - شیخ - نامیده اند
و در تصوف او را مرید - خواجه یوسف همدانی - نوشته اند .
حکیم سنائی - در بیشتر شهرهای - بلخ - و - هرات -
و نیشابور - و - سرخس - بسر برده و بزیارت - مکه -
نیز مشرف شده و در آخر عمر در - غزنین - بوده و متصوفه
اغلب به اشعار وی استشهاد کرده اند از آثار - سنائی
مثنوی کارنامه - حدیقة الحقیقه میباشد .
وفات - سنائی - را - علامه قزوینی - در سال ۵۴۵ ه
تائید کرده است .

نور علیشاه

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالحسین -

اصل و موطنش در یکی از قراء - طوس - بوده

نوشته اند جمعی از ارباب غرض نسبت به وی از در انکار

در آمده و پیش علما او را به کفر متهم کرده اند ولی او بهر طرف

رو میکرد مردم گرداگردش جمع میشدند .

نورعلیشاه - غالباً در حال حرکت قصیده سرائی میکرده

وی در اواخر عمر مدت پنجسال در - عراق عرب - مجاور

بوده است تا اینکه در سال ۱۲۱۲ قمری در - موصل -

بدرود حیات گفته و در جوار حرم حضرت - یونس - بخاک

سپرده شده .

از - نورعلیشاه - رساله جامع الاسرار - به سبک - گلستان سعدی - و رساله - اصول و فروع - و تفسیر سورهٔ بقره - بصورت منظوم و دیوانی حاوی قصاید و غزلیات باقی مانده .

بازآمدم موسی صفت ظاهر ید و بیضا کنم | فرعون و قومش سربسر مستغرق دریا کنم
بازآمدم همچون خلیل از معجزات دمبدم | نمرودی و نمرود را معدوم و ناپیدا کنم
بازآمدم عیسی صفت گردن زنم دجال را | و ز امر مهدی عالمی با یکنفس احیا کنم
گه ماه را تابان کنم خورشیدوش در آسمان | گاهی چو یونس سوی یم در بطن ماهی جا کنم
زاهد چه میلافی برو کنجی بمیر و دم مزن | ورنه سراسر پرده ٔ ارزوی کارت وا کنم
من مظهر حق آمدم لاقید مطلق - آمدم | هر لحظه در دیوان دل دیباچه ای انشا کنم
نور علی نور علی شد در دلم چون منجلی | زان عاشقانه در جهان سرّ نهان پیدا کنم

این رباعی نیز از اوست .

سرّیست نهان در دل مردان ره عشق کاز ا نتوان گفت عیان جز بسر دار

رازی که نهان بود پس پرده حریفان کردند ملا با دف و نی بر سر بازار

صفاعلیشاه

مرحوم علیخان ظهیر الدوله ملقب به صفاعلیشاه ومتخلص به صفا - شرح حال خود را در دفترچهٔ خاطرات (چنته درویش) چنین نوشته

پدرم محمد خان قاجار - دولو - پسر مرحوم - ابراهیم خان سردار پسر - جانمحمد خان سردار - پسر - فراخان - وهمیشه درخدمت دولت بوده اند .



ظهیر الدوله

نقاش ابوالحسن بهار

پس از مراجعت پدرم از حکومت - فارس - در سنه ۱۲۸۱ ه‍

در - جبال اباد شمیران - در ساعت ۴ بعد از غروب روز

۱۶ ربیع الاول متولد شدم .

سفرهائی به - خراسان - و - گیلان - رفته ام .

از سال ۱۲۹۴ که پدرم به دار فانی شتافت مدت ۳۰ سال

در خدمت دولت بوده ام و در سال ۱۳۰۳ خدمت حضرت

ولایت مرتبت - صفی علیشاه - به افتخار فقر و درویشی مفتخر

شدم از کتابهائی که نوشته ام .

مسبحه صفا - مرات الصفا - روح الارواح - مطلع الانوار

میباشد و در سال ۱۳۱۶ قمری پس از رحلت آنحضرت

مامور خدمت به خلق شدم .

این رباعی و حکایت منظوم از سروده های او است .

خوشدل مشو از اینکه عذابم کردی | انگشت نمای شیخ و شابم کردی
چون گنج به ویرانه نهانست هنوز | غم نیست اگر خانه خرابم کردی

حکایت

بود در شهری یکی دیوانه ای | از خرد عاری ز خود بیگانه ای
روزی از شهر آمد آن مجنون برون | در جنون سر حلقهٔ اهل فنون
ناگهان رفت و بقبرستان رسید | دست عقل آمد گریبانش کشید
خنده ای کرد و سپس بگریست زار | اشک افشان کرد چون ابر بهار
هین بمیر از خویش وارَه از خودی | تا رسی اندر حیات سرمدی
این بگفت و رسم خواب آورد پیش | که بجا خوش یافتم ماوای خویش

در بیابان فنا خوش تاخته
منزلی از بهر خود پرداخته

مونس علیشاه

یکی دیگر از پیشوایان متصوفین معاصر - حاجی میرزا عبدالحسین ذوالریاستین - مونسعلیشاه - فرزند حاجی علی آقا وفاعلیشاه - شیرازی - است.

وی پس از - سید اسمعیل اجاق - کرمانشاهی و همزمان - با سید حسن اجاق میباشد.

از تالیفات - مونس علیشاه.

دلیل السالکین - جبر و تفویض - و دیوان اشعار میباشد.

آنمرحوم خانقاهی در - کرمانشاهان - بنا کرده و فاتش در سال ۱۳۴۰ قمری اتفاق افتاده است

کفر و دین در بر عُشاق نکو کار یکیست　　کعبه و بتکده و سبحه و زنّار یکیست

اگر از دیدهٔ تحقیق به عالم نگری　　عشق و معشوقه و عاشق دل و دلدار یکیست

تا که در میکده من پای نهادم دیدم　　اهل آنجا همه مست می و هُشیار یکیست

گرچه ذرات جهان جمله انا الحق گویند　　لیک از آنجمله گرفتار سر دار یکیست

افتاب رخ او تافت به مرآت وجود　　مُختلف گرچه نماید همه انوار یکیست

با همه خلق جهان صلحم و اندر بر من　　جور اغیار و سر رحمت یار یکیست

مُختلف گرچه بود درد من و درمانش　　خوشدلم زانکه طبیبم یک و عطّار یکیست

پیش اغیار نهان به سُخن حق مُونس

که بر او صدف و گوهر شهوار یکیست

سرداران و جانبازان بعد از اسلام

برمکیان

بعضی از مورخین این خانواده را از باز ماندگان ـ ساسان

و دارای مذهب ـ زردشتی ـ میدانند و مینویسند ـ جعفر ـ

جد برامکه در ـ بلخ ـ روزگار خود را در آتشکده ـ نوبهار ـ

به عبادت میگذرانیده و پس از آنکه آئین ـ اسلام ـ

در ماوراء النهر وسعت یافت با خاندان خود و مال فراوان

به ـ دمشق ـ رفت.

حمدالله مستوفی در ـ تاریخ گزیده ـ مینویسد

اول کسیکه از آل برمک به وزارت رسید ـ جعفر ـ بود و

این منصب از طرف ـ منصور ـ به او اعطا شد.

خالد بن جعفر برمکی ـ در سال ۹۰ هجری بدنیا آمد

و در سال ۱۶۵ بدرود حیات گفت و او فقط دارای
یک پسر بنام - یحیی - بوده .
یحیی مردی کریم و با سخاوت و با دشمنان خود نیز با نرمی
رفتار میکرده - یحیی دارای چهار پسر بنامهای - فضل -
جعفر - محمّد - و موسی - بوده است .
فَضل - در جود و کرم بین اَقران خود بی مانند و بسیار مَغرور
و مُتکبّر و حتی نسبت به بزرگان هم اعتنا و خضوع و خُشوع
را بهیچوجه مرعی نمیداشته است .
جَعفَر - هم مانند فضل در سخاوت و بخشش مشهور و
وضیع و شریف از خوان نعمت او برخوردار و در دربار
هارون الرّشید - رتبتی بسیار بلند داشته تا آنجاکه
نوشته اند روزی - اِسحق موصِلی - جهت درک صُحبت

هارون - به قصر وی میرفته وچون خلیفه در آنموقع
درحال استراحت بوده عزم بازگشت مینماید در اینوقت
جعفر - او را می بیند ومیگوید حال که نتوانستی خدمت
خلیفه بروی بمنزل من بیا وساعتی استراحت کُن وپس از
رسیدن بخانه درحالیکه - جعفر - و - اِسحق - وکنیزان
بعشرت مشغول بوده اند - عبدالملک - عموی هارون
که در اثر حسّ مناعت حاضر نبوده به دربار - هارون - برود
داخل منزل ومجلس جعفر - میشود وبه او میگوید نمیدانم
چرا خلیفه نسبت بمن بی لُطف شده - جعفر - میگوید
هرچه از خلیفه میخواهی من انجام میدهم .
عبدالملک - میگوید اولاً پسرم به سنّی رسیده که باید
وارد دستگاه خلافت شود وبعلاوه مبالغی مَقروض شده ام

جعفر -میگوید پسرت را بحکومت -مصر- مینوستم

و وامت راهم پرداخت میکنم .

اسحق - مینویسد که عبدُالملک آهسته بمن گفت جعفر

در عالم مستی چه وعده ها میدهد اما روز بعد- هارون -

عبدالملک را به دربار احضار و میگوید پسرت را به دامادی

خودم مفتخر و او را بحکومت - مصر - منصوب کرده ام

و قرض تورا هم هرچه هست پرداخت میکنم و بدان کدورت

بین من و تو به صفا مبدل شد .

نتیجه - اینکه این حکایت خود دلیل واضحی بر تقرب

جعفر - نزد - هارون -میباشد .

در تاریخ -بیهقی - نوشته شده کار -برمکیان - در

زمان هارون الرشید چنان بالا گرفت که او -یحیی -

را - پدر - خطاب میکرد و پسران او فضل و جعفر را به

درجات بالا رسانید .

نوشته شده در اوایل خلافت - هارون الرّشید - مردی

از سادات علوی و از خاندان پیغمبر بنام - یحیی علوی -

گرگان - و - طبرستان - و - گیلان - را بگرفت

بقسمی که هارون سخت بیمناک شد و درباره دفع او

با یحیی برمکی بمشورت پرداخت تا در مورد او چاره ای نماید

یحیی برمکی - فرزند خود - فضل - را خواست و با گرفتن

فرمانی از خلیفه همراه ۵۰ هزار سوار از - بغداد - بجانب

ری - و - خراسان - حرکت داد .

فضل - پس از ورود به - ری یحیی را ملاقات و بدون

زد و خورد از خلیفه امان نامه ای برایش گرفته و او را روانه بغداد

نمود و خود پس از ختم این غائله برحسب دستور
خلیفه برای مدت دو سال به حکمرانی ـ خراسان ـ
منصوب گردید و پس از اتمام ماموریت با گرفتن مرخصی
به ـ بغداد ـ برگشت البته هدایائی هم جهت خلیفه آورد
ـ هارون ـ پس از او ـ علی بن عیسی ماهان ـ را که مردی
ظالم و با برمکیان نیز خصومت دیرینه داشت بجای فضل
والی خراسان ـ کرد ولی در مدت حکومت او مردم آن ناحیه
از ستم و بیداد وی بجان آمده و هرچه برای دادخواهی از او
به ـ بغداد ـ میامدند خلیفه بعرایض آنان توجهی نمیکرد .
و از طرفی ـ علی بن عیسی ـ پس از دو سال از اموالی که
با آزار و اذیت از مردم گرفته بود و تمامی اهالی ـ خراسان ـ
خوارزم ـ ماوراءالنهر ـ ری ـ طبرستان ـ گرگان

گیلان - سپاهان - و سیستان را از هستی ساقط کرده بود هدایای بیشمار و ارزشمندی برای - هارون - فرستاد نوشته اند در روزیکه این هدایا به - بغداد - رسید هارون در ایوانی بلند نشسته و یحیی - و - فضل - و جعفر - را مخصوصاً پیش خود نشانید تا ببینند که فضل در دو سال حکومت خود چه خیانت بزرگی به او کرده و بجای اینهمه هدایا فقط مختصری تحفه برای وی آورده است .

و اما هدایای علی بن عیسی - ۱۰۰۰ غلام ترک ۱۰۰۰ کنیز ترک که در دستهای هر کدام جامهائی از زر بوده - ۱۰۰ غلام هندی ۱۰۰ کنیز هندی با جامه های زربفت - ۱۰۰ فیل نر و ماده با پوشش حریر و جواهرنشان ۱۰۰ اسب ترکمن با زینهای مرصع - ۱۰۰۰ شتر با محمل های کم نظیر صدها جفت گاو و بیش از هزارها پارچه ظروف چینی فغفوری

ومقادیر بسیار زیادی مروارید و چندین تخته فرشهای گرانبهای ترکمن

و خراسان -

هارون - پس از دیدن اینهمه هدایا رو بطرف یحیی -

کرد و گفت در زمان حکومت پسرت - فضل - اینها در کجا بود

بود که برای ما نفرستاد - یحیی - گفت روزگار خلیفه دراز

باد اینها که - عیسی - امروز برای شما فرستاده در زمان

حکمرانی فرزندم در خانه های صاحبانش بوده است .

هارون - از جواب - یحیی - سخت خشمگین شد و پس از

مراجعت بمنزل پسران یحیی به او گفتند پدر این چه جواب

درشتی بود به. هارون . گفتی او میگوید فرزندانم من میفهمم

که دولت ما به آخر رسیده ولی در هر حال نباید تا دم مرگ

از سخن حق خود داری کرد ولو با رنجش خلیفه تمام شود .

حتی نوشته اند - یحیی - درروز بعد ۱۰ نفر از گوهرفروشان
- بغداد - را احضار و میگوید خلیفه ۳۰۰ هزار دینار جواهر
خواسته که بخرد و آنها هم آن مقدار جواهر گرانبها را خدمت
خلیفه عرضه کردند - یحیی - گفت امروز انیها را امانت
بگذارید و دستخطی از خلیفه گرفته به آنان میدهد که تا فردا در
بارهٔ پرداخت قیمت مذاکره کنند - هارون - پس از رفتن
گوهرفروشان میگوید ای - پدر - منکه در خزانه چنین پولی
ندارم تکلیف چیست - یحیی - جواب میدهد زندگانی
امیر دراز باد جواهر نگاهدار فردا من نوشته را از آنها میگیرم
و پاره میکنم آنان جرأت ندارند از خلیفه شکایت کنند .
- هارون - پاسخ میدهد این ممکن است ولی جواب
خداوند را در عرصات قیامت چه خواهم گفت .

یحیی - میگوید چگونه از تظلم ۱۰ نفر گوهر فروش
از فردای قیامت ترس دارید درحالیکه - علی بن عیسی
اموال صدها هزار مردم مسلمان را در کلیهٔ بلاد اسلامی که
که باید در حمایت خلیفه باشند به جبر و شکنجه گرفته و تازه یک
عُشرِ آنرا برای شما فرستاده از خدا نمیترسید خلیفه ازاین جواب
در فکر فرو میرود باری روز دیگر - یحیی - گوهر فروشانرا
با عُذر اینکه خلیفه فعلاً پول مُوجود ندارد خواسته و جواهر را
به آنان پس میدهد.

مُورّخین نوشته اند - مُدّتی ازاین رویداد نگذشت همانطوریکه
یحیی - پیش بینی کرده بود مردم کلیّهٔ بلاد سر بطُغیان
برداشتند تا آنجا که - هارُون - با سپاهی بسیار برای سرکوبی
آنان بطرف - خُراسان حرکت کرد و - علی بن عیسی - راهم

که موجب اینهمه سرکشی مردم شده بود زندانی واموال

اورا ضبط کرد - هارون - با - مأمون - مدتی درخراسان

و - طوس - بوده تادرهمانجادرگذشت وتاآخرین ساعت

حیات پس ازحبس وقتل برمکیان افسوس میخوردکه چرا

به نصایح آنان توجه نکرده وبرخلاف مروت نسبت به آنان

ستم رواداشته است .

واما علل دیگریکه رفتار - هارون - رانسبت به - برامکه -

تغییر داده بشرح زیراست .

۱ داستان یحیی علوی - یحیی بن عبدالله علوی

که درزمان هارون خروج کرد ودرآخرعمردرزندان هارون بود

هارون - به - جعفر - دستورمیدهد که علوی راکه ازاعضاء

خاندان جلیل امیرالمومنین (ع) بوده زندانی ودربندنماید

ولی جعفر برخلاف دستور - رشید - اورا ازاد میکند و چون خلیفه ازاین امر آگاه میشود - جعفر - را احضار و ازحال - یحیی علوی - میپرسد جعفر میگوید همانطوریکه دستور داده اید در محل تنگ و تاریکی محبوس است - هارون - میگوید این حقیقت را میتوانی با قید سوگند بجان من ثابت کنی - جعفر - بفراست درمی یابد و میگوید سوگند یاد میکنم که چون اورا پیرمردی بی آزار دیدم فهمیدم که قدرت مخالفت با خلیفه را ندارد و آزادش کردم مینویسند - وقتی - جعفر - ازپیش - رشید - خارج شد رو به حاضران کرده میگوید خدا مرا بکشد اگر خون جعفر را نریزم .

۲ - داستان عباسه -

نوشته اند که رشید - جعفر برمکی - و همچنین - عباسه -

خواهر خود را بسیار دوست میداشت تا آنجا که هرگاه با جعفر
بوده بسبب دوری . عباسه . عیشش ناقص و زمانیکه با
خواهرش خلوت میکرده از غیبت . جعفر . در عذاب لاجرم عباسه را
به عقد جعفر در میاورد لکن از جعفر پیمان میگیرد که با عباسه جز در
محضر خود او خلوت نکرده و تمتّعی از او نبرد . جعفر . بدّقی از اینکار
استنکاف میورزد ولی بالاخره بدستور خلیفه تن در داده و
سوگند یاد میکند که با . عبّاسه . خلوت نکند و . رشید .
پس از عقد عبّاسه دیگر با حضور آند و در محضر خود شادمان بوده است
ولی . عبّاسه . رفته رفته رغبتی تمام نسبت به . جعفر . در خود احساس
میکند و طالب وصال او میگردد و هر چه اصرار داشته که با او
جمع شود . جعفر . بسبب سوگندی که یاد کرده بود و از طرفی
ترس از رشید مطیع نظر . عبّاسه . نشده و از وصل او سر باز میزند

تا آنکه - عَبّاسه - نزد - عُبّاده - مادر - جعفر - میرود
و نسبت به او محبّت بسیار کرده و مال زیادی به او میدهد و او را
با خود همراه کرده و سُخن وصل جعفر را در میان میگذارد
مادر - جعفر - که از عاقبت امر بی خبر بوده فریفتهٔ مال فراوان
عبّاسه شده و به او وعده میدهد که با جعفر هم بسترش کند
و به - جعفر - نیز میگوید کنیزکی دیده ام صاحب جمال و میخواهم
او را برایت بخرم تا با او عیشت کامل شود و هر بار وعده را به تأخیر
میاندازد تا جائیکه - جعفر - شوقش بنهایت میرسد و بالاخره
مادرش در شبی که جعفر در حال مستی و بیخبری بمنزل میرسد عبّاسه
را با او همبستر میکند و پس از فراغت از کامجوئی عبّاسه به جعفر
میگوید حیلهٔ دختران ملوک را چگونه دیدی - جعفر - ابتدا
بحرف او توجّهی نمیکند ولی پس از تکرار مطلب و شناختن

- عباسه - بخود لرزید و گفت ای عباسه مرا بقیمت
خیلی ارزان فروختی و اتفاقاً در همانشب هم از جعفر حامله شده
و پس از زائیدن از ترس - رشید - بچه را با دایه به - مکه
میفرستند - از طرفی - زبیده - زوجه هارون الرشید که
بجهت سختگیریهای جعفر در امر معاش دربار از او دلتنگ بود
پس از اطلاع از جریان امر ما وقع را به - هارون - خبر میدهد
و او هم سفر حج را بهانه قرار داده و چون صحت امر برایش
مسلم میشود تصمیم میگیرد دولت - برمکیان - را ذلیل کند
و پس از مراجعت به - بغداد - مسرور خادم را طلبیده
و میگوید میخواهم امشب - جعفر - را گردن زده سر او را
برایم بیاوری - مسرور - پیش جعفر رفته و دستور - رشید
را به او ابلاغ میکند - جعفر - ابتدا تصور میکند یا مسرور

و یا - هارون - قصد شوخی داشته اند اما - مسرور -
میگوید من مست نیستم و سخن به جد میگویم - جعفر -
به او میگوید که من بر تو حقوقی دارم حال که چنین است مرا
بکنار خیمه - رشید - ببر و یکبار دیگر درباره قتلم با او
مراجعه کن اگر بار دوم به کشتنم فرمان داد مرا گردن بزن و همراه او
بطرف خیمه رشید میرود - مسرور - میگوید ای خلیفه جعفر حاضر
است جواب میدهد زودتر سرش را نزد من بیاور و گرنه تورا میکشم
پس چشمان جعفر را بسته سرش را از تن جدا کرده پیش - رشید
میبرد - هارون - آنگاه به - مسرور - فرمان میدهد فوراً
چند نفر دیگر را بحضور بیاورد و به آنان میگوید فی المجلس مسرور
را گردن بزنند و اظهار میدارد من طاقت دیدن قاتل جعفر را
ندارم .

واقعهٔ - قتل جعفر در سال ۱۸۹ هجری و دران تاریخ او

۴۵ ساله بوده - هارون - پس از او - یحیی بن خالد - و پسر او

فضل - را هم زندانی کرد و در سال ۱۹۰ یحیی و سه سال بعد

فضل در زندان رشید جان سپردند و دولت این خاندان ایرانی

وایران دوست مُنقرض گردید . مدت دولت برامکه ۱۷ سال و ۷ ماه بوده

و باز مورخین نوشته اند -

هارون الرشید - پس از حبس و قتل برمکیان دستور اکید

صادر میکند که مردم از مدح و ثنای آنان خودداری نمایند ولی

درهمان اوقات به او خبر میدهند که پیرمردی هر شب درکوی برمکیان

با آواز بلند بشرح مکارم و فضائل آنان میپردازد .

رشید - سخت ازاین خبر برآشفته و امر به جلب و قتل او میدهد

و چون پیره مرد را بحضور میاورند میگویند اجازه خواست لحظه ای

به او مهلت داده شود تا شرح حالش را بازگو نماید.

و پس از اخذ اجازه میگوید من از اعاظم رجال شام بودم و نامم مُنذر بن مُغیَره - است وقتی دچار فقر و فلاکت شدم و با عیال و اولادم به - بغداد - آمدم و آنان را در مسجدی در این شهر سکنی دادم و خود در طلب معاش بیرون شدم تا در برابر سرائی رسیدم و جمعی کثیر را دیدم و با آنان داخل قصری شدم و فهمیدم خانهٔ - فضل برمکی - است پس از ورود طبقی طعام و قبالهٔ ملکی نزد من نهادند و بهمهٔ واردین غذای کافی دادند من پس از صرف نهار قصد خروج داشتم که - فضل - مرا طلبید و گفت ای مرد گویا در این شهر غریب باشی من داستان خود را به او گفتم و از محل اقامت زن و فرزندانم ویرا آگاه کردم او بلا تأمل دستوری به خادمی داد و بمن آنشب رخصت رفتن نداده و در قصر خود

ازمن پذیرائی کرد تا روز بعد به اتفاق همان خادم به محلی

سرسبز و دلنشین پیش خانواده و کودکانم رفتم و آنان را با جامه

های فاخر مشاهده کردم و همان خادم همه روزه وسائل آسایش

ما را فراهم میکرد و من با دیدن اینهمه بزرگواری بملازمت و خدمت

برمکیان - درآمدم و بودم تا اقبال آنان به ادبار مُبدّل

گردید بنابراین هرچه از زبان جانم براید در شرح محاسن و سخاوت

آنان کوتاهی نمیکنم .

نوشته شده - هارون - باشنیدن این داستان بگریه افتاد و هزار

دینار به او بخشید پیرمرد چون این سخاوت را از - هارون - دید

گفت یا امیر - هذا مِن برکاتِ البرامکة - اینهم از برکت انهاست

داستان محمّد هاشمی -

محمّد هاشمی نوشته روز عید قربانی بخانهٔ مادرم داخل شدم

دیدم پیره زنی با جامه های کُهنه پیش او نشسته

مادرم گفت این زن را می شناسی گفتم نه گفت این خانم

عُبّاده - مادر جعفر برمکیست پس من از حال او پُرسیدم

گفت پسر جان مثل چنین روزی در حالیکه ۴۰۰ کنیز

در خدمتم ایستاده بودند میگفتم جعفر - حق مرا ادا نکرده

وامروز نیز عید است که مُنتهی آرزویم دو پوست گوسفنداست

که یکی را فرش و دیگری را لحاف و پوشش خود نمایم .

محُمّد - مینویسد من فوراً ۵۰۰ درهم به او دادم چنان شادمان

شد که نزدیک بود قالب تهی کند و از آن پس گاهگاهی نزد

ما میآمد تا از دنیا رفت . (برای عبرت از بیوفائی دنیا این داستان درس بزرگیست)

اَبومُسلِم

بعضی ازمورخین ابومسلم رایکی از اعقاب بوزرگمهر -
وزیر - انوشیروان عادل نوشته اند وبرخی دیگرویرااز- آل سلیط
میدانند ومعتقدندکه - سلیط - یکی ازپسران عبدالله بن عباس
واجداد - ابومسلم - بوده و - میرخوانده - مؤلف کتاب تاریخ
روضة الصفا - این قول راتائید میکند نام - ابومسلم - را
به اختلاف - مسلم - و عثمان - و - ابراهیم - آورده اند
وکنیهٔ اورا - اسحق - ذکرکرده اند .

بنابروایت - حمزهٔ اصفهانی ابومسلم درسال ۱۰۰ قمری
پابعرصهٔ وجود گذاشته ودر - کوفه - بسن رشد وتمیزرسیده ودر
۱۹ سالگی درخدمت - ابراهیم امام درآمده وچون ابراهیم
آثار درایت وفتانت بررخسار اومی بیند ویرا درنزد خویش
معززنداشته وبه اومیگوید نام وکنیتی جزآنچه قبلاً به آن

شهرت داشته اختیار کند وی نیز این امر را اطاعت

و نام و کنیهٔ خویش را - عبدالرّحمن - و - ابومُسلِم - انتخاب کرد

ابراهیم امام - پس از چندی - ابومُسلِم - را بریاست

طرفداران خود گمارده و او را در سال ۱۲۴ هجری جهت گرفتن

بیعت بجانب - خُراسان - گسیل داشت .

ابومُسلم - چند سالی در آغاز امر نهانی برای - آل عبّاس

از مردم بیعت گرفت و در سال ۱۲۸ ابراهیم امام - نامه هائی

به پیروان خود در - خُراسان - نوشت که بموجب آن تمام خطهٔ

خُراسان - را رسماً تحت اختیار - اَبومسلم - گذاشت و به

آنان گوشزد کرد که وی در امُور مربوط بحکومت و بیعت همه گونه

اختیار و استقلال تام دارد و - ابومُسلم - از آن پس با سعی

و کوشش فراوان به امر بیعت راجع به - امام - ادامه میداد

نهضت ابو مسلم

در سال ۱۲۹ هجری ابراهیم امام ابو مسلم را از ـ خراسان ـ به ـ جزیرة العرب ـ خواست و او در اطاعت امر با ۷۰ نفر از نجبا بدانصوب عزیمت کرد ولی در بین راه نامهٔ دیگری از از طرف ـ امام ـ دریافت کرد مُشعِر براینکه بوصول آن دستور در هر کجا هست به ـ خراسان ـ مراجعت و به امر بیعت آشکارا قیام نماید و ـ قحطبة بن شبیب ـ را بجای خود پیش امام ـ بفرستد.

ابو مسلم ـ قحطبه ـ را با تحف و هدایای بسیار بخدمت امام که در آن تاریخ در ـ مکه ـ بود فرستاد و خود به ـ مرو ـ بازگشت و نامهٔ ـ ابراهیم ـ را برای مسلمانان خوانده و جمعی از اشراف و بزرگان را به اطراف و جوانب خراسان

فرستاد تا اهل بیت امام را بشارت دهند که در اخر ماه رمضان نهضت برضدّ ـ امویان ـ شروع میشود .

سپس به پیروان خود دستور داد تا ـ جامهٔ سیاه ـ را برای خود جامهٔ متحد الشکّل قرار دهند .

ابومُسلم ـ در سال ۱۲۹ در ماه رمضان برابر قراریکه با پیروان خود و امام گذاشته بود به جمیع همراهان دستور داد با سلیمان کثیر در نزدیکی ـ مَرو ـ گرد ایند و در آنشب بگفتهٔ صاحب کتاب حبیب السّیر ـ آتش بسیار افروختند و در روز اوّل ماه شعبان سلیمان کثیر ـ را دستور داد تا نماز عید را بر خلاف سُنّت امویان ـ بجای آورد و خود بالای ـ منبر ـ رفته و با کمال فصاحت و بلاغت خُطبه ـ خواند و چون از منبر پائین آمد بساط غذا گسترد و جمیع همراهان را طعام داد .

چون ـ ابومُسلِم ـ عده پیروان خود را روز بروز در افزایش دید نامه ای به ـ نصر بن سیّار ـ والی خُراسان نوشت و او را به بیعت دعوت کرد نصر بن سیار پس از ۶ ماه ـ یزید ـ غلام خود را به همراهی سپاه بسیاری بمحاربهٔ ـ ابومسلم ـ فرستاد و ابومسلم نیز مالک بن هیثم خزاعی ـ را مامور مُقابله با وی کرد و پس از جنگی شدید سپاه ـ نصر ـ شکست خورد و ـ عبداللّه طائی ـ یکی از همراهان ابومسلم ـ یزید ـ را مجروح و اسیر کرد ـ ابومسلم ـ پس از مُعالجه و بهبود ـ یزید ـ و مُحبّت فراوان ویرا آزاد کرد و یزید که که مراتب مهر و مُحبّت را از ـ ابومُسلم ـ دیده بود برای مَخدوم خود شرح داد و اضافه کرد که دیری نمیگذرد که کار او بالا میگیرد . پیش گوئی ـ یزید ـ جامهٔ عمل پوشید و دسته دسته شیعهٔ از آل عبّاس به ابومسلم پیوست و در نتیجهٔ زد و خوردی که بین

-ابومسلم- با- نصربن سیّار- رویداد- نصر- شکست

خورد و اوّل از ترس به- سرخس- و بعد به- طوس- و از

آنجا به- ری- رفت و در- ساوه- بدرود حیات گفت

ابومُسلم- پس از فتح- مرو- جمع کثیری از امویان- را بخاک

هلاک انداخت و کار او بازهم بالا گرفت تا آنجا که بر تمام خاک

خراسان- تسلّط یافت.

داستانِ حج رفتن ابومُسلم

در سال ۱۳۶ هجری ابومسلم از- خراسان- بخدمت- سفّاح

آمده و از وی اجازهٔ رفتن به- مکه- را خواست خلیفه مقدم

این راد مَرد ایرانی را گرامی شمرد و در حقّ او احترام تمام روا

داشت و در مدّت توقّف- ابومسلم- نزد خلیفه- جعفر منصور

برادر وی پیوسته او را تحریک میکرد که- ابومسلم- را به قتل برساند

امّا ـ خلیفه ـ که این اقدام را نمک ناشناسی نسبت بخدمات
گرانبهای ابومسلم در راه رسیدن عبّاسیان بخلافت میدانست
اعتنائی بگفتهٔ برادر نکرد و بالعکس در اکرام وی کوشش بسیار
نمود و او را برفتن حج اجازه داد منتهی امارت حج را در آن سفر
به برادرش ـ منصور ـ سپرد و ـ ابومسلم ـ را گفت منصور
مدّتی است تقاضای این مقام را دارد و من به او وعده دادهٔ
و خلف وعده نتوانم .
اَبومُسلم ـ را از این معنی خوش نیامد و لی ناگزیر رضا
به قضا داد و همراه ـ جعفر ـ راه سفر ـ مکّه ـ راپیش گرفت .
مینویسند ـ در این سفر ۲۰۰ شُتر بار و بنهٔ مطبخ ابومُسلم
را حمل میکرده و چون قصد داشت نسبت به ـ منصور
بی اعتنائی کند همیشه یک منزل از او جلوتر میرفت و در بین

راه دستور داد. هیچیک از افراد کاروان حج نباید بطبخ غذا مُبادرت نمایند و جملگی میهمان او هستند و در تمام مدّت اعمال مراسم حج این سردار بزرگ ایرانی در انعام زائرین و مُجاوران خانهٔ خدا مراتب جود و سخاوت را به کمال رسانید و از فقیران و مساکین دستگیری نمود .

در مراجعت -ابوجعفر- و -ابومسلم- از مکه در بین راه خبر فوت خلیفه -را بمرض -اُبله- شنیدند و -جعفر منصور- با شنیدن این خبر -ابومُسلم- را با ۱۰ هزار سپاه بجانب -انبار- فرستاد تا مقدّمات ورود او را فراهم کند و از بروز شورش و اغتشاش جلوگیری نماید و اتفاقاً این پیشگیری کاملاً بجا بوده چه در -انبار- بمحض فوت خلیفه بر سر امر خلافت اختلاف بروز کرد و ضمناً عیسی بن موسی در اینموقع از مردم برای خود بیعت گرفته بود .

ـ اَبوُمُسلم ـ بمحض رسیدن به آنجا از بیعت مردم با ـ عیسی ـ

جلوگیری کرد تا ـ اَبومُنصور رسیده وبجای برادر نشست .

دَفعِ عبدُالله بن علی بدستِ اَبومُسلم

ابوجعفر ـ برای باردوم ـ ابومسلم ـ را با سپاهی بیکران بدفع

عبدالله بن علی ـ که دعوی خلافت میکرد روانه نمود و ـ ابومسلم ـ

اورا هم شکست داده و فراری ساخت .

قتل اَبومُسلِم بادست منصور

غلام ـ منصور ـ پس از خاتمهٔ کار عبدالله بن علی نزد ـ ابومُسلم

آمده نامه‌ای را که منصور بدست او داده و ماموریت تقسیم غنایم

را به او واگذار کرده بود به وی داد ـ ابومسلم ـ دیگر تاب این اهانت

را نیاورده و نامه را پیش ـ مالک هیثم ـ پرتاب کرده و با این عمل

خلیفه ـ را خفیف کرد و چون ناظرین خشم و آشفتگی ابومسلم

را دیدند در خفا جریان رفتار و خشم و خشونت ـ اَبو مسلم ـ
را برای ـ خلیفه ـ نوشته و او را در قتل ـ ابو مسلم ـ مُصمّم نمودند
و چون ابو مسلم از این امر آگاهی یافت بدون کسب اجازه
از ـ خلیفه ـ راه ـ خُراسان ـ را پیش گرفت ـ خلیفه ـ حیله ای
اندیشید و به او نامه ای نوشت که برای حکومت ـ شام ـ و
مصر ـ که به او مُحوّل شده عازم محل مأموریّت شود .
خواص ابو مسلم که پی بُرده بودند ـ منصور ـ قصد فریب او را
دارد وی را از رفتن منع کردند ولی ـ ابو مُسلم ـ بر خلاف رای
یارانش بجانب ـ مدائن ـ که در آن تاریخ ـ منصور ـ در انجا
بود حرکت کرد و چون پیش ـ خلیفه ـ رفت ابتدا در حق وی
ملاطفت کرد و سه روز او را جهت استراحت آزاد گذاشت
و گفت پس از سه روز بخدمت آید .

ضمناً به چند نفر از سپاهیان خود دستور میدهد در ساعت

ورود او در پشت پرده مخفی شوند و هنگامیکه او دست بر دست

زند داخل شده و کارش را بسازند .

مینویسند - وقتی - ابومسلم - بر - خلیفه - وارد شد به او گفته

شنیده ام در جنگ با - عبدالله علی - شمشیر مرصعی از او گرفته ای

اَبومُسلم - بلادرنگ شمشیر خود را از کمر باز کرده به او میدهد

منصور پس از گرفتن شمشیر دست بر دست میزند و سربازانی که

پنهان شده بودند بر - ابومُسلم - حمله کرده وخونش را میریزند .

و به این ترتیب حامی و سردار یکه خلافت را به عَبّاسیان

انتقال داده بود ناجوانمردانه کشته شد چهارشنبهٔ ۲۵ شعبان

۱۳۷ هجری .

اَبومُسلِم - مَعروف به صاحب الدّوله و صاحب الدّعوه

در فصاحت و بلاغت کم نظیر و بزبانهای فارسی

و عربی تکلّم میکرده .

در برابر حوادث چون کوه پابرجای وهیچگاه ملال بخود راه نمیداده

از رفتار وی جوانمردی و بزرگواری آشکار بوده است .

به یارانش توصیه میکرده کار امروز به فردا نیفکنید .

نوشته اند - مأمون - بکرّر گفته ابومسلم - از بزرگان زمانه بوده

طرفدارانش او را - اِمام - میخوانده اند .

طاهِر - ذوُالیمینین -

ابوالطیّب طاهر بن الحسین بن مُصْعَب بن زُرَیق

مُلقّب به - ذوالیمینین -

در سال ۱۵۹ هجری مُتولّد شده وی از بزرگترین پشتیبانان

ویاران - مأمون عباسی بوده وهم او بود که - امین - برادر مأمون را با مختصر سپاهی که همراه داشت شکست داده وکُشت وسرش را به خُراسان - نزد - مأمون - فرستاد .

مورّخین نوشته اند - طاهر - ازبینائی یک چشم عاری واَعور بوده است وعلّت مُلقّب بودن اورا به - ذوالیمینین - اینطورمینویسند که وقتیکه - مامون - حضرت علی بن موسی الرّضا(ع) را به ولایت عهدی برگُزیدبه - طاهر - تکلیف میکند با امام بیعت کند او دست چپ خود را پیش آورد و گفت دست راستم دربیعت - خلیفه - است - مامون - دراینموقع میگو دست چپی که با امام بیعت کند دست راست محسوب بیشود .

سبب دیگری هم درمورد - ذوالیمینین - ذکر شده و نوشته اند درمحاربه ای که با - علی بن ماهان کرده با دست چپ چنان

ضربتی به رئیس سپاه او زد که به دو نیمه شد .

طاهر - در دربار - مأمون - مظهر احترامات بسیار بوده .

ولی در باطن کشته شدن أمین وسیله - طاهر - او را رنج میداد

واتفاقاً طاهر هم نگرانی - خلیفه - را احساس میکرد و برای

فرار و دوری از خلیفه حکومت - خراسان - را طلب کرد و

وقتی به آنجا رسید پس از مدتی هوس استقلال و نجات

کشور بسرش افتاد .

- طاهر - در یکی از روزهای جمعه بر - منبر - رفت

و در موقع ایراد خطابه از ذکر نام - خلیفه - خودداری کرد

و چون این خبر بگوش مأمون رسید دستور داد او را در ماه

جمادی الاخر سال ۲۰۷ قمری در شهر - مرو - مسموم کردند

وبعضی دیگر از تاریخ نویسان اظهار داشته اند

فردای روزیکه در مسجد خُطبه خوانده اورا در رختخوابش مُرده یافتند

قیامِ سنباد

اسپهبد - فیروز - معروف به - سنباد - یا - سندباد - از سرداران خراسانی و - زردشتی - بوده وی بخونخواهی ابومُسلِم - قیام کرد و باکمک و یاری جمعی از ایرانیان استقلال طلب بر قسمتی از شمال ایران مُسلّط شده تا تا بالاخره - منصور عبّاسی - سپاهی گران بسر کوبی او فرستاد و در سال ۱۳۷ هجری بدست سپاه - خلیفه - بقتل رسید

مازیار - سپید دینان -

خاندان ـ قارن ـ که ـ مازیار ـ پنجمین امیر این خاندان

است از فرزندان ـ سوخرا ـ پهلوان معروف دربار

ـ فیروز ـ شاه پادشاه ـ ساسانی ـ میباشد .

و ـ قباد ـ شاهنشاه ساسانی در سال ۵۵۶ میلادی حکومت

طبرستان ـ را به ـ قارن ـ داد و این دودمان از آن تاریخ

در شمال ایران فرمانروائی میکردند .

در سال ۲۱۲ قمری خلیفهٔ ـ بغداد ـ نیز حکومت ـ طبرستان

را به ـ مازیار ـ واگذار کرد و او تمامی امراء مسلمان را که دست

نشاندهٔ ـ خلیفه ـ بودند از ـ آمل ـ و سایر بلاد به ـ هرمزاباد

و پیش پیروان ـ زردشتی ـ خود در زندان انداخت .

مازیار ـ سپس نزد ـ مامون ـ خلیفهٔ عباسی به ـ بغداد

رفت و ظاهراً اسلام آورد و چهار سال در ـ بغداد ـ بماند

وسپس بدستور خلیفه به ـ طبرستان ـ برگشت وتمامی آن سرزمین رابتصرف خود درآورد .

ـ مازیار ـ بعدازمراجعت ازنزد خلیفه ـ بنای نافرمانی را راگذاشت ضمناً قاضی ـ آمل ـ به بغداد رفته وبه ـ خلیفه ـ گزارش دادکه ـ مازیار ـ نه تنها مسلمان نشده بلکه هرجاکسی ازاسلام یادکند بادست عمال ـ زردشتی ـ اوکشته میشود تصادفاً دراینموقع ـ مامون ـ سرگرم جنگ با ـ رومیان ـ بود وچون قاضی آمل به محل بازگشت بدستور خلیفه چندنفر از ازکارگذاران ـ مازیار ـ راکشت و ـ مازیار ـ پس ازاطلاع به ـ آمل ـ لشکرکشید وسرانجام باکمک ـ کوهیار ـ برادرش شهرآمل راتصرف وتمام اعیان شهررا دربند کشید .

درخلال این احوال بودکه ـ مامون خلیفهٔ عباسی فوت کرد

وبرادرش ـ المُعتصم بالله ـ بجای او نشست وی مردی بیدادگر بود و می شنید که ـ مازیار ـ چگونه مسلمانان را ازبین بُرده و به نمایندگان ـ خلیفه ـ آزار میرساند از اینرو به ـ مازیار ـ دستوری نوشت که مالیات را از طریق خراسان ـ وسیله عبدالله طاهر ـ به ـ بغداد ـ بفرستد درفته رفته بین مازیار و عبدالله ـ دُشمنی بالا گرفت وازطرفی افشین ـ سردار ایرانی که در دستگاه خلیفه بود آرزوی حکومت ـ خراسان ـ را داشت وبهمین لحاظ آتش دشمنی بین عبدالله ـ و ـ مازیار ـ رادامن میزد ونامه هائی به مازیار مینوشت وازطرف دیگر ـ کوهیار ـ برادر مازیار ـ که حکومت راازاو گرفته و دستش را از دخالت درامور کوتاه کرده بود کینهٔ برادرش ـ مازیار ـ راسخت دردل گرفته بود

ودر همین ایام که معتصم بالله ـ ضمن فرمانی ـ عبدالله ـ
را مامور جنگ و دستگیری ـ مازیار ـ نموده و عبدالله نیز
با کمک ـ حسن ـ عموی خود ـ مازیار ـ را از سه طرف
در محاصره گرفت و کار را بر سپاه ـ مازیار ـ و پیروان او که به
سفید دینان معروف بودند سخت کردند مخصوصاً چون
قریب ۳۰۰ نفر از معروفین و بزرگان ـ ساری و ـ امل
را بزنجیر کشیده بود از انتقام خلیفه سخت نگران بود و در این
زد و خوردها یکی از سرداران سپاه ـ مازیار ـ نیز بنام
شهریار ـ دستگیر و کشته شد و باز سردار دیگری را بنام سرخان
کشته و سر از تنش جدا کردند و مردم ـ ساری ـ نیز که از ظلم مازیار
به تنگ امده بودند با شنیدن خبر شکست و کشته شدن
سرداران ـ مازیار ـ برگماشتگان او شوریده زندانهای شهر

راگشودند وازسوی دیگر ـ کوهیار ـ قاصدی نزد عبدالله بن طاهر فرستاد وازاوامان خواست ووعده داد درعوض برادرش ـ مازیار ـ رابه اوتسلیم نماید بارسیدن نامهٔ ـ کوهیار ـ بدست. خلیفه ـ بسیارشادشد وبه او وعده همه گونه مساعدت داد وبدستور ـ معتصم ـ یکی ازسران عرب براهنمائی ـ کوهیار ـ دردل شب باچند نفرسپاهی به کوه رفتند وکوهیارپیش برادرش رفته وگفت یکی ازامرای ـ عرب ـ میخواهد توراملاقات کند ودرفلان محل به انتظارت نشسته ـ مازیار ـ به اتفاق برادرش به آن محل رفته وچون نزدیک میشوند غفلتاً عده ای ازسپاه خلیفه ـ برمازیارحمله ورشده دست وپایش رامی بندند ومازیارمی فهمدکه برادرش به اوخیانت کرده وسپس بااطلاع

از محل دفینه و گنجهای او به ـ کوهیار ـ مأموریت میدهند که به محل رفته و هرچه هست برای تحویل به ـ خلیفه ـ همراه بیاورد ولی چند نفر از فدائیان ـ مازیار ـ که پی به ماجرا بُرده بودند کوهیار ـ را قطعه قطعه میکنند .

مینویسند ـ وقتی ـ مازیار ـ راپیش ـ عبدالله ـ بُردند به او شراب زیادی داد و او هم در حال مستی گُفت ـ افشین ـ قرار است سه روز دیگر خلیفه و پسرانش را دعوت کرده بکُشد عبدالله ـ فوراً مراتب را برای ـ مُعتَصِم ـ نوشته و توسّط کبوتر نامه بَر ـ به وی اطلاع میدهد و او نیز افشین ـ را بزندان انداخته تا پس از ورود ـ مازیار ـ آنان را رو بروی یکدیگر قرار دهد و پس از رسیدن مازیار به بغداد ـ خلیفه دستور میدهد فی المجلس ۵۰۰ تازیانه به او میزنند و او هم پس از

نوشیدن مقداری آب فوت میکند و پس از - مازیار -
افشین - را هم به دار میکشند .

مَرداویج - مَرداویز

نوهٔ - مردانشاه - گیلک و پدر - وشمگیر - میباشد
وی در سال ۳۲۳ قمری بمنظور کوتاه کردن دست تازیان
قصد داشت دو باره دستگاه شاهنشاهی ایران را همانطوریکه
در زمان سلطنت - ساسانیان - بوده در کنار رود - دجله -
بگستراند وی در - اصفهان - که در آنروز یکی از بزرگترین شهرهای
ایران بوده فرمان داد از کوهها و دشتهای دُور دست
هیزم فراوان گرد آورده و در کنار - زنده رود - با نفت
زیادی که با مَشکهای بزرگ تهیه شده بود توسط نفت اندازان

پس از ۳۱۰ سال جَشنِ سَدِه را تجدید نموده و تا بالای آخرین قله از کوهها اطراف را روشن نمایند و در شامگاهان روز سوّم چنان خوانی گسترده بود که تا آنروز در تاریخ جهان چنان سفرهٔ رنگین و دستی بدان بخشندگی و میزبانی به این سخاوت بیاد نداشته.

در این سُفرهٔ بزرگ کنار - زاینده رود ۳ هزار گوسفند ۲۰۰ گاومیش و بیش از چند هزار مرغ بریان کرده بودند و چنان آتشی افروخته بودند که سینهٔ اسمان را روشن میکرد مَرداویز - پسر - زیار - از نجیب زادگان پُرشور و صاحب دو پسر و یک دختر بوده و در اوان جوانی نامش در سراسر گیلان - معروف و مشهور بوده است.

مرداویز - در پایان کار اَسْفار دیلمی - که حاکم - طارُم بوده

براو شوریده و ـ اَسفار ـ بطرف قلعهٔ ـ الموت ـ
فرار میکند و از آن پس مرداویز همهٔ سرکشان ـ گرگان
طبرستان و ـ نیشابور ـ را شکست داده و چون عده ای
از سپاهیانش در ـ همدان ـ وسیلهٔ ـ عاملی ـ مأمور خلیفه
کشته شده بودند به آنجا لشگر کشیده و مینویسند در یکروز
۴۰ هزار نفر از مردم آنمحل را که با مامورین خلیفه همراهی کرده
بودند به قتل رسانیده و از آنجا با ۵۰ هزار سپاه خود به
ـ اصفهان ـ رفته و ـ اهواز ـ را نیز مسخر نموده است .

مرداویز ـ پس از فتح ـ خوزستان ـ علی پسر ـ بویه ـ را
مأمور تصرف و فتح ـ کرج ـ کرد اما علی نسبت به وی خیانت
کرد چون پهلوان بزرگ مامردی بی باک و دلیر بود و می
پنداشت برای تسلط و کامیابی تنها مردانگی کافیست

واز تدبیر و حیله خبری نداشت و در اینموقع که بهمهٔ نقاط ایران دست یافته بود گروه زیادی از - شعبده بازان - و - فالگیران - که از طرف - خلیفه - مأموریت داشتند از حرکت او بطرف - بغداد - جلوگیری نمایند به او گفتند وضع ستارگان نشان میدهد که تو باید هرچه زودتر به - ری - واز آنجا به - اصفهان - مراجعت کنی .

تصادفاً - مرداویچ - در این ایام نسبت به غلامان ترک بدبین شده و با آنان بدرفتاری میکرد و چند تن از رؤسای سپاه خود را که ترک بودند به سختی مجازات کرد تا روزی که مرداویج - بگرمابه رفته بود و او معمولاً - خنجرش - را همیشه همراه غلامش به - گرمابه - میفرستاد اما در آنروز عده ای از رؤسای سپاه ترک به او حمله کرده و غلام ویرا می کشند مرداویز

که با شنیدن صدای زد و خورد خود را به -سردخانهٔ-
حمام میرساند متوجه غیبت غلامش شده و چون خنجرش
هم همراه غلام بوده ناچار درب حمام را از داخل می بندد
سرانجام امراء ترک بعد از کشتن غلام و گرفتن -خنجر-
درب گرمابه را شکسته و در داخل با او گلاویز میشوند و یکی از
ترکان نابکار کارد بلندی به شکم او فرو میکند .
مورخین نوشته اند -مرداویز- درحالیکه با یکدست
روده های خود را در داخل شکم نگاهداشته بود با دست دیگر
مدتی با آنان زد و خورد کرده اما چون عدهٔ مهاجمین مسلح زیاد
بوده و -مرداویز- نیز دسترسی به سلاح نداشته امانش
نداده سر از تنش جدا میکنند و چون غالب مهاجمین از
طرف -خلیفه- مامور کشتن او بوده اند بهر یک از آنان -

رتبه ومقامی داده شده.

وبااینصورت یکی ازسرداران بزرگ ایران درسال ۳۲۳ (ق)

در حمام - اصفهان - کشته میشود

بازهم نوشته شده - در تشییع جنازه این دلاور نامدار و

ایراندوست موقعیکه بطرف شهر - ری - حمل میشده قریب

چهار فرسنگ جمعیت انبوهی به استقبال - تابوت - رفته اند

ماه نخشب[۸] - المقنع - هشام

مقنع راپدرش وسیله یکی ازجمعیت جوانمردان در - مرو -

به دبستان سپرد وی ازنخستین روزخود را بالاتر از سایر شاگردان

میدید وبالاخره هم جانشین آموزگار شد وبا ابو مسلم -

نیز ملاقاتها کرده بعضی ازنویسندگان - به علت انکه

او در برابر خلفا قیام کرده کافر پنداشته و نسبت به وی
دهان به بدگوئی گشاده و در ذمّش حکایاتی ساخته اند
وحال آنکه بیشتر مورّخین باریک بین و دقیق مُقنّع را
یک ایرانی پاک نژاد و مردی صاحب علم و با خرد دانسته
و بنویسند نیتی جز اعتلا و سربلندی ایران و ایرانی نداشته
و چنانچه نسبت هائی از قبیل دعوی - الوهیّت - به او
داده شده نظرش تنها این بوده که هرچه بیشتر پیروانی به دور
خود جمع نماید تا بیاری آنان بتواند شرّ اجانب را از موطن
موروثی خود برافکند .

برابر شرح حالیکه در کتاب - تاریخ بخارا نوشته شده مُقنّع
در - گازه - یکی از قراء - مرو - پا بعرصه وجود نهاده و نام
اصلی او را - عطا - و بعضی - هشام - نوشته اند ولی

ـ هشام ـ بیشتر صحیح بنظر میرسد پدرش مردی حکیم واز مردم ـ بلخ ـ وجزء سرهنگان وامرای ـ خراسان ـ ومعاصر ابوجعفر منصور دوانقی خلیفهٔ دوم عباسی (۱۳۶-۱۶۷) بوده مورخین وجه تسمیهٔ اورا به ـ مُقنّع ـ به این لحاظ نوشته اند که همیشه برصورت خود ـ مقنعه ـ میگذارده است.

نوشته شده ـ مُقنّع ـ صورتی زشت داشته وازیک چشم نیز نابینا بوده است وبرای انکه زشتی خودرا از انظار پوشیده نگاهدارد نقابی از ـ زر ـ ویا پوششی ـ سبز ـ رنگ روی صورت میکشیده.

مُقنّع ـ قدّی کوتاه داشته ودر زیرکی وفراست بین مردم ان سامان انگشت نما ودر تحصیل علوم متداول زمان رنج بسیار کشیده است.

هُشام - در آغاز جوانی مدّتی در خدمت - اَبومُسلم - و والی خُراسان - بوده و اینکه عده ای نوشته اند که در دوران شباب به شغل گازُری (رنگ رزی) در - مَرْو - مشغول بوده بعید بنظر میرسد که فرزند حکیمی دانشمند به چنین حرفه ای اشتغال داشته باشد.

مُقنّع - در زمان - منصور عباسی - که در نهایت ناجوانمردی اَبومُسلم - را بقتل رسانید با تمام قدرت به مُخالفت با او برخاسته و یکبار در سال ۱۵۰ هجری اسیر شده و مدّتی در - بغداد - زندانی بوده امّا پس از چندی از زندان فرار کرده و به - مَرْو - مراجعت میکند و در این بازگشت جمع کثیری بدور خود جَلب و اینبار با قدرتی بیشتر در برابر منصور - قیام میکند.

- هشام - در نامه هائیکه به رؤسای محلّی و عشایر
میتوشته به این صورت بوده

پس از - بسم الله - از من هشام بن حکیم سیّد السادات
به فلان بن فلان و در آخر نامه اضافه میکرده

بدانید که پادشاهی دو عالم مراست و هر که بمن گرود
در عالم دیگر بهشت جاویدان در انتظارش خواهد بود

یکی از پیروان - هُشام - مردی عرب بوده و هم او دخترش
را به مُقنّع داده و در محلّ معروف به - نَخشَب - مردم را
به گرویدن بسوی او تحریص و تشویق میکرده .

نوشته اند از محلهائیکه از - هُشام - پیروی کرده اند - سُوبِج -
از توابع - کَش - بوده و بعد از آن - سمرقند - و رفته رفته
کار او قوّت گرفته و عدهٔ زیادی از مردم - خُراسان - و

اطراف سند - و - بخارا - دور او جمع شدند -
مُقنّع - در کوه - سیام - قلعهٔ بسیار محکمی بنا کرده
و در داخل آنجا جمعیّت زیادی را به کشاورزی و
زراعت میگمارد و خود با مال فراوان و آذوقه و عده ای
نگهبان در آن قلعه مسکن مینماید.
چون خبر قیام - مُقنّع - به - مهدی - خلیفهٔ عبّاسی
میرسد ابتدا لشگری عظیم از - بغداد - به جنگ - مُقنّع -
میفرستد ولی سپاه خلیفه در این جنگ شکست میخورد تا آنکه
خود - المهدی خلیفه سوم - بخراسان حرکت کرده و پس از
توقف مُدّتی در - نیشابور - در حالیکه - مُقنّع - نیز عده ای
از - ترکان - را به کمک طلبیده بود و آنان نیز به طمع و جمع
مال به او ملحق شده بودند با اینوصف سپاهیان - خلیفه -

که عدهٔ زیادی بوده اند بطرف قلعهٔ - سیام - حرکت
وپس از مدتی محاصره بنا به پیشنهاد یکی از سرداران عرب و با
حفر - نقبی - در زیر دیوار قلعهٔ - ترشیح - وآتش زیاد قسمتی
از دیوار را خراب کرده وسپاهیان - خلیفه - پس از ورود
بداخل وجنگ سختی با نگهبانان آنجا قوای - مُقنع - را
شکست داده و عدهٔ ناچیز باقیمانده نیز تسلیم اعراب میشوند
مورخین نوشته اند - مُقنّع - در آخرین ساعت برای
آنکه بدست دشمن اسیر نشود خود وخانواده ونزدیکانش
را داخل تنوری انداخته میسوزاند .

اعراب پیروان - مُقنّع - راکه به فارسی به سفید جامگان
معروف هستند - المبیضه - میگویند - واما معجزهٔ مُقنّع
ماهی بوده که شب ها از درون چاهی بیرون آمده و مدتی

در آسمان - نخشب - میدرخشیده است .

وبهمین سبب - مُقنّع - را ماه سازنده نیز نوشته اند .

بابَک - خُرّمدین -

بابک در قریهٔ - خُرّم - یکی از دهات - اَرْدبیل - متُولّد شده
و در آغاز کار مدّتی شبان - جاویدان شهرک - بوده وپس از مرگ
- شَهرَک - زوجهٔ او را به ازدواج خود درآورده وآئین معروف
- خُرّمدینان - را بنا نهاد

چون پیروان - بابک - پیراهن سُرخ بر تن میکرده اند به
سُرخ جامگان شهرت یافته واعراب آنان را - المحَمّرة -
میگفته اند - بابک - درنظر داشته با احیاء ائین و
کیش - مَزْدَک - دست اجانب را از ایران کوتاه نماید .

بابک - از سال ۲۰۱ قمری در - آذربایجان - وحوالی رود - ارس - شروع به قیام کرده وجمع کثیری به وی گرویده اند وبیش از ۲۰ سال سپاهیان بسیاری از اعراب وسرداران معتبر ونامی مامون - و - معتصم - خلفای عباسی راکشته وازمیان برداشته است .

قیام - بابک - بطوریکه مورخین نوشته اند عاقبت با دست - افشین - که خوداوهم ایرانی وازجیره خواران خلیفه بوده درسالهای ۲۲۰ تا ۲۲۲ هجری خاموش شده بطوریکه شرح انرا ذیلاً میخوانید .

درسال ۲۲۰ افشین ازطرف معتصم عباسی مامور دفع غائلهٔ بابک - میشود واز - بغداد - باسپاه فراوان و ساز وبرگ بسیار بطرف اذربایجان حرکت میکند ولی

بابک - بموقع راه را بر آنان بسته و عدهٔ زیادی از سپاه خلیفه کشته میشود و مال و غنیمت فراوانی بدست قشون وافراد - بابک - میرسد اما - افشین - نیز خندقهای متعددی در اطراف قلاع - بابک - حفر کرده واز ارتفاعات کوهها بر روی پیروان او سنگ میریخته اند و در آخر هم با کندن قسمتی از دیوار وارد قلعهٔ - بذ - شده و بر عیال و فرزندان بابک - دست می یابند و بابک آنچه از وجوه نقد و آذوقه بود همراه خود گرفته و فرار میکند.

افشین - پس از رفتن - بابک نامه هائی بکلیه حکام ارمنستان مینویسد تا بهر نحویکه ممکن باشد ویرا دستگیر نمایند بابک با ۱۵ تن از نزدیکانش در جنگلی انبوه نزدیک سرحد - آذربایجان - مخفی میشود ولی جاسوسان - افشین

به محل اوچی میبرند.

وازطرفی بارسیدن نامه افشین - سهل بن سمباط یکی از حکّام محلی - بابک - را به قلعه خود دعوت کرده ومحرمانه به - افشین - اطلاع میدهد وتارسیدن سپاه - معتصم - نسبت به وی منتهای مهربانی را بجا میاورد.

تاآنکه پس از رسیدن سپاه - اعراب - روزی - بابک را به بهانه شکار بخارج قلعه برده وکسان - افشین اورا دستگیر و در ماه شوال سال ۲۲۳ هجری - افشین بابک وبرادرش عبدالله - رااز راه - سامره پیش معتصم - میبرد.

نوشته اند - روزبعد - معتصم - دستور میدهد بابک راسوار بر - فیل - و - عبدالله رابالای شتری در - سامره

گردش میدهند سپس امر میکند دست و پای ویرا
بریده و سر از تنش جدا کرده در - سامره - بدار میاویزند
و یکروز دیگر برادرش - عبد الله - راهم به - بغداد - فرستاده
واو راهم بالای - جسر بغداد - بدار میکشند .

حسن صبّاح

پیشوای معروف - اسمعیلیه - اسمش - حسن بن علی
بن جعفر صبّاح - است .
اعراب اورا - شیخ الجبال و در ایران و مصر به - سیدنا
و باز اشهب - معروف بوده است .
آنچه مشهور است - حسن صبّاح - و حکیم عمر خیّام
و - خواجه نظام الملک راسه یار دبستانی نوشته و مورّخین

یاد آور شده اند که آنان در دوران کودکی هم پیمان شده

اند که تا آخر عمر دست از یاری و مُساعدت یکدیگر برندارند .

حسن - که از طرفی بسیار زیرک و از جهتی مردی باسواد بوده

و قبل از او دستجات دیگری بنامهای - خُرّمدینان -

قَرمَطیان - باطنیان - خَلَفیان - سیاه پوشان

- سُرخ عَلَمان - سِفید جامِگان - که اهل سُنّت

به تمامی آنان - رافضی - میگویند و هریک از این پیشوایان

تا مدّتی مردم ایران و حتّی مصر و شام را بر علیه مظالم خُلفای

عبّاسی - و برای استقلال و آزادی کشور ارشاد میکرده

اند درخفا با عده ای از پیروان خود بنام تجدید عهد پیش

خواجه نظام الملک - رفته و او هم با معرّفی او به - ملکشاه -

در ابتدای امر هرچه توانست وسائل رفاه او را در دربار

سلجوقیان - فراهم کرد .

مورخین - بعضی پیروان - صباح - را - باطنیه -

و یا ۷ امامی دانسته و مینویسند که آنان عقید داشته اند

امامت بحضرت امام جعفر صادق - ختم میشود و آنهارا .

باطنیه - مختاریه - زندقه - امامیه - و اسمعیلیه

نوشته و اضافه کرده اند که ایمان دارند که حضرت - قائم -

همیشه و درهمه جا حاضر و ناظر هستند .

مراتب هفت گانه فرقه - اسمعیلیه - بقرار زیراست .

۱ مستجب ۲ ماذون اصغر ۳ ماذون اکبر

۴ معلم ۵ داعی ۶ حجت ۷ امامت .

حسن - در مراجعت از مصر - دژ هائی - جهت پیروانش

ساخته که مهمترین آنها - قلعه الموت - درطالقان دژ لمسر -

در رود بار - دژ ناظر - در خوزستان - دژ شاه زند -

در اصفهان و - دژ میمون - در بهبهان میباشد .

معاونین صبّاح - عطّاش - بزرگ امید

و مظفّر مستوفی - بوده اند .

از مشاهیری که پیرو او بوده اند - امام فخر رازی

و خواجه نصیر الدّین طوسی - نام برده شده .

نوشته اند ۴۸ سلطان و قاضی و امیر با دست

فدائیان . صبّاح . کشته شده اند .

حسن ۳۵ سال در قلعهٔ - الموت - بسر برده .

تاریخچهٔ مشروطیت

و

رهبران نهضت آزادی

و

سرانجام کارآنان

مشروطیّت

روی آشنائی مردم ایران با افکار و عقاید و آگاهی آنان به تحوّلات سیاسی جهان و بهره‌مندی ملل مُترقّی و پیشرفته از موهبت آزادی نهضت بزرگ و مُقدّسی که روشنفکرانی مانند - میرزا تقی خان امیر کبیر - میرزا ملکم خان ناظم الدّوله - پایه گذاری کرده بودند و توسّط جمعی از آزادیخواهان کشور بنام انقلاب مشروطیّت در زمان سلطنت - مُظفّرالدّینشاه در ایران به وجود آمد و در این نهضت روحانیان و عُلما جانبازی قابل تحسینی از خود نشان داده اند که از آنجمله سیّد جمال الدّین اسدآبادی - سید محمّد طباطبائی

سید عبدالله بهبهانی - ملک المتکلمین -
وبسیاری از روشنفکران و ناطقین مشهور که بدامن زدن
احساسات مردم علیه حکومت وقت ومفاسد استبداد
شرکت داشته اند .

اتفاقاً در گیرو دار این اقدامات در - تهران - دفعتاً - قند -
گران شد و - علاء الدوله - فرماندار - تهران بدستور
عین الدوله نخست وزیر جهت رفع بحران جمعی از بازرگانان
را توقیف وحتی یکی از آنانرا بنام - سید هاشم - در
جلوی روی مردم شلاق میزنند و در اثر همین رفتار تجار
در - مسجد شاه - اجتماع نموده وبطرز رفتار - عین الدوله -
شدیداً اعتراض میکنند .

و در همین احوال گروه کثیری از طبقات مختلف مردم .

که از مظالم درباریان و هیئت حاکمه به ستوه آمده بودند به آزادیخواهان - ملحق شدند و عده ای از کسبه دکانهارا بسته و به پیشوائی - طباطبائی - و - بهبهانی - بحضرت عبدالعظیم - مهاجرت کردند .

مظفرالدینشاه - که شخصاً پادشاهی آزاده بوده و در ضمن قلباً نیز رئوف و مهربان بوده است بموجب دستخطی شخصاً مستدعیات نهضت طلبان راپذیرفت و علاءالدوله را از کار برکنار کرد لیکن - عین الدوله - دست از مخالفت برنداشته و همچنان در آزار مجاهدین پافشاری میکرده .

تا بالاخره آقایان - طباطبائی - و - بهبهانی - در تیرماه سال ۱۲۸۵ شمسی به - قم - مهاجرت نمودند .

ازطرف دیگر قریب ۱۵ هزار نفر ازطبقات مختلف مردم



سیّد جمال الدّین اسدابادی

نقاش ابوالحسن بهار

درسفارت -انگلیس- متحصّن شده وصدور فرمان مشروطیت وعزل -عین الدوله- وتاسیس مجلس شورای ملی را از شاه تقاضا کردند .

سیدجمال الدین -اسدابادی-

سیدجمال الدین -اسدابادی -مشهور به - افغانی - فرزند -سید صفدر -از اهالی -اسداباد همدان -است مادرش -سکینه -نام داشته وی در ماه شعبان سال ۱۲۵۴ قمری متولد شده .

سیدجمال الدین -روزنامهٔ -عروة الوثقی - را درپاریس و -ضیاء الخافقین - را بزبانهای انگلیسی و فرانسه و فارسی انتشار داده و در سال ۱۳۰۹ه به -اسلامبول- مسافرت کرده

و نزد سلطان - عبدالحمید - پادشا عثمانی تقرّب زیادی
پیدا کرد و در تاریخ ۹ مارس سال ۱۸۹۷ میلادی برابر
۱۳۱۴ قمری یکسال پس از قتل - ناصرالدّینشاه - درگذشت
و جنازه اش را در مقبرهٔ - شیخلر - مدفون کرده اند .
اَسَدآبادی - مردی باسواد و سُخنوری زبردست بوده و
مدّتی کوتاه طرفدارانی بدور خود جمع کرده و علاوه بر مُبارزه بر
علیه حکومت - اِستبداد - قصد داشته بین همه مُسلمانان
جهان اتّحاد برقرار نماید

طباطبائی

سیّد مُحمّد - فرزند - سیّد صادق - متولّد ۱۹ ذیحجهٔ
سال ۱۲۵۷ هجری از پیشوایان صدر مشروطیّت ایران است



طباطبائی

نقاش ابوالحسن بهار

که پس از ائتلاف با - سید عبدالله بهبهانی - در راه -
رسیدن به آزادی تلاش فراوان بعمل آورده است .
طباطبائی در سال ۱۲۹۹ شمسی وفات یافته و در
مقبره خانوادگیش بخاک سپرده شده - حضرت عبدالعظیم -
مظفرالدینشاه - با اینکه در اینموقع بیمار و بستری بوده و
درباریان او هم مانع از آگاهی او بر احوال مردم و عمال دولت
میشدند با اینحال کم و بیش به اوضاع متشنج کشور و نهضتهای
مختلف که در گوشه و کنار کشور برپا شده بود آگاهی یافته
و می فهمید پایداری در برابر احساسات مردم کاری محال
و غیر ممکن است بهمین لحاظ - عین الدوله - نخست وزیر را
معزول و - مشیر الدوله - را که مردی نیک نفس و خیر اندیش
بود بصدارت انتخاب نمود و فرمان - مشروطیت - را

ـــــ درنیمهٔ اوّل مرداد ماه سال ۱۲۸۵ (ه‌ش) صادر کرد

وچندی بعد ـ مجلس شورایملی مفتوح و قانون ـ اساسی ـ

راکه وسیلهٔ نمایندگان تدوین شده بود امضا کرد وچند روز

بعد فوت کرد ونام نیکی ازخود باقی گذاشت .

مادهٔ تاریخ مَشرُوطِه ـ عَدلِ مُظفّر

وبموجب این فرمان حکومت استبداد ـ به ـ مشروطه ـ تُبدّل

گردید . ۱۳۲۴ (ق)

بِهبَهانی

سیّد عبدالله بهبهانی ـ ازروحانیوّن طراز اوّل .

تهران ـ ورهبر شجاع آزادیخواهان بوده است .

وی پس از استقرار مشروطه در شب شنبهٔ ۲۴ تیر ماه



بهبهانی

نقاش ابوالحسن بهار

سال ۱۲۸۸ خورشیدی مطابق با ۱۳۲۸ قمری

وسیلهٔ چند نفر تروریست در خانهٔ خود بقتل رسیده .

مینویسند - همانطوریکه - رجب سرابی با گلوله بدهن

جهبهانی - زده و او را کشته است دو سال بعد در تبریز

بادست یکی از سربازان روسی و در اثر گلوله ای که بدهانش

اصابت کرده کشته شده است .

مُحمّدعَلیشاه

محمّد علیشاه - پسر و ولیعهد - مُظفّرالدّینشاه - پیش از

فوت پدر از - تبریز - به - طهران - آمده و در این شهر

پس از مرگ پدر تاجگذاری کرد این پادشاه مردی خودخواه

و مُستبد و بعلاوه طرفدار دولت - روسیه - در ایران

بوده وی در ابتدای سلطنت در ظاهر با مشروطه و مشروطه خواهان همصدا شده ولی هدف او جز استقرار حکومت - استبداد و حمایت از - روسیه - و تبعید و کشتن آزادیخواهان چیز دیگری نبوده و با اعمالیکه در اواخر سلطنت از وی سرزد نقاب ریا از چهره اش افتاد و این عُنصر خونخوار بخوبی شناخته شد .

محمّد علیشاه - در آغاز سلطنت - مُشیرالدّوله - را معزول و - اتابک - را به نخست وزیری مُعرّفی کرد .

مشروطه خواهان که - اتابک - را مردی مُستَبِد و همفکر محمد علیشاه - میدانستند بر ضدّ او قیام کردند و در همین هنگام در نتیجهٔ دسیسه های درباریین - دو جانبون - دودستگی بوجود آمد و ضمناً روزیکه - اتابک - از مجلس

خارج شد بضرب گلوله یکی از اعضای انجمن سرّی از پای درآمد ۱۲۸۶ شمسی.

مدتی از اینواقعه نگذشته بود که روزی که محمدعلیشاه سوار کالسکه از خیابان -اکباتان- میگذشت. نارنجکی بطرف او پرتاب شد و چند نفر از همراهانش را مجروح کرد پادشاه که با مشاهده این وضعیت خطر را برای خود مسلّم دید بفکر چاره افتاد و بهمین لحاظ -مشیرالسلطنه- را به نخست وزیری و -امیربهادر- را بمقام وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا انتخاب کرد و چند نفر از درباریان را که مخالف خود میپنداشت به زندان انداخت و به بهانه گرمی هوا به -باغ شاه- رفت و تصمیم گرفت که با چند هنگ -قزاق- و جمعی از لُرهای -سیلاخوری

زیر نظر -لیاخوف روسی- فرمانده قزاقخانه-
تصمیم گرفتند بمجلس شورا حمله ور شوند و در روز دوّم
تیرماه ۱۲۸۷ ه‍.ش. -لیاخوف- وچند افسر -روسی- مجلس را
محاصره و به -توپ- بستند و عده ای از آزادیخواهان
راکشته و سیّد عبدالله بهبهانی و سیّد محمّد طباطبائی رادستگیر
وتبعید کردند و -ملک المتکلّمین- و -میرزاجهانگیر شیرازی-
معروف به -صوراسرافیل- مدیر روزنامه -صوراسرافیل-
وچند نفر دیگر را در باغ شاه باوضع فجیعی اعدام کردند.
محمّدعلیشاه- تصوّر کرد با این عمل دیگر خطر مرتفع شده
در حالیکه خبر توپ بستن مجلس همهٔ آزادیخواهان -کشور را
برای برانداختن حکومت -استبداد- وبدست آوردن
آزادی برانگیخت مخصوصاً مردم -تبریز- بسرداری

دوراد مرد ملی - ستارخان - و - باقرخان -
قیام کردند .
- محمدعلیشاه - برای دفع غائله - اذربایجان - و
سرکوبی آنان - عین الدوله - را با سپاهی بسیار به - تبریز -
فرستاد ولی هیچیک از اقدامات او سودی نبخشیده و همه جا
فتح با - آزادیخواهان - بوده است .

ستارخان

ستارخان - از رهبران نهضت - مشروطه - در
آذربایجان است که بمناسبت رشادت زیادی که در
جنگهای با - مستبدین - و طرفداران محمدعلیشاه
از خود نشان داده به - سردار ملی - لقب داده شده

نوشته اند - برادر و برادر زاده های ستارخان
را روسها در - تبریز - بدار آویخته اند و خود او در روز
۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری در - تهران - فوت کرده
و جنازه اش در - باغ طوطی - در حضرت عبدالعظیم
مدفون گردیده .

ستارخان - از مردم - قراچه داغ - و از جوانمردان
محله - امیرخیز - تبریز بوده است .

باقرخان

باقرخان - نیز از مردم غیور - آذربایجان - و از
رهبران انقلاب - مشروطه - ایران بوده است
که به او - سالار ملی - لقب داده اند و همراه - ستارخان



ستارخان

نقاش ابوالحسن بهار

نیروی - محمدعلیشاه - راشکست داد و عازم

فتح - تهران - شد

وی در جنگ جهانی اوّل به اتّفاق چند نفر از دوستانش

جنگلی در نزدیکی - قصر شیرین - بدست کردها کشته شده.

و قاتلین بتصوّر تصاحب پولهای آنان در خواب همهٔ آنهارا

سر بریده اند.

باقرخان - موقعیکه - مظفرالدّینشاه بعنوان

ولیعهد در - تبریز - بوده فراش حکومت بوده است.

یپرم خان سردار

آزادمردی که در فتح - قزوین - و - تهران - همرا آزادیخواهان

وفدائیان درراه آزادی جانبازی بسیار از خود نشانداده

ونامش پیوسته با احترام ذکر میشود

یپرم خان - اهل - گنجه - ودرسال ۱۲۵۱ شمسی متولد شده ودر تاریخ ۱۲۸۷ به اتفاق سپهبد خلعتبری - به اردوی - مجاهدین بختیاری - در - شهریار - پیوست ودرفتح - تهران - بریاست شهربانی منسوب گردید واز شجاعت او حکایات زیادی نقل شده ومورخین نوشته اند چنانچه درثمر رسانیدن انقلاب نقشی حساستر از ستارخان وباقرخان نداشته بلیشک درطراز برجسته ترین آنان بوده است.

- یپرم خان - درسال ۱۲۹۱ شمسی با ۸۰ نفر بقصد جلوگیری از - سالارالدوله - به همدان رفت ودر دهکده شورین - با دست یکی از افرادش کشته شده وجنازه اش در - مدرسه ای - در یکی از مدارس خیابان - نادری تهران - دفن شده.

همزمان با این وقایع - آزادیخواهان گیلان - برهبری - سردار محیی - قیام کردند و پس از تصرّف شهر رشت - محمّد ولیخان سپهدار تنکابنی - را که از مردان نامدار کشور است بحکومت آن شهر منصوب نمودند .

وازسوی دیگر دوتن از رؤسای ایل بختیاری بنامهای صمصام السّلطنه - و - سردار اسعد - با گک دلاوران ایل خود پس از تصرّف - اصفهان - برای خاتمه دادن به سلطنت ظالمانه محمد علیشاه و استقرار - مشروطیّت - پایتخت را هم بتصرّف در آوردند .

محمّد علیشاه - که از هر طرف درمانده شده بود به سفارت روس - پناهنده شد و فاتحان این پناهندگی را دلیل کناره گیری او از سلطنت دانسته و پسر ارشد او را

بنام - احمد شاه - به سلطنت و - عضد الملک - راهم
که از مردمان خوشنام - قاجار - بود به نیابت سلطنت
انتخاب کردند و خود او را پس از گرفتن - جواهرات سلطنتی -
به - روسیه - تبعید کردند و قرار شد سالی صد هزار تومان
مستمری به او بپردازند
ولی مدتی نگذشت که - محمد علی میرزا - از راه - گرگان -
و - سالارالدوله - برادرش با کمک عشایر - کلهر - در
مغرب ایران برای رسیدن به تاج و تخت تلاشهائی کردند
اما همه جا از قوای دولتی شکست خورده و ناگزیر بترک ایران شدند

سردار اسعد

- حاجی علیقلیخان سردار اسعد نیز
در برانداختن حکومت - استبداد - سهم بسزائی داشته

وهمراه - محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی - قوای - محمد علیشاه - راشکست داده و - تهران - رافتح کرده است واز آثار نیک او کتاب تاریخ - بختیاری - میباشد.

سردار اسعد در روز پنجشنبه هفتم محرم سال ۱۳۳۶ قمری برابر ۱۲۹۴ شمسی درگذشت وبرای تجلیل جنازهٔ او را روی - توپ - حمل کرده و با ادای احترام نظامی در - تخت پولاد اصفهان - مقبرهٔ خانوادگیش بخاک سپردند

- میرزا ملکم خان -

پرنس میرزا ملکم خان - ناظم الدوله - یکی دیگر از رهبران آزادی که سالها قبل از مفاسد

حکومت - استبداد - بمنظور آگاهی مردم وقیام آنان در راه رسیدن به - مشروطیت - پیشقدم بوده است ناظم الدوله - میباشد

وی از اهالی - اصفهان - و ارامنه - جلفا - است که اسلام آورده و پس از تحصیلات مقدماتی به - پاریس - رفت و در مدارس آنجا به تکمیل علوم - حقوق - ریاضی و - ادبیات - پرداخت و در بازگشت به - ایران - بمقام مترجمی - ناصرالدینشاه - منصوب شد .

ملکم خان - مدتی هم سفیر ایران در - مصر - بوده و در سفر اول - ناصرالدینشاه - به اروپا جزء همراهان و سپس با سمت سفارت در - لندن - خدمت میکرده و بپاس حسن انجام وظیفه به لقب - پرنس - و - جناب اشرف - ملقب

گردیده است وی بیشتر آثار تمدن اروپا را به -
ارمغان آورد و همهٔ کوشش او این بود که قانونی نظیر
سلطنت مشروطه در امور سیاسی و اجتماعی - ایران - بوجود
آورد ولی چون این نظر مخالف منافع درباریان بود شاه را
برآن داشتند که او را با خلع تمام القاب و امتیازات از
- ایران - تبعید نماید - ملکم خان - در سال ۱۳۲۶ قمری در
رم - پایتخت - ایطالیا - بدرود حیات گفت و برحسب آئین
اسلام او را بخاک سپردند وی روزنامهٔ - قانون - را در لندن
منتشر میکرده و با اینکه شاه قاجار بعلت بدگوئی از دربار انتشار
آنرا منع کرده بود مع الوصف موفق شد طی چند شماره بهبود
و مزیت تبدیل حکومت را از استبداد به مشروطه -
بمردم - بشناساند -

خطاطان
نقاشان
و
سایر هنرمندان

نخستین ایرانی که به خوشنویسی شهرت یافت

عالم و هنرمند نامدار - ابن مُقله - بود وی از جمله
کسانی است که روی خطّ - کوفی - خط جدیدی ساخته
و چون خط جدید به سهولت خوانده و نوشته میشد بزودی
رواج گرفت و خط - کوفی - رامنسوخ کرد و به همین جهت
نسخ - نام گرفت . نسخ یعنی ازبین بُردن و متروک کردن .
ابن مُقله - که نام کوچکش - محمّد - و نام پدرش - علی -
واصلاً از مردم - بیضای فارس - بوده در - بغداد - زاده
شده و در همان شهر تحصیل کرده و در دستگاه خلفا بخدمت
پرداخته نخُست به فرمانروائی - فارس - رسید و در سه نوبت
به وزارت منصوب شد از آنجا که در هنر و دانش و تدبیر
یگانهٔ روزگار بود محسود بداندیشان قرار گرفت و در نزد

خلیفه ازوی بدگوئی کردند و مُتّهمش ساختند و به زندان

افتاد و برای انکه از نوشتن باز بماند به فرمان خلیفه دست

راست ویراازبازو قطع کردند واین مرد دانای روزگار که

همّتی بلند واستوار داشت خم برابرونیاورد وقلم به بازو بست

ودیری نگذشت که هم با بازوی بریده وهم با دست چپ .

توانست مانند گذشته خوش بنویسد .

هُنرمند نامدار سرانجام درسال ۳۲۸ هجری به فرمان خلیفه

درزندان کشته شد .

ودراینموقع ۵۶ سال داشته .

یاقوت مُستعصمی

جمال الدّین ابوالمجد یاقوت بن عبدالله مُستعصمی

مُلقّب به - قِبلَةَ الکُتّاب معاصر - سعدی -
و بواسطهٔ انتساب به - مُستعصم - آخرین خلیفهٔ عباسی
به یاقوت مستعصمی نامیده شده .
وی در نوشتن خطوط - مُحقَّق - ریحان - ثُلث -
نسخ - تُوقیع - رِقاع -
که همه از خطّ - کوفی - اقتباس گردیده چیره دست بوده است
یاقوت - شاگردان بسیاری تربیت کرده که همهٔ آنها ایرانی
بوده اند .
نوشته اند - هر ماه دو قرآن مینوشته و قریب ۳۷۰ قرآن
با خط او دیده شده .
یاقوت - نزدیک به ۱۰۰ سال عمر کرده و پس از فوت
در - بغداد - در جوار قبر - احمد خلیل - مدفون گردیده .

وازاوسط قرن هفتم به بعد ۳ خط دیگر درمیان خطوط اسلامی بنامهای - تعلیق - نستعلیق - شکسته جلوه گر شده .

میرعماد

میر محمّد بن حسین قزوینی .

مُلقب به عِماد الکُتّاب و مَعروف به میرعماد .

درسال ۹۶۰ قمری در قزوین متوّلد و دوران کودکی را در آن شهر به تحصیل گذرانیده و بعداً به ترکیه (عثمانی) وحجاز سفرکرده و در مراجعت به دربار - شاه عباس کبیر - راه یافت .

میرعماد - مردی متین بلند همّت وآزاده و درویش بوده

و به شاه و سران دولت اعتناء چندانی نداشت
و به القای هنرش خود را از تملق و چاپلوسی بی نیاز میدانست
و به همین لحاظ شاه از طرز رفتار او چندان رضایت
نداشت از طرفی همکاران او هم از سعایت و بدگوئی از
او پیش شاه غافل نبودند تا بالاخره برحسب دستور سلطان
به - مقصود بیک - باگروهی از همدستانش در شب جمعه
آخر ماه رجب سال ۱۰۲۴ قمری در کوچهٔ تاریکی براو حمله در
شده قطعه قطعه اش میکنند .

نوشته اند - فردای آنروز - ابوتراب اصفهانی - خوشنویس
که یکی از شاگردان او بوده اعضا و جوارح او را جمع آوری
و در مسجد - مقصود بیک - که هنوز در - اصفهان - باقی
است بخاک میسپارد .

- میرعماد - بزرگترین استاد خط - نستعلیق -
است که هنرخطاطی تاکنون به خود دیده است وشاهان
ایران - هندوستان - عثمانی - به داشتن خط
ونامه ای ازوی مباهات میکردند.

علیرضا - عباسی

علیرضا عباسی تبریزی -
خوشنویس معروف عهد - صفوی - که درنوشتن ۷ قلم
استاد بوده.
عباسی - درسرون شعرنیز مهارت داشته وی درسال
۱۰۰۱ هجری بخدمت - شاه عباس کبیر - درآمده وبه
- شاهنواز - ملقب گردیده.

گرانبهاترین اثری که از وی باقیمانده - قرآن - بزرگ کتابخانهٔ استان قدس رضوی میباشد

نیریزی

میرزا احمد بن شمس الدین محمد نیریزی - در دربار شاه - سلطان حسین صفوی - به کتابت مشغول بوده نیریزی - از نامدارترین - نسخ - نویسان ایران است و - سلطانی - امضا میکرده است

درویش عبدالحمید

از مشاهیر خطاطان - متولد سال ۱۱۵۰ هجری و از مردم طالقان قزوین - میباشد که مدتی در - اصفهان -

به تعلیم خط پرداخت و دیری نپائید که در هنر شکسته نویسی

استاد مسلّم شناخته شد.

درویش عبدالحمید - شاعر هم بوده و - خموش - تخلص

او بوده است از شاگردان خوشنویس او یکی هم - میرزا کوچک -

میباشد. ازگرانبهاترین اثر درویش کلّیات سعدی بخط او است

که در کتابخانهٔ سلطنتی میباشد

کلهر

ازخوشنویسان قرن سیزدهم یکی هم - میرزا رضای کلهر - است

که جمال هنر را با کمال اخلاق در خود جمع کرده بود و هم اکنون بیشتر

خوشنویسان روزگار ما از شیوهٔ - کلهر - تقلید میکنند.

نقاشان

نامی

مانی

نقاش بزرگ ایرانی که ادعای پیغمبری نیز داشته

در سال ۲۱۶ میلادی در دهکده ای نزدیک - بابل - متولد

شده و بدستور - شاپور اول - او را زندانی و دست و پایش را

را با زنجیر بسته و چنان وحشیانه با وی رفتار کردند تا در روز دوشنبه

۲۶ فوریه سال ۲۷۷ در شهر - جندی شاپور - بدرود زندگی

گفت و پس از مرگ سر از تنش جدا کرده از دروازه بیاویختند که

هنوز هم به نام - دروازهٔ مانی - معروف است .

- ارژنگ - نام کتاب او و حاوی دستورهای وی و مشحون از

نقاشیهای بسیار زیبا میباشد پیروانش را - زنادقه - مینامند .

بهزاد هراتی

کمال الدین بهزاد - در سال ۸۵۴ قمری متولد و در تاریخ ۹۴۲ وفات کرده وی معاصر سلطان حسین بایقرا و شاه اسمعیل اول صفوی بوده.

بهزاد مدتی در تبریز ریاست کتابخانه سلطنتی را عهده دار بوده بهترین آثار استاد بهزاد یکی تصویر سلطان حسین بایقراء و دیگری کتاب بوستان سعدی با تصاویر زیبا و دل انگیز است و اکنون در مصر میباشد

رضا عباسی

از اهالی کاشان و از نقاشان چیره دست در عهد شاه عباس کبیر بوده است عباسی در سال ۹۷۴ (ق)

متولد و در سال ۱۰۴۴ درگذشته - مینویسند -
عباسی - یکبار صورتی را بقدری زیبا ساخته که -
- شاه عباس بردست او بوسه زده است

کمال الملک

محمد غفاری - ملقب به - کمال الملک .
در سال ۱۲۶۴ قمری در - کاشان - متولد شده .
کمال الملک - از بزرگترین استادان نقاشی و مؤسس
هنرستان نقاشی در - ایران - است
وی پس از سالها که شاگردانی نظیر - حیدریان - و اشتیانی
و حسین شیخ - در نقاشی و - صدیقی - در مجسمه سازی و
و - امینی - در فرش بافی و - رخسار - در موزائیک

تربیت کرده و در آخر عمر به - حسین اباد نیشابور - رفته و عزلت اختیار نموده .

کمال الملک در روز یکشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۱۹ خورشیدی وفات یافت و در مقبرهٔ - شیخ عطّار - بخاک سپرده شد بیشتر تابلوهای - استاد کمال الملک - در کاخ - گلستان - ومجلس - شورای ملّی - نگاهداری میشود و معروفترین اثر وی - تابلو تالار ائینه - است که ۷ سال وقت در آن - از شروع تا خاتمه صرف دقّت شده است .

بهزاد

استاد حسین بهزاد

استاد بزرگ و مشهور - مینیاتور - در سال ۱۳۱۳ قمری



کمال الملک

برابر با سال ۱۲۷۳ شمسی در - اصفهان - متولد شده
- بهزاد - پس از - کمال الدین بهزاد هراتی - بزرگترین
استاد - مینیاتور - شناخته شده

مَقصُود - کاشانی.

شاهکار این هنرمند یک تخته قالی است که در سال
۹۴۶ قمری در زمان سلطنت - شاه طهماسب - در مقبرهٔ
شیخ صفی - بافته و در - اردبیل - بوده است
طول و عرض این فرش ۱۱,۵۲ و ۵,۳۴
متر است و در هر اینچ مُربّع - ۲۴۰ - گره خورده و جمعاً
در این قالی ۳۰ ملیون گره زده شده
مقصود -
در این شاهکار بزرگ هُنری خود ۱۳ رنگ

بکار برده - ترنج وسط و چهار گوشه های فرش

زرد رنگ و زمینه برنگ آبی بافته شده و دو - قندیل

در بالا و پائین و چهار حاشیه با عرضهای مختلف و

متن - حاشیه نیز سرخ رنگ بافته شده .

این فرش اکنون در موزه - ویکتوریا - و در لندن است

محمد طاهر حکاک

حاجی اقا محمد طاهر - حکاک .

مشهور و هنرمندترین - حکاک - روی - عقیق - است

که در اواخر سلطنت - محمد شاه - و اوایل پادشاهی

- ناصر الدینشاه - زندگی میکرده .

- محمد طاهر - اصلا - اصفهانی - بوده است .

آقا نجف اصفهانی

قلمدان ساز معروف دوره قاجاریه و به جای

امضا روی قلمدانهایش «یا شاه نجف» مینوشته

استاد علی اکبر حجار

از هنرمندان زمان ناصرالدینشاه است.

صنیع خاتم

صنیع خاتم در ۲۰ بهمن ماه ۱۲۶۲ شمسی متولد شده و

خاتم سازی در خانواده او ارثی بوده است.

ارزنده ترین هنر وی «تالار خاتم کاخ مرمر» میباشد

این تالار ۸ متر طول ۶ متر عرض دارد و تمام دیوار و

سقف او از خاتم و ساخته صنیع خاتم شیرازی است.

- رُخسار -

- رخسار - در سال ۱۲۸۰ خورشیدی متولّد شده .
مشهورترین اثر وی - موزائیک گاو بالدار - است که
از تعداد بیشماری سنگ ریزه های الوان ساخته شده .

مُوسیقیدانان -

بارْبُد .

مینویسند - بارْبد - اهل - جَهْرُم - بوده
و تمامی الحان و آهنگهای خود را بنام - خسرو پرویز -
سروده و هم او خبر مرگ - شبدیز - اسب معروف خسرو
پرویز را ضمن نغمات موسیقی به وی داده است .
اسب - شبدیز - بسیار زیبا و سیاه رنگ بوده است
که - سُلطان هند - آنرا برای - خسرو پرویز - فرستاده و

وقتی اسب بیمار شد خسرو پرویز گفته بود اگر شبدیز

بمیرد و کسی خبر مرگ او را بیاورد وی را خواهم کشت .

درباریان پس از مرگ «شبدیز» همه بیمناک بودند که

که چگونه این خبر را به «سلطان» برسانند تا بالاخره مطلب را

با «باربد» درمیان گذاردند و او ضمن نواختن سرودی

مرگ «شبدیز» را به گوش «خسرو پرویز» رسانید

شاه گفت وای بر تو «شبدیز» مرد باربد جواب داد اوّل

کسی که خبر مرگ شبدیز را اظهار کرد پادشاه هستند .

مینویسند «خسرو پرویز» روی علاقه‌ای که به آن اسب

داشته دستور میدهد تا «سِنِمّار» سازنده قصر «خُوَرنَق»

را از «کوفه» احضار و مجسمه اسب «شبدیز» را در

«طاق بستان کرمانشاه» وسیله او روی سنگ حکاکی کنند

مورخین - درباره مهارت - باربد - مینویسند که به تعداد روزهای سال برای - خسرو پرویز - آهنگ میساخته و دیگر از استادان موسیقی در آن عصر - نکیسا - و - رامین - بوده اند

ابراهیم موصلی -

در سال ۱۲۵ هجری در - کوفه - متولد شده - ابراهیم - چون به خوانندگی شوق زیادی داشت ابتدا به - موصل - و از آنجا به - ری - شتافت و رفته رفته در اثر تمرین زیاد از بزرگترین موسیقیدانان عصر خود شد و ندیم خلیفه - المهدی - بوده است

اسحق موصلی - فرزند - ابراهیم - در سال ۱۵۰ ق متولد شده و علاوه بر موسیقی در بیشتر علوم مهارت داشته و در شاعری همپایه ابونواس بوده

چند حکایت و

رویدادهائی از تاریخ

عدل انوشیروان

انوشیروان در سن ۲۰ سالگی پس از قباد - به سلطنت
رسید وی پادشاهی عادل و دادگستر بود و در هر مجلس به وزرا
و فرماندهان و حکام درباره حسن رفتار با رعیت سفارش
میکرد و از آنان میخواست که بین همهٔ مردم با عدل و انصاف
رفتار نمایند ولی وزرا و حکام که او را جوان و بی تجربه می پنداشتند
نصایح و فرامینش را بکار نمی بستند تا آنکه والی آذربایجان -
که قطعه زمینی متعلق به - پیره زنی - را جبراً تصرف و به باغ
خود متصل نموده بود به - مداین - آمده و در خدمت شاه
چند روزی به تیراندازی و شکار مشغول بود اتفاقاً در این
ایام - پیره زن - صاحب زمین نیز خسته و ناتوان و پیاده

بمنظور دادخواهی به - هَدایِن - پیش - انوشیروان میاید - پادشاه دادگستر پس از شنیدن ماجرا و برای روشن شدن حقیقت امر در غیبت شاکی و والی مأمور مخصوصی به محل روانه مینماید و پس از بازگشت مامور و تائید شکایت - پیره زن - شاه همهٔ درباریان و عُلما را احضار و ما وقع را بدون ذکر نام - شاکی - و - والی - آنچه اتّفاق افتاده بیان داشته و از آنان در اینباره داوری میخواهد و چون همهٔ حاضران به اتّفاق جزای مجرم را مرگ میدانند - اَنوشیروان - دستور میدهد - والی اذربایجان را گردن زده و نعش اورا در میدان شهر میاویزند.

انوشیروان - پس از اینواقعه دستور میدهد تا زنجیر بزرگی نزدیک کاخش تعبیه نمایند که هر یک از رُعایا شکایتی داشته

باشد بتواند با حرکت دادن - زنجیر - دادخواهی نماید .

و بعد از این مجازات سالها در قلمرو شاهنشاهی وی آرامش حکمفرما بود تا روزی - زنجیر - بصدا درآمد و مأمورین گزارش دادند خر مریضی خود را به زنجیر زده - انوشیروان - صاحب خر را احضار و معلوم میشود شخصی - عصّار - است و چون پس از سالها کار حیوان پیر و بیمار شده او را رها کرده است سلطان عادل فرمان میدهد که تا آخرین نفس از مراقبت او دست نکشد و به تلافی این رفتار دور از مُروّت ۱۰۰ ضربه شلّاق نیز به - عصّار - میزنند .

- حکایت -

- عَضُدُالدّوله و قاضی ظالِم -

روزی یکی از حُکّام - عضدالدّوله در راه شکار به جوانی

زرد روی و گرسنه برخورد و از حالش جویا میشود جوان
جواب میدهد که میخواهم به محلّی بروم شاید شاهی عادل و
قاضی امین پیدا کنم حاکم می پُرسد آیا ـ عضد الدّوله ـ
ظالم است جواب میدهد آری هم ظالم است و هم به قاضی
بی ایمان تکیه کرده و شرح احوال خود را به اینصورت بیان میکند
که همه مردُم شهر پدرم را می شناسند که ثروت فراوانی داشته
و من پس از در گذشت وی هرچه غلام و کنیز داشتم آزاد کردم
و بزیارت ـ خانه خدا ـ رفتم و پس از مراجعت تمام ثروتم را
که دو ظرف پُر از سکّه طلا بود و قبل از حرکت به ـ مکّه ـ
به ـ قاضی بزرگ شهر ـ سپرده بودم طلب کردم امّا هرچه
به او مراجعه کرده ام از شناسائی من خودداری و مرا سفیه
و دیوانه میخواند و اکنون مُدّتی است سرگردان و از گرسنگی

تاب و توانم از دست رفته .

- حاکم - فوراً او را با نامه ای نزد - عضد الدّوله - میفرستد

وی نیز نسبت به جوان اکرام بسیار کرده و میگوید در خانهٔ

من بمان و این راز را از همه کس مخفی نگاهدار .

تا روز بعد دستور احضار - قاضی - شهر را داده و با او خلوت

میکند و میگوید چون عمر من رو به اتمام است و بیم دارم از

اینکه ما یملک مرا پس از مرگم سلطان دیگری تصرّف کند

و اولادم بی چیز و محتاج شوند فکر کردم چون در شهر از تو قاضی

امین تری نداریم هر چه طلا و جواهر در خزینه گرد آورده ام

بخانهٔ تو منتقل کنم تا بعد از من بین ورثه ام قسمت نمائی

و حالا برو و انباری محکم بساز تا شبانه این گنجینه را بمنزل

تو انتقال دهیم و - قاضی - چنین میکند تا روز قبل از وعده

عضدالدّوله - جوان راپیش - قاضی - فرستاده
ومیگوید امروز به او مراجعه کن و بگو یا پولم رابده ویا اینکه
به - عضدالدّوله - شکایت میکنم - قاضی - بتصوّر
انکه اگرپول جوان راندهد - عضدالدّوله - دیگر از انتقال پول
وجواهرش که چندین برابر ارزش دارد بخانهٔ او منصرف میشود
بلادرنگ پولهای جوان را به او پس میدهد جوان با گرفتن
پول مُجدداً به - عضدالدّوله - مراجعه میکند وی نیز تمام
بزرگان شهر را خواسته و پس از شرح ماجرا دستور میدهد قاضی
رادست بسته پیش او میاورند البته چون بسیار ضعیف و پیر
بوده ازکشتنش صرفنظر مینماید ولی تمام ثروتش رابین فقرا تقسیم
میکند

سُلطانْ مَحمُودْ وَقاضیِ خائِنْ

حکایت از سیر الملوک - نوشته شده بردی پیش

سلطان محمود - شکایت برد که چندی قبل دو کیسه

هر یک محتوی ۱۰۰۰ سکه طلا و ممهور به - قاضی القضاة -

شهر به امانت سپرده ام لیکن روز گذشته با مراجعه به او و گرفتن

دو کیسه باانکه سر بمهر و بصورت اول بمن پس داده داخل آنها

بجای مسکوک طلا سکه مسی ریخته شده - سلطان محمود -

با شنیدن این داستان شاکی را در خلوت نگاهداشته و

و موقع حرکت به شکارگاه قسمتی از لحاف و روپوش خود را پاره

میکند - حاجب - وقتی در غیاب سلطان به خوابگاه او

داخل میشود لحاف شاه را پاره می بیند و از ترس خشم وی

فوراً به بازار رفته و - دفوگر - ماهری را سراغ کرده و میگوید

ایا میتوانی این وصله را مرمت کنی که محل پاره شده پیدا

نشود - رفوگر - میگوید آری ولی دیناری طلا

اجرت میگیرم . حاجب - میگوید دو دینار میپردازم

و تا نماز عصر و پیش از مراجعت - سلطان - لحاف را تحویل

میگیرد - سلطان محمود - در بازگشت از شکار وقتی پارچه را

سالم می بیند از حاجب می پرسد اینراچه کسی رفو کرده است

حاجب - از ترس جواب میدهد که سالم بوده و اکنون هم

پاره نیست - سلطان محمود - پس از اطمینان به اواز وی

میخواهد که هرچه زودتر - رفوگر - راپیش او حاضر نمایند .

و پس از حضور از او سؤال میکند که آیا این کیسه ها را می شناسی

- رفوگر - جواب میدهد بلی من مدتی پیش آنها را در خانهٔ

قاضی - رفو کرده ام

سلطان محمود - قاضی القضاة - را احضار و سکه های .

— شاکی را از وی گرفته بصاحبش می سپارد

و قاضی خائن را پنجاه هزار دینار جریمه و سرنگون از دیوار

قصر او بزیر میکند

– البتکین و سبکتکین –

البتکین غزنوی – که حکمرانی عادل و شجاع و کاردان

بود امرای – خراسان – به او نامه نوشتند که در اینموقع که

– نوح بن منصور سامانی – درگذشته و از او برادری ۳۰ ساله

و پسری ۱۶ ساله بجای مانده کدامیک را باید به سلطنت

انتخاب کرد – البتکین – در جواب نوشت چون برادرش

جهاندیده تر است برای جانشینی اولیتر میباشد امّا قبل از

رسیدن نامهٔ او امراء دولت – احمد – پسر – نوح –

را به سلطنت انتخاب کردند – البتکین – هم از فرستادن

نامه پشیمان شد اتفاقاً پس از رسیدن نامهٔ او به -
خراسان - احمد سامانی - کینهٔ او را در دل گرفت
دار ظرفی هم اطرافیانش از - البتکین - بدگوئی
و سعایت کردند و نظر دادند مادام که او زنده باشد نمیتوانی
با خیال راحت فرمانروائی کنی و بعلاوه او در مدّت ۵۰ سال
ثروت بسیار زیادی جمع کرده و میتواند بر تو غالب شود .
تا بالاخره - احمد سامانی - به قصد کشتن - البتکین - به او
نامه ای نوشت و به - خراسان - پیش خود خواند امّا با رسیدن
نامهٔ دعوت - البتکین - که از نیّت - احمد - با خبر شده
بود با مشورت رؤسای لشگر بیان داشت که اگر من تنها به
- خراسان - بروم کشته خواهم شد و اگر با او نبرد کنم خلاف
مروّت و مردی است چون من سالها خانه زاد پدر او

بوده ام و چنانچه غالب شوم خواهند گفت که نوکری

۸۰ ساله قصد سلطنت کرده است .

پس بهتر است شما و همهٔ لشگریان بخدمت - احمد -

بروید و من با عدهٔ معدودی به سوی - هندوستان -

خواهم رفت یا به آنان غالب میشوم و یا نام نیکی با خود

میبرم و سپس با ۱۰۰۰ نفر سرباز از راه - افغانستان -

حرکت کرد ولی باز هم بدخواهان مجالش نداده و سلطان

را وادار کردند با سپاهی گران راه را براو به بندد بالاخره

با رسیدن لشگر به کنار رود - جیحون - البتکین در همان

دره با مختصر همراهان خود سپاه انبوه سلطان را شکست

داده و بطرف - کابل - حرکت میکند .

البتکین - پس از غلبه به قوای - کابل - به امیر

آنجا امان داده و در شهر اعلام میکند تا کسی متعرض مردم نشود.

مینویسند - روزی یکی از سپاهیانش را که از یکنفر رعیت مرغی گرفته بود گردن زده و جسد وی را به دروازه شهر آویخته است.

- البتکین - بعد از فتح - کابل - به - هندوستان - رفته وآنجا را هم به تصرف خود درآورد.

پس از مرگ - البتکین - برادرش - سبکتکین - جای او را گرفت واو نیز حکمرانی دادگستر وشجاع بوده.

- سبکتکین - دختری از - زابلستان - به زنی گرفته واز او پسری متولد شد که او را - محمود - نام گذاشت ومحمود بعد از پدر به تخت سلطنت جلوس کرد به سلطان محمود چون مادرش اهل زابل بوده - زابلی - نیز میگویند.

- مردانگی صلاح الدّین ایوّبی -

درجنگهای بین - صلاح الدّین ایوّبی - و - ریشارد شیردل - مُورّخین - نوشته اند دربین اسیران جنگی که وسیله سربازان - صلاح الدّین - ازاردوی - ریشارد - به اسارت گرفته شده بود - دختری - بسیار وجیه و زیباروی بوده که دل و دین از - صلاح الدّین - بُرده بحدّیکه تصمیم به تصاحُب وازدواج با او را در میان میگذارد بدیهی است دراین باره مانعی نیز درراه خود نمیدیده ولی درهمین ایّام نامه ای از - ریشارد - دریافت میکند که دران نامه ازطرف - ریشارد - ازاو تقاضا شده که گرچه من و تو درحال نبرد هستیم و تو حق داری نسبت به اسیران جنگی به نحو دلخواهت عمل نمائی امّا چون بین اسیران دختری هست که خواهر یکی از افسران نزدیک من است تمنّی دارم درقبال

هرچه خواسته باشی با آزادی او موافقت نمائی .

- صلاح الدّین ایّوبی - با وصول این نامه و با نهایت علاقمندی به - دختر - او را به قاصد - بسپارد - سپرده و مامورینی نیز همراه آنان روانه میکند تا به اردوی دشمن سلامت برسند .

- سلمانِ پارسی -

سَلمان - از اهالی - اصفهان - و کیش - زردشتی داشته سلمان - پس از قبول دین اسلام جزء اصحاب - صُفّه - بوده است و به این مناسبت آنان را اصحاب صُفّه میگویند که همراه مُهاجرین بوده و در شهر - مدینه - جا و مکانی نداشتند در - سکوب - های اطراف - مسّجد مَدینه - زندگی میکرده اند - حضرت رسول (ص) مکرّر فرموده اند - سلمان - یکی از

افراد خاندان ما بشمار میرود

ـ سَلمان ـ در جنگ ـ خَنْدَق ـ پیشنهاد کرد تا دور شهر ـ مَدینه ـ را ـ خَنْدَق ـ حفر کنند و همچنین در جنگ ـ طائف ـ برای سپاه اسلام ـ منجنیق ـ ساخته است.

به سلمان در زمان خلافت ـ عُمَر ـ حکومت ـ مَدائِن ـ تفویض شد و در همانجا نیز وفات یافت.

ـ کُنیهٔ ـ اصلی او را ـ ابو عبدالله ـ و نامش را ـ روزبه ـ نوشته اند و فات او در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاده.

بهرام گور و آغاز ولادت و پرورش او

از تاریخ بلعمی ـ

در زمان سلطنت ـ یَزْدگِرد ـ پادشاه عرب ـ نُعمان بن مُنذر ـ بوده و چون فرزندان ـ یزدگرد ـ همه پس از تولّد میمُردند وی

آخرین فرزندش - بهرام - رابه - نعمان - سپرد -
تا او را در - عراق - نگاهداری و بزرگ کند .

نعمان - یکنفر - دایه - از نجبای ایران همراه - بهرام -
برده و پس از ورود به پایتخت خود - سدیل - دو نفر از زنان
محترم عرب را هم انتخاب کرد که هر سه دایه بترتیب او را شیر
میدادند تا به سن ده سالگی رسید .

بهرام - از ۴۰۰ تا ۴۲۰ قمری سلطنت کرده است .

نوشته اند - نعمان - برای پرورش و نگهداری بهرام یکنفر
معمار - که در آن تاریخ معروف و در اصل - رومی - بوده
است بنام - سنمار - احضار و وامیدارد برایش قصری
بسیار مجلل بنا کند .

<همان قصر و عمارتی که بنام - خورنق - مشهور گردیده>

نعمان - به - مِعمار - میگوید قصری میخواهم رفیع وباشکوه
که هیچ سلطانی را مانند او نباشد واو هم وعده میدهد که هرچه
در قوه دارد عمل کند .

نوشته اند - پنج سال طول کشید تا - سنمار - قصری
بسیار عالی و باشکوه به پایان رسانید وحتّی مقدار گچی که در
آن بنا بکار بُرده شده با - شیر - خمیر کرده اند .

باری پس از خاتمهٔ بنا - نعمان - خلعت وپول شایانی
به - سنمار - میدهد واو هم درقبال چنین دستمزدی
هنگفت به - نعمان - میگوید اگر میفهمیدم که تو اینقدر
سخاوتمندی بنائی میساختم که اگر در روز آفتاب قرمز
بود آن بنا هم برنگ - سرخ - واگر - زرد - بود به رنگ زرد
ودر شب همرنگ - ماه - میدرخشد .

-نعمان - باشنیدن این سخن بی نهایت خشمگین شده ومیگوید پس تو بهتر از اینهم میتوانستی و با آنهمه سفارش نساختی و چون ممکن است سلطان دیگری از تو بخواهد و به انصورت و زیباتر بسازی دستور میدهد ویرا از بام بزیر انداخته و می کشند .

واین ضرب المثل - سِنِمّارْ وَخَوَرْنَقْ - باقی میماند .
و به نعمان < رَبِّ الخَوَرنَقِ وَالسَّدیرْ > - لقب داده شده .

گلچینی از ابیاتِ شیوا و آموزنده
از
دیوان
شاعران

حرف - الف

اگر عنقا ز بی برگی بمیرد — شکار از دست گنجشکان نگیرد

اگر ز پای در افتی بدانی این معنی — که دستگیری یاران چه لذتی دارد

آگه نه ای ز حالم و آگه نمیشود — سیر از گرسنه ای و سوار از پیاده ای

از تواضع کم نگردد رتبهٔ گردن کشان — نیست عیبی گر بود شمشیر جوهر دار کج

این محنتی که میکشم از تنگی قفس — کفران نعمتی است که در باغ کرده ام

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است — دود کباب موجب طغیان آتش است

اری از قسمت نمی باید گریخت — عین الطاف است ساقی هرچه ریخت

آنچه در مدرسهٔ تجربه آموخته ایم — ابله آنست که او تکیه بر ایام کند

آنکه پا از سر نخوت ننهادی بر خاک — عاقبت خاک شد و خلق بر او میگذرند

حرف - ب

بزیر چرخ دلی شادمان نمی باشد — گلی شگفته در این بوستان نمی باشد

خروش سیل حوادث بلند میگوید — که خواب امن در این خاکدان نمی باشد

بر سر کوی محبت هر که بگذارد قدم — باید اول گوی سر را قابل چوگان کند

به باغ معنی فریاد بلبلان این است — که عمر رفت غنیمت شمار فصل بهار

بهوش باش دلی را به سهو نخراشی — بناخنی که توانی گره گشائی کرد

با ادب با همه سر کن که دل شاه و گدا — در ترازوی مکافات برابر باشد

با آنکه خداوند کریم است و رحیم — گندم ندهد بار چو جو میکاری

بیک کار خطا انسان بود یکعمر در زحمت — چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

با آنکه انتقام ز دشمن حرام نیست — در عفو لذتی است که در انتقام نیست

بلا ندیده دعا را شروع باید کرد — علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

با نگاهی بر دل نازک نشیند بارها — خاطر آیینه را آهی مکدر میکند

بحال نیک و بد راضی شو ای مرد — که نتوان اختر بد را نکو - کرد

بیخی نشان که دولت جاوید بر دهد — کین باغ عمر گاه بهار است و گه خزان

بی مگس هرگز نماند عنکبوت — رزق را روزی رسان پر میدهد

به نامرادی ما و مراد خویش مناز — که نه مراد تو ماند نه نامرادی ما

بر خشت خود مناز که با دست روزگار — نه قلعهٔ کلات بماند نه کاخ کی

به احتیاط قدم زن که در جهان امروز — اگر ز پای در افتی کست نگیرد دست

حرف - ت

تو پاک باش و مدارای برادر از کس باک — زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ

تا بلبلی نباشد بستان صفا ندارد — گر لاله صد بروید گر گل هزار باشد

حرف - ج

جهان همیشه بکام یکی نمیگردد — که اسیای طبیعت به نوبت است اید دست

جزای حسن عمل بین که طاق کسرا را — خراب می نکند دست روزگار هنوز

جانب دلها نگاهدار که سلطان — ملک نگیرد اگر سپاه ندارد

حرف - چ

چون هر چه مرسد به تو از کرده های تست — جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست

چنین است کردا چرخ بلند گهی شاد دارد گهی مستمند

چرا زخلق بترسی خدا سبب ساز است دری که بنده به بندد در دگر باز است

چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور

چو به گشتی طبیب از خود میازار چراغ از بهر تاریکی نگهدار

چه آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

چون قضا بیرون کند از چرخ سر عاقلان گردند جمله کور و کر.

حرف - خ

خاطری چند اگر از تو شود شاد بس است زندگانی بمراد همه کس نتوان کرد

خود را شگفته دار بهر حالتی که هست خونی که میخوری بدل روزگار کن

خدا گو با خدا جو فرق دارد حقیقت با هیاهو فرق دارد

حرف - د

دگر چیزی است شرط آدمیت در جهان ورنه کسی از چشم و گوش و دست و پا آدم نمیگردد

در همه کار توکّل بخدا دار و بدان　علم فتح زکالای توکّل باشد

دور مجنون گذشت و نوبت ماست　هر کسی پنجروز نوبت اوست

دل بر این پیره زن عشوه گر دهر مبند　کین عروسیست که در عقد بسی داماداست

دست طمع چو پیش کسان میکنی دراز　پل ساختی که بگذری از آبروی خویش

حرف - ر

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود　رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای　که بر من و تو در اختیار نگشاد ست

حرف - ز

زهد با نیّت پاک است نه با جامهٔ پاک　ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد

زکار بسته میندیش و دل شکسته مدار　که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکیست

زصد هزار پسر همچو ماه مصر یکی　چنان شود که چراغ پدر کند روشن

حرف - س

سیلی خوری زد هر اگر بد کنی بخلق   در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

حرف - ش

شکایت از ستم چرخ ناجوانمرد نیست   که گوشمال پدر خیرخواهی پسر است

حرف - ص

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی   به زان نبود که خاطری شاد کنی

حرف - ط

طریق مهر و وفا پیشه گیر با همه کس   که حاصلی ندهد کینه جز پشیمانی

حرف - ف

فرمانبر خدا و نگهبان خلق باش   کین هر دو قلب اگر بگرفتی سکندری

فرصت غنیمت است رفیقان در این چمن   فرداست همچو گل همه بر باد رفته ایم

حرف - ق

قوّتی هرگز ندارد تیر بی زور کمان   همّت پیران جوانان را بمنزل میبرد

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه به شکر یا به شکایت برآید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره زنی

حرف - ک

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی شوی ز کرده پشیمان بهم توانی دوخت

کشتن صید نه از خیره گی صیاد است مهره گر نیک نشیند همه کس نراد است

کفر است در طریقت ما کینه داشتن آئین ماست سینه چو آئینه داشتن

حرف - گ

گر بر هوس خویش امیری مردی ور بر دگران خرده نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده را بگیری مردی

گر بنگری بدیده عبرت اشارتیست هر ماه نو بجلوهٔ پا در رکاب عمر

گر نخل وفا برند هد چشم تری هست تا ریشه در آبست امید ثمری هست

گیرم که خلق را به تقلب فریفتی با دست انتقام الهی چه میکنی

گرچه دشوار است طی راه لیک   عاقبت جوینده یابنده بُوَد

گر شود ذرّات عالم پیچ پیچ   با قضای آسمان هیچ است هیچ

گره وا نمیکنی گرهی خود گره مباش   اَبرو گشاده باش چه دستت گشاده نیست

حرف - میم

منشین تُرش از گردش ایّام که صبر   گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

ما تجربه کردیم که دنیای دنی   هرگز نه‌دهد کام به مسکین و غنی

مَنِه بر روشنائی دل به یکبار   چراغ از بهر تاریکی نگهدار

مجال سُخن تا نیابی مگوی   چه دشمن نیابی نگهدار گوی

حرف - ن

نخورد شیر نیمخورده سُگ   ور به تلخی بمیرد اندر غار

×

تن به بیچارگی و گرسنگی   بنه و دست پیش سُفله مدار

نکوئی کُن امسال چون ده توراست   که سال دگر دیگری کدخداست

نداند کسی غیر پروردگار   که فردا چه بازی کند روزگار

نوبت بکس نمید هد این چرخ بدسرشت   سرگشته آنکه بار به این آسیا دهد

نه همین اهل خرد آینهٔ اسرارند   که زخود بیخبران نیز خبرها دارند

حرف - و

واعظیم اما نه بهر خویشتن   از برای دیگران بر منبریم
×
خود سراپا غرق جرمیم و گناه   پرده های عیب مردم میدریم

وقت بهار است خیز تا که بصحرا رویم   تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار

وفا بقیمت جانهم نمیشود پیدا   فغان که هیچ متاعی به این گرانی نیست

حرف - ه

همه فرزند آدمند بشر   میل بعضی به خیر و بعضی شر
×
این یکی مور را نیازارد   وآندگر سگ براو شرف دارد

هیچ گنجی بی دَدْ و بی دام نیست   جز بناه حق کسی آرام نیست

هرگز از قسمت نمی باید گُریخت　　　عین الطافست ساقی هرچه ریخت

هزار بار پیاده طواف کعبه کُنی　　　قبول حق نشود گر دلی بیازاری

همّت بلند دار که مردان روزگار　　　از همّت بلند بجایی رسیده اند

همت اگر سلسله جُنبان شود　　　مور تواند که سلیمان شود

هزار نقش برآرد زمانه و نبوُد　　　یکی از آنچه در آئینهٔ تصوّر ماست

حرف - ی

یکذره وفا را به دو عالم نفروشیم　　　هرچند در این عهد خریدار ندارد

معنی کلماتی چند که مورد نیاز اهل مطالعه میباشد

آجل	آخرت
اِرتیاض	خُوگرفتن
اِسپَرغَم ـ شاهسپَرَم	گُل همیشه بهار
اِخفار	پیمان شکنی
اِعادت	تکرار
اِستِعطاف	مهربانی
اَزدَر	سزاوار
افتعال	تزویر
استعلا	بُلندی
آذرگشسب	نام آتشکده ای بوده است در زمان ساسانیان کنایه از آتش و برق

اَدْهَم	اسب سیاه
اَکْفا	همسران
اَدیم	سفرهٔ چرمی
اَرْژَنگ	کتاب مانی که مُحتوی نقشهای بدیع بوده
اَحْرار	آزادگان
ایچ	هیچ
برگزیده	محترم
اِقتِحام	بی اندیشه درکاری اقدام کردن
بُراق	مرکب تُندرو
بُقْعَت	سرزمین
بُسَّد	مَرْجان

بَسَندِه	کافی
بَسیجیدَن	مهیّا شدن
بَرَزْ	بالا
بَرازِستا	بَرحق
بَطَرقَد	بترکد
باُسْ	ترس
بیجاده	نوعی یاقوت
بَزِیَد	زندگی کند
بوم	سرزمین
بَدْرِه	کیسهٔ پول
بنات النّعش	نام هفت ستاره روشن که بفارسی آنرا هفت اُورنگ

میگویند از این هفت ستاره چهار ستاره که شبیه چهارگوشهٔ تخت هستند- نعش و سه ستارهٔ دیگر را- بنات- میخوانند.

پَرَنْد	پارچهٔ ابریشمی
پشیز	پول سیاه
پالهنگ	سرافسار
پَرَنْدوُش	پریشب
تیمار خوردن	غم خوردن
تبیره	طبل - دُهُل
تحریض	تشویق - تحریک

تَبَرزَد	نبات
تَوخَتن	اداکردن
تَقرُیع	سرزنش
تَرُک	کُلاه‌خود
تَنَکرُ	گُمنامی
تَحَرّر	دوری
تَفاذ	گذشتن
تَذَرَو	قرقاوُل
تَبَرّجُ	زینت
تَحَرّی	جُستجو
تَعَذُر	اشکال
تماخُره	هَزل و مَسخَرَه‌گی

ثقات	مُعتمدان
ثَغَر	سَرحَدّ
جلاجل	زنگوله‌ها
جَرّ منافع	جلب منفعت
چوک	مُرغ شباهنگ
چِرمه	اسب سفید
چمان	خرامان
حضیض	مَحَلّ پست
حمول	بارها
حاضنه	پرستار
حَمَلان	کالا
حَشَم	چاکران - خدمتکاران

حُطام	کنایه از مال ناچیز دنیا
خُوَرْنَق	کاخ باشکوه
خَرّه	بخش - حَصّه
خط دادن	فتوی دادن
خُداع	مکر و حیله
خائیدن	با دندان نرم کردن
خِلّان	دوستان
خضراء	سبز
خوید	سبزهٔ گندم
خلخال	زیوری که بر پا می بندند
دادک	خدمتکار
دُرّ یتیم	مُروارید کمیاب

دِرْع	زره
دوال	تسمهٔ چرمی
دَژم	غمگین
دیرنده	طویل
دُشخوار	سخت
ذریعه	وسیله
راجِل	پیاده
رَغایَت	چیزهای پسندیده
رُباط	کاروانسرا
رُگُوی	پارچهٔ کهَنه
راضعه	دایه
راند	پیشرو

زرق	مکر و حیله
زمام	دهانه و افسار
زفان	زبان
زخمه	مضراب و صدای ساز
ژیان	تند و خشمناک
سُماط	سُفره
سُقلاطون	نوعی پارچه
سُونش	بُرادهٔ فلز
سَلَب	جامه
سَفَط	سَبَد
ساج	نوعی درخت تناوَر در هند
سَتبر دل	سخت دل

سلسله	زنجیر
سَمَند	اسب زرد رنگ
سندروس	صَمغی است برنگهای زرد - سُرخ - سیاه
شادُروان	پرده
شَراست	سرکشی
شعریان	نام دو ستاره است - شعرای یمانی - شعرای شامی
شار	چادر
شبگیر	سحرگاه
شاهسپرم	نوعی گیاه و گُلی خوشبو
شیراوژن	شیرافکن

صَعْوِه	نوعی گُنجشک
صُلْصُل	فاخته
صَمَدْ	بی نیاز
ضُجْرَتْ	دلتنگی
طرایف	کمیاب
عُدّت	تدارک
عاذِل	ملامتگر
عاجل	دنیا
عَنادل	جمع عندلیب - بلبُلان
عَیّار	تیزرو
غَرْچِه	نادان - ابلَه
غش	آمیختگی

غالیه — ماده ای خوشبوی مُرکّب از مشک و عنبر.

فرّه — شأن و شوکت

فسیله — گلهٔ اسب

فروشدن — مُردن

فُرَقَت — جُدائی ـ مُفارقت.

فتراک — شکاربند

فائت — نیست و نابود

قَهَندِز — قلعه

کُلَند — کُلنگ

کَشتی — تندرُستی

گبر — خفتان

گَشَن	بسیار - انبوه
گَزیت	خراج
لنگری	طشت بزرگ
لَمعه	درخشندگی
مَجْمَر	آتشدان
مُصْحَف	قرآن
مُصَلّا	جای نماز
مُسْتَشْعِر	بیمناک
مَواثیق	پیمانها
مُلِمّات	حوادث
مُعَصْفَر	رزد رنگ
مُعَدّ	فراهم - آماده

مُغایطه	دشمنی
مُلَحَّم	نوعی حریر
مَخْفوری	نوعی فرش
مَغافِظه	ناگهانی
مُتَحَلّی	آراسته
مَآب	برگشت
مُنْخَرِق	پاره
مُکابره	دشمنی
مَغْبوط	مورد حَسَد
مَشیمه	بچه دان
مَطْعوم	خوردنی
مَخایِل	آثار

مآثر	خوبیها
مهاوی	فضای بین دو کوه
مَفْضولْ	کم فضل
مُدارَسَتْ	مذاکره کردن
مُضْمَر	پنهان
میغ	ابر
مانستن	شبیه بودن
مُنَغَّصْ	تیره ـ ناگوار
مُلِمّات	حوادث ـ پیش آمدها
نَحْل	زنبور عَسَل
مَرّات	بارها ـ دفعه ها
نفاذ	گذشتن

نبرده — جنگجو

ناصیت — پیشانی

ویله — فریاد

وساوس — وسوسه ها

وفود — میهمانان

وثیقت — پیمان

ورد — گُل سُرخ

همال — همسر

هایم — سرگردان

هوان — خواری

هوید — نمدزین

هایل — ترسناک

هیون	شتر و اسب تندرُو
یکران	اسب تندرو
یارستن	توانستن
یاره	دستبند
یازیدن	قصد و اراده کردن

عُنصُری

دانش و آزادگی و دین و مُرُوّت — اینهمه را خادم درم نتوان کرد

قانع بنشین و هر چه داری بپسند

خواجگی و بندگی بهم نتوان کرد

پایان